

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ نو

نیمسال نامه علمی - تخصصی

سال سوم/ بهار و تابستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: انجمن علمی گروه تاریخ/ دانشگاه تربیت مدرس

مدیر مسئول و سردبیر: هادی بیاتی

هیأت تحریریه:

دکتر صادق آئینه‌وند.....استاد دانشگاه تربیت مدرس
دکتر سید هاشم آقاجری.....دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر مهدی گلجاندانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمدحسین منظورالاجداد.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر حسین مفتخری.....دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر ابوالفضل رضوی.....دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر محمدحسن رازنهان.....دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر کامران اسکات آقایی.....استاد دانشگاه آستین ویرجینیا

مدیران اجرایی:

محمد بیطرفان، کامران حمانی.

مترجم انگلیسی:

دکتر سامان آبدانان

حروفنگار و صفحه‌آرا:

ابوالفضل بیاتی

همکاران نشریه:

دکتر مجتبی گراوند، دکتر یونس قربانی فر. دکتر جمال رزمجو.

نشانی:

بزرگراه چمران- تقاطع بزرگراه جلال آل احمد- دانشگاه تربیت مدرس- دانشکده علوم انسانی-

گروه تاریخ.

پست الکترونیک: h_bayati52@yahoo.com newhistory52@yahoo.com

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شماره مجوز: ۶۰/۲۶۳۶۲

فهرست مطالب

بازنمایی جشن نوروز در آثار سفرنامه نویسان اروپایی در دوره قاجار ۵

دکتر سید هاشم آقاجری - کامران حمانی

واکاوی شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ ۲۵

رسول احمد لو

نقش وینستون چرچیل در شکل گیری بحران آذربایجان ۵۷

سید عمادالدین شیرنگی

مناقشات ایران و انگلیس بر سر مالکیت ایران بر جزایر سه گانه ۷۹

محمدحسین علیزاده - مسعود خاتمی

منصب مدرسی در عصر صفوی ۱۱۷

فریده فرزی - محسن پرویش

بازنمایی جشن نوروز در آثار سفرنامه‌نویسان اروپایی (آلمان، فرانسه، انگلیس)

در دوره قاجار (۱۲۱۰-۱۳۲۴ ه.ق)

سید هاشم آقاجری^۱

کامران حماني^۲

چکیده:

سرزمین ما ایران، به دلیل موقعیت سوق‌الجیشی و استراتژیک، در درازای تاریخ تمدن کهن خود، بارها و بارها مورد تهاجم و یورش اقوام بدوی و چادرنشین قرار گرفته که اکثر این قبایل ارتجاعی‌ترین و عقب مانده‌ترین فرهنگ زمان خود را داشته‌اند. اما با وجود این تهاجمات، با توسل به ترفندهای گوناگون از دستاورد-های فرهنگی و علمی نیاکان خود در گذشته‌های دور و نزدیک دفاع کرده است. یکی از دستاوردهای فرهنگی نیاکان ما نوروز است. این جشن باستانی از همان آغاز ایجاد آن به وسیله جمشید تا امروز در میان ایرانیان با شور و شوق خاصی برگزار شده است. نوشته حاضر، با تأکید بر آثار سفرنامه نویسان اروپایی، عمدتاً بر محور تاریخی و مردم‌شناسی جشن نوروز در دوره قاجار می‌چرخد. بر همین مبنا به بررسی و تجزیه و تحلیل توصیفات این سفرنامه نویسان درباره جشن نوروز و علاقه ایرانیان به تاریخ و میهن خود در دوره قاجار، پرداخته شده است.

کلمات کلیدی: جشن نوروز، فرهنگ ملی، دوره قاجار، اروپاییان، سفرنامه.

۱. استادیار تاریخ دانشگاه تربیت مدرس. h_aghajari@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس. kamranhamani@yahoo.com

مقدمه:

در جهان هیچ جامعه، قوم، ملت، امت و طایفه ای را نمی‌توان یافت که جشن یا عیدی خاص نداشته باشند. جشن‌های هر جامعه را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: جشن‌های کهن و اساطیری، جشن‌های تاریخی و ملی، جشن‌های دینی و مذهبی، جشن‌های فصلی و دهقانی، جشن‌های سیاسی و سرانجام جشن‌های خصوصی و دهقانی که ناگزیر بسیاری از آنها نمی‌تواند به تناسب موضوع و منطقه، در همه کشورها و جامعه‌ها با رسم و آئین‌های یکسانی برگزار شود. مردم ایران ما سنت‌های دیرینه‌ای دارند که علی‌رغم صدها جنگ، هنوز با قوت و قدرت تمام به شکوفایی خود ادامه می‌دهند. این سنت‌ها ی کهن، بزرگترین مایه دلخوشی و همبستگی ملتی بزرگ به نام ایران در سراسر گیتی است. این سنتها و مراسم به همراه آثار و سرمایه‌های درخشان یک تمدن کهن، تنها چیزهای باقی مانده از یک هویت ملی است.

باورهای ایرانیان به زندگانی صلح‌آمیز و آشتی‌جویانه و احترام به پدیده‌های طبیعت، در سراسر آثار ادبی و هنری و معماری آنان به چشم می‌خورد و شیوه برگزاری جشن‌های آنان نیز از همین باور دیرین سرچشمه می‌گیرد. تقریباً همگی جشن‌های ایرانی برگرفته از رویدادهای کیهانی و طبیعی بوده و دستورهای خاص قومیتی و دینی نیست.

سؤال‌های مورد نظر این تحقیق را می‌توان به شرح زیر چنین برشمرد:

۱. سفرنامه نویسان اروپایی (فرانسه، انگلیس، آلمان)، جشن نوروز را در دوره

قاجار چگونه توصیف کرده‌اند؟

۲ . نوع نگاه این سفرنامه‌نویسان نسبت به جشن نوروز چگونه بوده است؟
در مقام پاسخ به این سؤالات نیز می‌توان این فرضیات را مورد توجه قرار داد:

۱ . سفرنامه‌نویسان اروپایی به بیستر رسومات ایرانیان در برپایی جشن نوروز توجه داشته‌اند.

۲ . نوروز را به عنوان میراث باستانی ایرانیان پذیرفته و آن را مورد ستایش قرار داده‌اند.

روش تحقیق انجام شده در این پژوهش از نوع نظری و مبتنی بر شیوه توصیفی-تحلیلی است که برای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های لازم، از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

نوروز در دوره قاجار

هرچند به دلیل قمری بودن سال رسمی در دوره قاجار، اول نوروز آغاز سال رسمی ایران نبود اما این جشن از سوی قاجارها به گستردگی برگزار می‌شد. (فووریه، ۱۳۶۲: ۲۳۳) در بعضی از سفرنامه‌های دوره قاجار به نوروز به عنوان جشن ملی ایرانیان توجهی خاص مبذول شده و مراسم‌ها و جشن‌هایی که در میان مردم و همچنین در دربار قاجار برگزار می‌شد را به طرز زیبایی توصیف کرده‌اند. از آن روزگاری که ایرانیان پیرو آیین زردشت شده‌اند، آغاز اعتدال ربیعی و اولین روز بهار را آغاز سال جدید می‌دانند. (فریزر، ۱۱۵: ۱۳۶۴). مطابق

افسانه‌های ایرانی بنیان‌گذار نوروز، جمشید اولین قهرمان نژاد ایرانی است. این روز در هر گوشه ایران به عنوان عید ملی واقعی در نظر گرفته می‌شود و برای هر خانواده ایرانی جشن بزرگی است. (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۲۹).

درووئل سفرنامه‌نویس فرانسوی درباره اهمیت و قدمت عید نوروز می‌گوید: «نوروز یا سال نو ایرانیان روز تحویل آفتاب به برج حمل است. مراسمی که بدین مناسبت برگزار می‌شود از زمان زردشتیان باستان تاکنون حفظ شده است و به گمان من نظیر چنین عیدی در تمام مشرق زمین وجود ندارد.» (درووئل، ۱۳۶۷: ۱۳۵). نوروز برای همه اقشار جامعه ایران از اهمیت بالایی برخوردار بوده است به بیان هنریش بروگش سفرنامه نویس آلمانی، کلمه نوروز برای همه ایرانیان یک کلمه سحرآمیز و معجزه‌آسا است. با شنیدن آن قلب همه می‌تپد و چهره همه خندان می‌شود و به یاد آن و به امید نوروز آینده که روزگار بهتری داشته باشند، تمام گرفتاری‌ها و مشکلات کنونی خود را تحمل می‌کنند و تمام سال را در آرزوی رسیدن نوروز هستند. (بروگش، ۱۳۶۷: ج ۲، ۶۱۹). ایام نوروز شادی و سرور خاصی همه را فرا می‌گیرد همسایه‌ها با هر درجه و مقامی این عید را به یکدیگر تبریک می‌گویند و این یک سنت باستانی است که بیش از دو هزار سال در ایران رواج دارد و در طول این سالیان هیچ واقعه‌ای نتوانسته است این پیشامد ملی را از بین ببرد و مردم با هر عقیده و دین و مذهبی نوروز را جشن می‌گیرند. (همان، ۶۲۰) بنابراین این سنت

کهن باستانی یک فاکتور مهم در پیوند و اتحاد مردم ایران - با وجود اختلاف طبقاتی و تنوع در دین و زبان - در زمان قاجار بوده است. از جمله عادات پسندیده ایرانیان در هنگام نوروز، خانه‌تکانی بود. مردم چند روز پیش از عید به پاکیزه کردن خانه‌ها و فرش‌تکانی می‌پرداختند. معمولاً خانه‌تکانی سالی یک بار انجام می‌شد و آن هم در هنگام نوروز انجام می‌گرفت. (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۵۵) هنریش بروگش درباره خریدهای نوروزی مردم توصیف جالبی دارد: «به هنگام نوروز بازارها و خیابانها شلوغ می‌شود و مردم لباس می‌خرند و می‌پوشند، خرید و معامله می‌کنند. از دکانها بسته‌های شیرینی و آجیل می‌خرند و با خود می‌برند و همه اشتیاق زیادی به خرید پیدا می‌کنند و برای فرا رسیدن نوروز آماده می‌شوند. تجار چشم امیدشان به نوروز است که بتوانند اجناس خود را به فروش برسانند.» (بروگش، ۶۱۹).

یکی از راههای سیطره غرب بر اقتصاد ایران در دوره قاجار شناسایی کانالهای فرهنگی جامعه ایرانی و نفوذ از طریق آن بوده است بنا به نوشته های همین سفرنامه نویس، تجار فرنگی که در این زمان در ایران به سر می‌بردند بهتر از هر خارجی دیگری اهمیت نوروز را می‌دانستند زیرا اغلب معاملات بزرگ آنها در این ایام انجام می‌گرفت. (همان) بنابراین اهمیت نوروز برای تجار فرنگی کمتر از تجار ایرانی نبوده است و آنها با آشنایی به این مسئله که قبل از نوروز ایرانیان به خریدهای گسترده می‌پردازند، کالاهای خود را به ایران سرازیر می‌کردند و این

موضوع در زمینه اقتصادی کاملاً به ضرر ایران بود و بازرگانان و تجار داخلی توانایی رقابت با همتایان فرنگی خود را نداشتند و این رقابت نابرابر باعث مقروض شدن آنها می‌شد.

عبدالله مستوفی درباره آداب و رسوم قبل از نوروز ایرانیان می‌نویسد: «در عید نوروز مردم از طبیعت تقلید کرده به همه چیز زندگی نو و تازگی می‌دادند. ظروف مسی خانه حکماً به سفیدگری فرستاده می‌شد. باید مس‌ها برای روز عید رویگری شده و براق و درخشان باشد. آب حوض و آب انبار خانه را حکماً عوض می‌کردند... فرش‌ها را تکان داده گرد دیوار اتاق‌ها را اگر گل سفید نزنده بودند، می‌گرفتند و قبل از تحویل خورشید به برج حمل، رخت‌های نو را پوشیده، سر سفره عید می‌رفتند.» (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۵۴)

بزرگترین نماد نوروز سفره هفت سین می‌باشد. ایرانیان سفره هفت سین را از ضروریات آغاز سال نو می‌دانند که عبارتند از: ماهی - از سین لغت عربی سمک گرفته شده است - سیب، سیر، سبزی، سرکه، سنجد و سنگک. (اوبن، ۳۳۰) بعد از آن دید و بازدیدها شروع می‌شود. مردم به دیدن همدیگر می‌روند و سال نو را به همدیگر تبریک می‌گویند.

نوروز با وجود همه زیباییهایش در بعضی جنبه‌های اقتصادی خانواده‌های ایرانی در دوره قاجار نقش منفی بازی می‌کرد. بعضی از رؤسای خانواده‌ها برای خرید نوروز باید همه امکانات خود را تجهیز می‌کردند و حتی وامدار هم می‌شدند تا این احتیاج خانواده خود را تامین کنند. (پولاک، ۲۵۳) علاوه بر آن در تمام این مدت سیزده روز که در

بعضی شهرها پانزده روز هم طول می‌کشید همه جا تعطیل و بازارها بسته بود و حتی کارگرها هم کار نمی‌کردند. (دروویل، ۱۳۵) گوینو می‌گوید «بزرگترین مواقع روزهای اول سال است که مردم برای تامین هزینه های عید نوروز احتیاج به پول دارند به طور کلی در تمام موارد سرور و شادمانی یا عزاداری، و خدا می‌داند که تعدا این روزها و به خصوص ایام جشن و سرور نزد ملتی که بزرگترین مشغولیاتش تفرح است چقدر زیاد است، مردم شهرنشن ایران ر جستجوی پول هستند.» (گوینو ۱۳۸۳: ۲۸۲)

موضوع قابل توجهی که سفرنامه نویسان سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان به آن اشارات زیادی کرده‌اند عیدی گرفتن درویشان از ثروتمندان و طبقات بالاست. دو سه هفته قبل از نوروز درویش‌ها از اطراف و اکناف مملکت به شهرها سرازیر می‌شدند و خود را به رئیسشان موسوم به درویش‌باشی معرفی می‌کردند تا از طرف وی به خانه‌های مردم ثروتمند فرستاده شوند. (پولاک، ۲۵۵) چارلز جیمز ویلس انگلیسی در مورد عیدی گرفتن درویشان می‌گوید: «هیچ فصلی از فصول مانند عید نوروز به درویشان خوش نمی‌گذرد و در هیچ ایامی مانند ایام عید آنها نمی‌توانند تحصیل پول بنمایند. در ایام عید هریک از ایرانیان هر درویشی را که در معبر و یا در محلات شهر ببیند خود را مجبور می‌داند که مقدار معینی پول به او بدهد. علاوه بر آن هریک از درویش‌ها معتاد برآندند که در ایام عید نوروز هرکدام یکی از رجال و متمولین آنجا را

انتخاب نموده و در درب عمارت او چادر محقری زده و به قدری یاحق یاحق می‌گوید که صاحبخانه نظر به لیاقت خود مقدار معینی پول به او بدهد. «(ویلس، ۱۳۶۶: ۱۶۵) اوژن اوبن فرانسوی نیز این رسم نوروزی را با کمی اختلاف بیان می‌کند بدین ترتیب که، با فرا رسیدن نوروز که اولین روز سال ایرانی است، درویش‌های تهران در خانه رئیس صنفشان نقیب‌الممالک گرد هم می‌آیند و هر کدام خانه شخصیتی را نشان می‌کنند تا به مناسبت نوروز از صاحبخانه حق و حساب بگیرند. آنگاه هر درویشی پوست و پلاس خود را در محل تعیین شده پهن می‌کند و برای دریافت مقرری سالانه آماده می‌گردد. (اوبن، ۲۵۵) البته ناگفته نماند در رسم عیدی گرفتن و عیدی دادن سایر طبقات جامعه نیز سهیم بودند. (بروگش، ۶۲۱)

از زمان‌های بسیار قدیم شاهان ایرانی در این روز با جاه و جلالی خاص جشن می‌گرفتند. مراسم نوروز در دربار قاجارها نیز شکوه خاصی داشت. حلول سال نو را منجم دربار مشخص می‌کرد در این جشن که سه روز طول می‌کشید (دروویل، ۱۳۵) مراسم‌های خاصی از جمله مراسم سلام، عیدی دادن به شاه قاجار و عیدی گرفتن از او و... برگزار می‌شد. در دربار قاجار آغاز سال نو را حتی در نیمه‌شب با سلام خاص - سلام بزرگ - جشن می‌گرفتند که فقط شاهزادگان بلافضل، علما، سادات، مامورین عالی مقام و چند نفر از افسران به آن مراسم شرکت دعوت می‌شدند. (گوپینو، ۲۷۳). در ادامه این مراسم شاه سکه‌های را که به مناسبت

سال نو ضرب شده بود به اطرافیان و بزرگان کشور هدیه می‌داد. (دروویل، ۱۳۶) ناصرالدین‌شاه قاجار اهمیت زیادی به عید نوروز می‌داد به طوری که مراسم آغاز سال نو را حتی در نیمه شب جشن می‌گرفت. (پولاک، ۲۵۵) در تایید این مطلب باید به نوشته‌های عبدالله مستوفی اشاره کرد. وی می‌نویسد: «گاهی اوقات ساعت تحویل سال در نیمه‌های شب اتفاق می‌افتاد و همه بزرگان و صاحب‌منصبان نمی‌توانستند در مراسم شرکت کنند ولی با این حال رسم سلام منعقد بود منتهی فقط شاه و برخی از افراد خاص حاضر بودند و تا هر وقت شب که بود می‌بایست بیدار بمانند تا رسم سلام ساعت تحویل متروک نشود.» (مستوفی، ۳۵۲)

البته یکی از دلایل این توجه هدایایی زیادی بود که در جشن نوروز نصیب شاه می‌شد. آغاز سال نو نیز با شلیک توپ اعلام می‌شد. (موریه، ۱۳۸۶: ۲۴۱، بروگش، ۱۳۷۴: ۱۵۵) دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه درباره ملاقات شاه با مردم در عید نوروز می‌نویسد: «تعیین زمان دقیق نوروز بر عهده منجم باشی شاه بود. پس از اینکه فرارسیدن نوروز توسط منجم باشی اعلام گردید مردم اقدام به دید و بازدید از یکدیگر می‌کردند. از جمله این ملاقات‌ها دیدار با شاه بود که به آن رسم سلام یا بار عام شاهانه گفته می‌شود بنا بر این رسم همه مردم از طبقات مردم و درباریان و سفرای خارجی در محوطه حیاط یکی از کاخ‌های شاه واقع در ارگ سلطنتی جمع می‌شدند تا با ناصرالدین شاه دیدار کنند. شاه نیز برای

حاضرین صحبت می‌کرد و ضمن تبریک سال نو، آرزوی سالی خوب و پربرکت برای مملکت و همگان می‌نمود. « (فووریه، ۲۳۳)

در یکی از روزهای آینده ملکه مادر نیز مراسم سلام زنانه‌ای در محدوده خود برپا می‌کرد که شاهزاده‌خانم‌ها و اطرافیان‌شان در آن شرکت داشتند و ضمناً از خانم‌های سفرای اروپایی نیز دعوت به عمل می‌آمد. (پولاک، ۲۶۲)

اما پیشکش‌های نوروزی که به شاه تقدیم می‌شد بسیار زیاد بود. لرد کرزن در این باره می‌گوید: « مبالغی که حضرت شهریار در عید نوروز برای رفع رنجش و کدورت خاطر شاهانه یا ابراز عنایت ملوکانه دریافت می‌نمود، سابقاً از اقلام عمدۀ درآمد شاهی به شمار می‌رفت. » (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۷۰) گاسپار دروویل فرانسوی نیز هدایایی که در عید نوروز به شاه قاجار اهدا می‌شد را ده میلیون فرانک برآورد کرده است. (دروویل، ۱۳۵) اما شاه در عوض به تمام اهل حرم و خدمه بی‌حد و حصر خود و همچنین به کلیه حکام و دولتمردان خلعت می‌بخشید. (موریه، ۲۴۰) علاوه بر آن نوروز موقع ارتقا دادن درجه کارکنان دولت نیز بود. تمامی دارندگان مشاغل عمدۀ کشور یا تغییر می‌یافتند یا تثبیت می‌شدند. (پولاک، ۳۵۴) در بقیه روزها شاه به دیدار مهمترین روحانیان شهر می‌رفت و آنها از وی با سادگی تمام پذیرایی می‌کردند. (همان، ۲۶۳)

از مسائل مهمی که باید به آن توجه کرد آمیختگی فرهنگ اسلامی با فرهنگ ایرانی بخصوص در زمینه عید نوروز است در آثار

سفرنامه نویسان خارجی به این موضوع به مراتب بیشتر از سایر رسوم نوروز توجه شده است. البته پاره‌ای از گزارشات بعضی از سفرنامه نویسان با هم متناقض است اما جدای از این تناقضات، هدف آنها بیان این ویژگی مهم نوروز بوده است. اوژن اوبن فرانسوی در مورد این درهم آمیختگی دو فرهنگ اسلامی و ایرانی می‌گوید: «مذهب تشیع جامه ای از خصوصیات اسلامی را نیز بر قامت آن - نوروز - اخبار و احادیثی پیدا کرده که مطابق آن‌ها این روز مصادف با خلقت آدم است.» (اوبن، ۳۲۹) اما هنریش بروگش آلمانی معتقد است، دلیلی که شیعیان برای ادامه این جشن اقامه کردند این بود که خاطره فتح حضرت علی که بخصوص مورد اکرام ایرانیان است باید جشن گرفته شود. در نتیجه نوروز تنها جشنی است که شیعیان و زردشتیان ساکن ایران آن را مشترکاً برگزار می‌کنند. (بروگش، ۶۲۶).

از جمله رسومات دیگری که در ایام نوروز در میان ایرانیان در دوره قاجار رایج بود گفتن تبریک و تهنیت بود. از جمله این تبریکات «صد سال به این سالها در حمایت امام زمان» بود که این موضوعی ارتباط نزدیک فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی را نشان می‌دهد. رفتن به زیارت امامزاده‌ها نیز از آداب دینی نوروز است. مردم معتقد بودند که هر نذر و نیازی که در این روز در امامزاده‌ای به عمل آید محققاً مستجاب خواهد شد. در ایالتها نیز به جای شاه، تصویر او را همراه با شمایل

پیامبر، حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین که دور سرشان را هاله‌ای از نور احاطه کرده بود، می‌گذاشتند. (اوبن، ۲۳۰)

این آمیختگی فرهنگی در زمان، مقارن شدن نوروز با ماه محرم یا ماه رمضان خود را بیشتر نشان می‌داد ایرانی‌ها در صورتی که نوروز با ماه رمضان مقارن می‌شد، روزه ماه رمضان را نگاه می‌داشتند. ادوارد پولاک آلمانی در این زمینه می‌گوید: «هرگاه نوروز با ماه رمضان مصادف می‌گردد، دیگر شب‌ها را به خوش‌گذرانی صرف می‌کنند و روز را روزه نگاه می‌دارند. زیرا هرچه در طی این جشن‌ها به تسامح و تساهل گرایش دارند باز روزه داشتن را که از اصول اساسی اسلام است حرمت می‌گذارند و رعایت می‌کنند.» (پولاک، ۲۵۸)

زمانی که عید نوروز با مراسم عزاداری امام حسین(ع) مقارن می‌شد ایام نوروز به احترام شهادت امام حسین عاری از شکوه و جلال همیشگی بود و کاملاً به سادگی برگزار می‌شد. (اوبن، ۳۳۱)

روز سیزدهم نوروز را سفرنامه نویسان آلمانی روزی نحس از نگاه ایرانیان دانسته‌اند. هنریش بروگش علت این نحوست را اینچنین بیان می‌کند: «یکی از روزهای بسیار نحس سال، روز سیزدهم ماه فروردین است. ایرانیان معتقدند که در این روز که به آن سیزده بدر می‌گویند، نباید در خانه ماند چون ممکن است نحوست آن دانگیر صاحبخانه شود.

لذا همه مردم از شهرها و روستاها خارج شده و به صحرا می‌روند تا این روز را در هوای آزاد و در زیر سقف آسمان بگذرانند. در این روز نباید ناراحت بود بلکه باید خوش گذراند تا اینکه دیوهای که در خانه هستند بهانه‌ای برای آسیب رساندن به صاحبخانه و اعضای خانواده‌اش نداشته باشند.» (بروگش، ۱۳۸؛ مالکم، ۱۳۶۲: ۲۳۹) ادوارد پولاک نیز معتقد است که مطابق رسم کهن گویا تمام خانه‌ها در چنین روزی معرض خطر ویرانی هستند به همین دلیل همه از دروازه شهر خارج و به باغ‌ها می‌روند. (پولاک، ۲۶۵) نظر پولاک با هموطنش تفاوت چندانی ندارد اما اوژن اوبن فرانسوی بیرون رفتن مردم از خانه‌های خود و گشت و گذار در اطراف شهر را به این دلیل می‌داند که مردم می‌خواهند تازه شدن طبیعت را جشن بگیرند. (اوبن، ۳۳۲)

علاقه ایرانیان به تاریخ خود:

ایرانیان در دوره قاجار علاقه زیادی به تاریخ پیش از اسلام داشتند اما این به آن معنا نبود که از وقایع تاریخی آن دوران به صورت منظم آگاهی داشته باشند بلکه به شخصیت‌های افسانه‌ای دوران قبل از اسلام ابراز علاقه می‌کردند بدون آنکه دوره زندگانی آنها را بدانند. البته هنریش بروگش آلمانی علت این ناآگاهی را در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی می‌داند: «رویدادها و شرح حال شخصیت‌های تاریخی که از قرن دهم میلادی به بعد در آثار شاعران و نویسندگان این کشور مانند

شاهنامه فردوسی ظاهر می‌شوند بقدری با روایات افسانه‌آمیز و شاعرانه درآمیخته و تغییر یافته‌اند که حتی شناختن کوروش سرسلسله پادشاهان هخامنشی هم غیرممکن است.» (بروگش، ۱۷۸) ادوارد پولاک در مورد علاقه و تلقی ایرانیان از تاریخ ایران سخنان جالبی دارد: «ایرانی بیش از جغرافیا به تاریخ رغبت دارد اما نه به محل وقوع حادثه عنایت می‌کند نه به هنگام رخ دادن آن. فقط شخصیت‌ها برایش جاذبه دارد و بدین ترتیب است که تمام معلومات تاریخی وی بسته به اشخاص معینی است که نسبت به سرنوشت آنها اعم از نیک و بد ابراز علاقه می‌کند. تاریخ واقعی از نظر او با اسلام آغاز می‌شود اتفاقات قبل از ظهور اسلام از نظر او در چند افسانه خلاصه می‌شود که فردوسی در داستان‌های پهلوانی خود آورده است. از نبردهای ایرانی‌ها با یونانی‌ها، از سلسله سلوکی‌ها، از پارت‌ها و جنگ‌های درخشانان با رومی‌ها فقط می‌توان گفت بویی شنیده است.» (پولاک، ۱۹۱) هموطن پولاک یعنی هنریش بروگش هم به این نتیجه رسیده است که تحصیلکرده‌های ایرانی - که معمولاً از طبقات بالا بوده‌اند - به تاریخ کشورشان اهمیت زیادی می‌دادند و در صحبت‌هایشان بیشتر به شهرهای اصفهان، شیراز و همدان اختصاص داشته است. بروگش می‌افزاید که صحبت از این سه شهر به خاطر شهرت شراب‌های آنها نیست بلکه قدمت تاریخی این شهرها مد نظر است و جدای از طبقات تحصیلکرده اکثر ایرانی‌ها از تاریخ باستانی اطلاع درستی نداشتند (بروگش، ۱۹۱). گوینوی فرانسوی نیز به اهمیت تاریخ و کتابهای

خطی از نظر ایرانی‌ها توجه خاصی داشته است که سخنان این سفرنامه نویس جالب و خواندنی است: « ملت ایران عاشق تاریخ کشورش می‌باشد. کافی است بگوییم در کلیه ادوار تاریخی پادشاهان و شاهزادگان جنگجو بوده‌اند که سفیر گسیل می‌داشته‌اند و اعلان جنگ می‌داده‌اند تا یک جلد کتاب بارزش به دست آورند و حفظ نمایند. شاید انگیزه آنان هوس شخصی بوده است ولی وقتی مشاهده می‌کنیم که حکومت فتحعلی‌شاه با چه درد و رنجی کتابهای تاریخی و ادبی را طبق عهدنامه ترکمانچای به روسیه تسلیم کرد و یا اینکه چقدر دشوار است که یک جلد کتاب خطی را از افراد طبقه پایین اجتماع خرید، به علاقه ایرانیان نسبت به کتاب پی می‌بریم. این اشخاص وقتی حاضر به فروش کتب خطی می‌شوند که تحت تاثیر فشار شدید مالی قرار گرفته باشند. کتاب خطی یا چاپی که همواره بر سر آن چانه می‌زنند همواره به نظرشان گرانبهاترین اثری است که به دست بشر نوشته شده است و ناگزیر همه عقل و نیوغ جهان را در بر دارد در این کشور تاریخ جالبترین موضوع است، برایشان جمشید شکوه و فریبندگی خاصی دارد، رستم قهرمان ملی است.» (گوینو، ۲۱۰ و ۲۱۱).

اینکه چرا تاریخ در نزد ایرانیان به این اندازه اهمیت داشته است به نظر می‌رسد علاوه بر میهن دوستی یک مسئله دیگری در آن دخیل باشد و آن ضعف حکومت قاجار در مقابل قدرتهای خارجی بوده است که باعث شده ایرانیان در این زمینه احساس خلاء کرده و علاقه زیادی به

تاریخ باستان داشته باشند که با آن هم به خوبی آشنا نبودند. والبته بیشتر، قهرمانان ملی ایران که در شاهنامه از آنها ذکری به میان آمده است مورد توجه مردم عامی ایران بوده‌است. از مطالبی که از گوینو نویسنده فرانسوی سفرنامه سه سال در آسیا نقل قول شد دو موضوع قابل استنباط است اول اینکه از نظر فرانسوی‌ها هم تاریخ و کتابهای خطی در نزد ایرانیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده‌اند و دوم اینکه اروپاییان در دوره قاجار علاوه بر سرقت آثار باستانی این مرز و بوم- که تا حدودی ناشی از بی‌کفایتی و ناآگاهی قاجارها بوده است- در زمینه انتقال کتب خطی ارزشمند نیز ید طولایی داشته‌اند! از این رهگذر نیز این حقیقت قابل درک است که نویسنده به دنبال خرید کتابهای ارزشمند خطی بوده که در نهایت آنها را به کشور متبوع خود منتقل کند. البته نباید از یاد ببریم که نویسنده، غنیمت گرفتن کتابهای تاریخی توسط روس‌ها در معاهده ترکمانچای را یادآوری کرده بوده که این نیز یکی از خیانت‌های دولت-های استعمارگر غربی به ملت ایران بوده است که باز هم حکومت قاجار یکی از عوامل موثر در این قضیه بوده است.

میهن‌دوستی ایرانیان:

در دوره قاجار مردم ایران تعلق خاطر خاصی به میهن خود داشته‌اند اما به نظر می‌رسد این علاقه ریشه در گذشته‌دوستی ایرانیان و یادآوری عظمت ایران در دوران‌های گذشته داشته باشد. هنریش بروگش

آلمانی درباره وطن دوستی ایرانیان می‌گوید: « یکی از صفات تحسین برانگیز ایرانیان اصیل علاقه صمیمانه‌ای است که نسبت به وطن خود دارند، آنان از اینکه وطنشان نقش بزرگ و با اهمیتی در تاریخ داشته احساس غرور می‌کنند و این احساس را از خودی و بیگانه مخفی نمی‌دارند. » (بروگش، ۱۷۸). در زمینه تاریخ دوستی و علاقه به وطن ایرانیان سفرنامه نویسان انگلیسی اظهار نظر آنچنانی نکرده‌اند و به نظر می‌رسد علاقه چندانی به این موضوع نداشته‌اند. اما گوینو فرانسوی نیز در این باره مطالبی دارد که - این اظهارت وی نوعی میهن‌پرستی فرا سیاسی را در ذهن تداعی می‌کند - نقل خواهد شد: « به عقیده من ایرانیان از نوعی میهن‌پرستی برخوردارند که جاودانی است. یکدیگر را در داخل کشورشان دوست دارند و کشورشان را در وجود خودشان مجسم می‌بینند اما با بی-تفاوتی شاهد گذار حکومت‌های گوناگون از فراز سرشان می‌باشند بی‌آنکه فریفته هیچکدام از آنان بشوند و از این نظر می‌توان گفت به کلی عاری از میهن‌پرستی سیاسی هستند. سلطنت‌ها، فتوحات، تسخیر سرزمین‌ها به تدریج قدرتشان را از دست می‌دهند و از بین می‌روند بی‌آنکه به شخصیت فردی ایرانی لطمه زده باشد. » (گوینو، ۲۲۳) و در جای دیگری می‌گوید: « ایرانیان کشورشان را به شدت دوست دارند و آن را دلپذیرترین، حاصلخیزترین و سالم‌ترین کشور روی زمین می‌دانند. » (ایران خوب مملکتی است) این شعاری است که هر روز بر زبانشان جاری می‌-

شود و بی‌اختیار شنونده را تحت تاثیر قرار می‌دهد، زیرا حقیقت بسیاری در آن نهفته است. اما باید اذعان کرد که استقلال ملی برایشان مفهومی ندارد و از دوران بعد از اسلام هرگز به سلسله‌های پادشاهان خود دل‌بسته نبوده و نیستند.» (همان، ۲۱۳)

نتیجه‌گیری

یکی از کهن‌ترین جشن‌های بازممانده از دوران‌های بسیار دور، نوروز است. خاستگاه آن را می‌توان در ایران باستان جست‌وجو کرد که با توجه به نوشته‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی، در دوره قاجار شاهد تداوم این جشن بوده‌ایم.

این نویسندگان به بسیاری از رسومات نوروز اشاره کرده و آن را توصیف کرده‌اند. از این رهگذر می‌توان بسیاری از آیین‌های نوروز که در دوره قاجار در ایران معمول بوده است را باز شناخت. با توجه به فاکت‌هایی که در سفرنامه‌ها به دست آمد، متوجه پایداری آیین‌های نوروز در این دوره تاریخی می‌شویم که نشان از استمرار این رسومات در طول تاریخ از آغاز شکل‌گیری این جشن بزرگ بوده است. اما مسئله جالب توجه این است که این سفرنامه‌نویسان رسم روشن کردن آتش در اوایل نوروز را ذکر نکرده‌اند. با مراجعه به منابع داخلی می‌توان دریافت که این رسم به همانند دیگر رسوم نوروز در دوره قاجار برگزار شده و ذکر نکردن آن از سوی سفرنامه‌نویسان ناشی از عدم توجه آن‌ها به این موضوع مهم بوده است. جدای از این رسم به نظر می‌رسد که اروپاییان به همه آیین‌های نوروز توجهی خاص مبذول داشته‌اند و همه آن‌ها را ذکر کرده‌اند.

موضوع دیگر نگاه این نویسندگان به جشن نوروز می‌باشد که در پاره‌ای از موارد این عید باستانی را ستوده‌اند و حتی آن را از بزرگترین اعیاد جهان دانسته‌اند. اما در پاره‌ای از موارد باید گفت به این جشن نگاهی استعمارگونه داشته‌اند و روزهای منتهی به نوروز را زمان به فروش رفتن کالاهای خود در ایران دانسته‌اند چرا که در روزهای آخر سال مردم ایران به خریدهای زیاد اقدام می‌کردند.

منابع و مأخذ

- ۱) اوین، اوژن. ۱۳۶۲، ایران امروز. ترجمه و حواشی علی اصغر سعیدی [تهران]: زوار.
- ۲) بابازاده، شهلا. ۲۵۳۷. فهرست توصیفی سفرنامه‌های آلمانی موجود در کتابخانه ملی ایران. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳) بروگش، هنریش. ۱۳۶۷، سفری به دربارسلطان صاحبقران. ترجمه مهندس کردبچه [تهران]: اطلاعات. ۲ ج.
- ۴) بروگش، هنریش. ۱۳۷۴، در سرزمین آفتاب. ترجمه مجید جلیل‌وند [تهران]: نشر مرکز.
- ۵) پوراحمد جکتاجی، محمد تقی. ۲۵۳۵. فهرست توصیفی سفرنامه‌های فرانسوی موجود در کتابخانه ملی ایران. تهران: کتابخانه ملی.
- ۶) پولاک، یاکوب ادوارد. ۱۳۶۱، ایران و ایرانیان. ترجمه کیکاوس جهاننداری [تهران]: خوارزمی.
- ۷) جوانبخت، مهرداد. ۱۳۷۹، ایران از نگاه انیرانی یا خلق و خوی ایرانیان از نگاه سیاحان. تهران: آموزه.
- ۸) دروویل، گاسپار. ۱۳۶۷، سفر در ایران. ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم [تهران]: شباویز.

- ۹) فاروقی، فواد. ۱۳۶۱، سیری در سفرنامه‌ها. با مقدمه‌ای از حامد فولادوند. تهران: عطایی.
- ۱۰) فردوسی، ابوالقاسم. ۱۹۷۰، شاهنامه، تصحیح متن با اهتمام رستم علی‌اف، زیر نظر ع. آذر[مسکو].
- ۱۱) فریزر، جیمز بیلی. ۱۳۶۴، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی. ترجمه منوچهر امیری [تهران]: توس.
- ۱۲) فووریه، ژوآنس. ۱۳۶۲، سه سال در دربار ایران یا خاطرات دکتر فووریه. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی [تهران]: دنیای کتاب.
- ۱۳) کرزن، جرج. ن. ۱۳۶۲، ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی [تهران]: علمی فرهنگی. ۲ ج.
- ۱۴) گوبینو، ژوزف آرتور دو. ۱۳۸۳، سه سال در آسیا یا سفرنامه کنت دو گوبینو. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی [تهران]: نشر قطره.
- ۱۵) مالکم، سرجان. ۱۳۶۲، تاریخ ایران. ترجمه میرزا حیرت [تهران]: دنیای کتاب. ۲ ج.
- ۱۶) موریه، جیمز. ۱۳۸۶، سفرنامه جیمز موریه. برگردان ابوالقاسم سری [تهران]: توس.
- ۱۷) ویلس، چارلز جیمز. ۱۳۶۶، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجار. ترجمه سید عبدالله. به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام [تهران]: طلوع.

واکاوی شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ

در پس کرانه‌های خلیج فارس

رسول احمدلو^۱

چکیده

این مقاله شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ را از پایان استیلای افغان‌ها بر ایران تا آستانه تغییر سلطنت از صفویه به افشاریه مورد بررسی قرار می‌دهد و در پی یافتن پاسخی برای این دو پرسش است: نخست اینکه شورش یاد شده از چه زمینه‌ها و عواملی نشأت می‌گرفت و اهداف آن چه بود؟ ثانیاً این شورش چه سرنوشتی پیدا کرد؟ پس از سرکوب افغان‌ها در ایران، شیخ احمد مدنی به حمایت از افغان‌ها، نواحی جنوبی ایران را عرصه‌ی تاخت و تازهای خود قرار داد. محمدخان بلوچ به دستور طهماسب‌قلی‌خان (نادر) برای سرکوبی این تاخت و تازها روانه‌ی جنوب شد، اما به دلیل همراهی مردم اهل تسنن جنوب با خان بلوچ و همچنین شکست نادر از عثمانی که او را در موضع ضعف قرار داده بود، محمدخان فرصت را برای شورش مهیا دید و با همکاری شیخ احمد مدنی درصدد غلبه بر نادر و جلوس بر تخت سلطنت برآمد.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، لارستان، شیخ احمد مدنی، محمدخان بلوچ، طهماسب‌قلی‌خان (نادر).

مقدمه

سقوط اصفهان - پایتخت صفویان در سال ۱۱۳۵ ه.ق، نقطه‌ی اوج از هم پاشیدگی سیاسی ایران محسوب می‌شود. خلاء قدرت سیاسی ایران در زمان سقوط صفویه، زمینه‌ی مساعد و مناسبی برای رشد و گسترش قدرت‌های محلی را در پس کرانه‌های خلیج فارس، فراهم آورد و مدت‌ها حاکمان افغان با تسلط بر این ناحیه با دامن زدن به اختلافات مذهبی، دوره‌ای از آشوب را در این نواحی رقم زدند. افغان‌ها در جنوب از سوی هم‌مذهبان خود و طایفه‌های درگزینی و بلوچ مورد حمایت قرار گرفتند. از آنجا که این امر به تضادهای اهل سنت و شیعیان منطقه دامن می‌زد، موجبات ناامنی و آشوب و دسته‌بندی‌های سیاسی را در جنوب به همراه داشت.

اشرف افغان پس از شکست در جنگ زرقان، با ۲۲ هزار نفر روانه‌ی لار شد تا پس از تجدید قوا و گردآوری نیرو در این شهر به مقابله با نادر پردازد.^۱ وی در لار، برادر خود و جمعی دیگر فرمان داد که با باقی‌خزائن به طرف سواحل خلیج فارس بروند و از آنجا کشتی جهت رفتن به بصره بگیرند و در این شهر از ترک‌ها تقاضای کمک کنند. این عده به آن قصد از لار بیرون رفتند، اما در عرض راه لار گروهی از رعایای دهقانان بر سر او ریخته و پس از قتل وی، اموالش را نیز به غارت بردند (سرجان ملکم، ۱۳۸۳: ۳۹۱). در لار نیز بیست و پنج تن از بزرگان که در قلعه‌ی شهر زندانی بودند، از غیبت کوتوال قلعه استفاده نموده و پس از

1 - لارستان در عصر استیلای افغانان بر ایران به عنوان مهمترین پایگاه آنان در پس کرانه‌های شمالی خلیج فارس شناخته می‌شد.

قتل چهل نگهبان، کنترل قلعه را به دست گرفتند. اشرف نه روز در لار برای پس گرفتن قلعه تلاش نمود، اما کاری از پیش نبرد. مشارالیه چون دید از ماندن در لار سودی عایدش نمی‌شود و سربازانش هر روز می‌گریزند، ناچار با عده‌ای که نسبت به او وفادار مانده بودند، به طرف سیستان و قندهار فرار کرد. عده‌ای از افغان‌ها که به طرف خلیج فارس گریخته بودند، توانستند به ساحل برسند و در آنجا سوار کشتی شده به سوی سواحل عربستان حرکت کردند. بعضی از کشتی‌های آنها با مسافران غرق شدند و بعضی به آن طرف خلیج رسیدند و جمعی دیگر به دست اعراب گرفتار و به صورت برده فروخته شدند.

۱. شورش شیخ احمد مدنی

شیخ احمد مدنی در حوالی ۱۱۳۰ ه.ق. با مردم قرای همجوار و همچنین به یاری ملامحمد، قلعه‌ی کمشک را بنا نهاد و اوز را به صورت یک قلعه‌ی نظامی و مرکز فعالیت‌های خود درآورد. به قول کرامتی «در اوز به مسند ارشاد متمکن و مردمان را به طریق سنت هدایت و از صحبت اهل تشیع ممتنع و مجتنب می‌داشتند.» (کرامتی، ۱۳۷۶: ۷۲). شیخ احمد پس از سقوط اصفهان با اهالی خنج، سده، بلوک و باغ، متفق گشته و به یاری افغانان شتافت و قلعه‌ی لار را به مدت ۲ سال به محاصره درآورد. پس از فرار اشرف از لار، شیخ مدنی به لار حمله کرد و پس از فتح قلعه‌ی لار، حوزه قدرتش را میان ناحیه لار و شیراز گسترش داد و مالیات‌های سلطنتی را به زور گرفت.^۱ محمدعلی خان بیگلربیگی شیراز،^۱ از جانب

1- وکیل فرماندار لار (حاجی غنی بیگ) از میرمهرعلی درخواست کمک نمود. میرمهرعلی ۲۰۰۰ نیرو به کمک غنی بیگ فرستاد. اما شیخ احمد مدنی نیروی کمکی میرمهرعلی را در هم کوبید.

طهماسب قلی خان (نادر) مأمور دفع شورش شیخ احمد مدنی شد. اولین اقدام محمدعلی خان در مقابله با شیخ مدنی، انتصاب محسن خان به حکومت بندرعباس بود. محسن خان دستور داشت که با گردآوری سپاه از بندرعباس و جزایر، شیخ احمد مدنی را در روستای مربع محاصره نماید. مشارالیه، کمپانی هلند را وادار نمود تا با گشت زنی در دریا نگذارند سپاهیان شیخ احمد مدنی از حلقه محاصره‌ی محمدعلی خان بگریزند. طهماسب قلی خان همچنین برای اینکه شیخ جبار را برای پیوستن به اردوی صفویان و سرکوب شیخ احمد ترغیب کند، به ظاهر حکومت بحرین را به وی داد. شیخ جبار در حرکت به سمت لار در راه با شیخ احمد مدنی صلح کرده و به اردوی وی پیوست.

هلندیان کشتی دماریالارتیا را برای حفظ ظاهر در ۱۷ جمادی الاول به دریا فرستادند. از دلایلی که هلندیان به گشت زنی در ساحل دریا پرداختند، تمایل شاهبندر به باز پرداخت یک بدهی برابر ۵۰۰ تومان بود که به درآمد گمرکات بندرعباس حواله شده بود. در صورتی که می‌توانست شیخ راشد بن سعید بن سعیدی را به تسویه حسابش از اداره‌ی گمرکات وادار سازد (احمدلو، ۱۳۹۰: ۷۰). بنابراین شاهبندر از هلندیان خواست تا سپاهیان را که زیر فرماندهی دامادش یعنی کسی که می‌توانست در صورت نیاز، شیخ راشد را وادار به تسویه حساب کند، بودند، با کشتی‌های خود از دریا عبور دهند. اما این اقدام عملی نشد، زیرا که شاهبندر به یکباره از مقام خود برکنار شد. به همین دلیل در سوم فوریه ۱۷۳۱م،

1 - محمدعلی خان پسر اصلان خان توپچی باشی در ایام محاصره اصفهان به اتفاق طهماسب میرزا گریخت، وی در سال ۱۷۳۰م. به اصفهان بازگشت و به مقام بیگلربیگی فارس گماشته شد.

بی‌آنکه گزارشی از حرکات شیخ احمد مدنی بدهد به بندرعباس بازگشت (ویلیم فلور، ۱۳۷۱: ۱۶۱).

۲. اعزام محمدخان بلوچ برای سرکوبی شورش شیخ احمد مدنی و پیمان اتحاد باوی
 شیخ احمد در لار به یاری شیخ جباره و شیخ راشد شکست سختی بر
 محمدعلی‌خان وارد نمود و وی را مجبور به بازگشت به شیراز کرد.^۱ وی پس از
 فتح قلعه‌ی لار و با آگاهی از شکست شاه طهماسب در جنگ با عثمانیان، خود را
 پادشاه نامید و درصدد تصرف شیراز برآمد. محمدخان بلوچ حاکم کهگیلویه با ۵
 هزار سرباز از جانب نادر مأمور سرکوب شورش شیخ احمد مدنی و تازیان هوله
 شد. خان بلوچ پس از شکست دادن گروهی از نیروهای شیخ احمد مدنی و اسیر
 نمودن سران شورشیان در چهاردهم رجب ۱۱۴۴ ه.ق. در منطقه‌ی حد فاصل فسا
 - جهرم، سرانجام در هفتم شعبان به آبادی خورموت رسید و به قتل و غارت
 طرفداران شیخ احمد مدنی پرداخت. وی از دکلین خواست نیروهای شیخ احمد
 مدنی که به دریا گریخته بودند را دستگیر کرده و به او تحویل دهد. محمدعلی
 خان نیز در هفتم شعبان سال ۱۱۴۴ ه.ق. طی نامه‌ای به دکلین از وی خواست که
 کشتی‌های شیخ راشد را مصادره یا آنها را نابود کنند. شیخ راشد باسعیدی با
 شنیدن این خبر، به شاهبندر اعلام نمود که حاضر است خود را تسلیم کند و با
 سپاهیان برای حفاظت از بندرعباس به این شهر آید، اما او بر خلاف گفته‌هایش
 به جانب مسقط فرار نمود. میرزا محمد شاهبندر از هلندیان خواست که از

1 - محمدعلی خان، با از دست دادن ۴ هزار نیرو و همچنین پرداخت ۹ هزار تومان، با ۲۰۰۰ مرد جنگی به اصفهان بازگشت. وی دستور داشت که به طهران لشکرکشی کرده و مراقب حرکات ترکان باشد.

گریختن شیخ راشد از جزیره‌ی باسعیدو جلوگیری کنند. هلندیان با امید به اینکه میرزا محمد، آنان را در وصول دعاویشان نسبت به عواید گمرکات بندرعباس یاری خواهد داد، دو کشتی برای نظارت به جزیره قشم فرستادند(همان، ۱۳۴).

شیخ احمد مدنی پس از اینکه در نزدیکی‌های بندر طاهری و روستای مربع^۱ توسط نیروهای محمدخان بلوچ و محمدعلی خان محاصره گردید، به کوهستانهای اطراف گریخت. محمدعلی خان از دکلین خواست بر کمپانی هلند بر خطوط کشتیرانی نظارت کنند و مراقب شیخ احمد مدنی باشند.^۲ یک ماه بعد، شیخ احمد به دلیل طولانی شدن محاصره و کشته شدن شمار زیادی از یارانش، توانست با محمدخان بلوچ قرار داد صلحی به امضاء برساند به این شرط که مبلغ هزار تومان بعلاوه‌ی ۵۰۰ رأس گاو و شتر و ۲۰۰ رأس الاغ به محمدخان بلوچ بپردازد و همچنین نسبت به تعهداتش در زمینه‌ی حفظ و آرامش و امنیت در منطقه وفادار بماند(ویلیم فلور، ۱۳۶).^۳

محمدعلی خان و محمدخان بلوچ در بیست شوال ۱۱۴۴.ق. به همراه شماری از سران افغان و سران طایفه درگزینی متعلق به سپاه شیخ احمد که به

1 - روستای مربع روستایی از توابع فرامرزان بخش بستک می باشد.

2 - هلندیان حدود دو ماه به گشت زنی در دریا پرداخته بودند.

3 - فلور، علت اصلی صلح محمدخان بلوچ با شیخ احمد مدنی را هزینه‌ی زیاد این لشکرکشی که حدود ۱۶۰۰۰ تومان بود و همچنین نقشه لشکرکشی شاه طهماسب به بغداد و بروز دشواری‌های مربوط به سلسله‌ی صفوی صورت گرفته که به خلع شاه طهماسب بوده، می‌داند.

اسارت گرفته شده بودند، لار را ترک نموده و عازم اصفهان شدند. شیخ احمد مدنی چند ماه پس از بیرون رفتن سپاهیان محمدخان بلوچ از نواحی گرمسیرات، با سی هزار سوار درصدد حمله به باسعیدو برآمد و گرمسیرات را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد. بسیاری از بازرگانان که در باسعیدو به فعالیت می‌پرداختند با این اقدام شیخ احمد، فعالیت‌های خود را تعطیل نموده و به بندرعباس فرار کردند. مردمان جهرم تا حدود گرمسیرات، هنگامی که نادر در اوایل سال ۱۱۴۵ ه.ق. شاه طهماسب دوم را به حيله از سلطنت خلع کرد و شاه عباس سوم را به سلطنت رساند و خود را نایب السلطنه ایشان خواند، دست به آشوب و ناامنی زدند. غنی-خان نایب جهرم در دفاع از خاندان صفوی به مجادله با امیرخان بیگ قرقلو نایب نادر در شیراز برخاست. شیخ احمد مدنی از موقعیت به وجود آمده نهایت استفاده را برده و برای پیشبرد مقاصد خود به صفویان اظهار علاقه نمود و در گرمسیرات به بهانه حمایت از شاه طهماسب دوم دست به اغتشاش و ناامنی زد.^۱ وی به هلندیان اعلام نمود که پس از خلع شاه طهماسب دوم، مردم جهرم و گرمسیرات یکدل و یک زبان او را به رهبری خویش انتخاب نموده و وی متعهد به دفاع از منافع ایشان شده، با این شرط که او را در مبارزه با طهماسب قلی خان، یاری دهند (ویلیم فلور، ۱۳۸).

1- به نظر می‌رسد در این برهه از زمان پیوندی بسیار کوتاه مدت مصلحتی میان شیخ احمد مدنی و حاجی غنی‌بیگ جهرمی صورت گرفته است.

شیخ احمد در اولین اقدام خود، میرمهرعلی را دشمن شاه طهماسب دوم معرفی کرد^۱ و بنابراین از هلندیان خواست که اموال او را مصادره کرده و تا زمانی که شاه بر حق بر تخت باز گردد، وی را نزد خود نگه دارند. وی همچنین از هلندیان خواست که به حمایت خود از شاه و فعالیت‌هایی که به سقوط و نابودی دشمنانش خواهد انجامید ادامه دهند. اهالی توابع لار پس از شورش مجدد به رهبری شیخ احمد، در جزایر نزدیک بندرعباس استقرار یافتند. شیخ احمد مدنی در نامه‌ای به مردم بندرعباس از آنها خواست که به تابعیت او درآیند. خبر شورش علیه نادر چنان در تمام ملکت پخش شد که هم دینان افغان شیخ مدنی و قسمتی از جمعیت سنی مذهب طایفه‌ی درگزینی به زودی به او پیوستند. در نتیجه بیست هزار نفر افراد مسلح در اختیار شیخ احمد قرار گرفت (احمدلو، ۷۸).

با شروع دوباره تاخت و تازهای شیخ احمد مدنی و هرج و مرج بوجود آمده در نواحی گرمسیرات، نادر در جمادی الاول ۱۱۴۵ ه.ق. برای خاتمه دادن به این اغتشاشات، نیروی قدرتمند و ورزیده‌ای را به رهبری محمدخان بلوچ، حاکم هویزه و والی کرمان، عازم گرمسیرات نمود. محمدخان بلوچ هنگامی که جهرم را محاصره نموده بود، با کشته شدن محمدولی‌خان حاکم لار - مشارالیه از جانب شاه طهماسب دوم به حکومت لار منصوب گشته بود - از همان آغاز با اعیان و مردم لار رفتاری ستمگرانه در پیش گرفت. محمدولی‌خان در سال ۱۱۴۶ ه.ق. به دلایل نامعلوم میرزا باقر کلانتر لار را دستگیر نموده و پس از شکنجه، وی را به زندان

1 - شیخ احمد چون شنیده بود که اموال زیادی از علی مردان خان از هندوستان به بندرعباس رسیده و

چون درصدد دستیابی به این اموال بود میرمهرعلی شاهبندر را دشمن صفویان اعلام نمود.

انداخت. اعیان و بزرگان لار چندین بار نزد حاکم رفته و از وی تقاضای بخشش کلانتر شهر را نمودند که با تهدید به مرگ رو به رو گشتند. عاقبت شیخ حزین پس از ملاقات با حاکم و آگاه نمودن از این که حبس کلانتر باعث فتنه و فساد می‌شود، به این شرط که میرزا باقر از حوزه‌ی لارستان خارج و به عربستان برود. موجبات آزادی کلانتر را فراهم آورد، میرزا باقر کلانتر پس از رهایی از زندان به اوز رفت^۱ و با جلب نظر اعراب تابع شیخ احمد مدنی به لار بازگشته و حاکم را به قتل رساند. مرعشی در جهانگشای نادری می‌نویسد: «میرزا باقر کلانتر با جمعی از اعراب قلعه‌ی اوز که تابع شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته، بر سر محمدولی خان بیگدلی حاکم لار ریخته، او را مقتول و اموال او را غارت کرده به گرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت» (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۲۴۱). بی‌درنگ با هزار نفر از سپاهیان‌ش به لار حرکت کرد و باقی سپاه خود را برای ادامه‌ی محاصره غنی‌بیگ، در جهرم جا گذاشت. خان بلوچ چون به لار رسید، پس از یک هفته قتل و غارت با بزرگان شهر به نوعی تفاهم رسید و با انتخاب نایبی برای لار، عازم جهرم شد (ویلم فلور، ۱۶۴). بزرگان لار که در همزیستی با محمدخان بلوچ چندان اعتماد نداشتند، به همراه شمار زیادی از مردم شهر از لار بیرون رفته و در روستاهای پیرامون شهر سکونت گزیدند (لاهیجی، ۱۳۷۶: ۲۴۹). پس از

1 - محمدولی خان در آغاز حکومتش بر لار، گروهی از مبلغین را به اوز فرستاد و اهالی این قریه را به مدت یک سال زیر نفوذ شیعه درآورد. اهالی اوز مترصد فرصتی برای قتل کلانتر لار بودند. برای آگاهی بیشتر ر.ک. محمد هادی کرامتی، پیشین، صص ۶۸-۶۹.

دستگیری غنی خان، نیروهای خان بلوچ، میرزا محمد باقر را که به سواحل گریخته بود را نیز دستگیر نموده و هر دو را به قتل رساندند.

نیروهای شیخ احمد که پس از عزیمت خان بلوچ به شیراز، به گرمسیرات رفته بودند، آبادی‌های عیسین - تیزین و نقاط دیگر حمله برده و موجبات ناامنی را در نواحی لار و پس کرانه‌های خلیج فارس فراهم ساختند.

در بیست و نهم رمضان ۱۱۴۵ ه.ق. دسته‌ای از طرفداران شیخ احمد مدنی در نواحی بندرعباس دست به شورش و اغتشاش زدند که نتیجه‌ی آن رکود بازرگانی در این شهر بود. کمپانی هلند ضمن ارسال نامه‌ای به شیخ احمد مدنی از آشوب و اغتشاشات و سوء رفتار به وجود آمده گله و شکایت کرد. شیخ احمد در شوال ۱۱۴۵ ه.ق. از باسعدو به کمپانی هلند پاسخ داد: طایفه ملعون و شریر درگزینی مسئول ارتکاب این کارهای زشت است. بنابراین من بر آنم که در روز دهم شوال ۱۱۴۵ ه.ق. به جهانگیری بروم و انتقام کارهای زشتشان را بگیرم. آنچنان ایشان را گوشمالی خواهم داد که دیگر اندیشه تکرار این کارها به سرشان نزنند. وی در این اثنا به گردآوری نیروی مرکب از تازیان و هم مذهبان خود پرداخت و به جانب لار حرکت کرد (ویلم فلور، ۱۳۸). مشارالیه هنگام رسیدن به اوز به محاصره سپاهیان محمدخان بلوچ و امیرخان درآمد، اما با مقاومت شیخ احمد، قرارداد صلحی مابین طرفین به امضاء رسید. محمدخان بلوچ در این برهه از تاریخ در اداره‌ی گرمسیرات به شیخ احمد نقش رایزنی را داد. وی ولایت بندرکنگ و باسعدو را به چاردست خان نامی داد و از شیخ احمد مدنی خواست تا وی را در رسیدن به خواسته‌های آنان یاری دهد. شیخ احمد، محمد احمد را به عنوان رایزن

و مشاور، همراه وی نمود. مشارالیه همچنین از هلندیان خواست تا از دادن هرگونه کمکی به او دریغ نورزند. موقعیت خاص لارستان (کوهستانی و دشواریاب) همگام با موقعیت خاص مردمان سنی مذهب، عامل‌های تعیین‌کننده‌ای بودند که محمدخان بلوچ امیدوار شد تا با کمک آنها بتواند نادر را براندازد و خود سلطنت را به دست گیرد(احمدلو، ۷۶). نادر به علت تفاهم خان بلوچ با شیخ احمد مدنی به او بدگمان شده و او را دست‌اندرکار توطئه‌ای پنداشت، بنابراین وی را به دربار خود که در بغداد بود فراخواند(ویلم فلور، ۱۵۸).

شیخ احمد مدنی در اوایل سال ۱۱۴۶ ه.ق. به همراه چاردست‌خان به باسعیدو حمله برد و پس از درهم شکستن نیروی شیخ راشد و بزرگان جزیره، خانه‌هایشان را غارت کرده و بسیاری از اهالی را کشت. شیخ احمد همچنین بازرگانانی را که از ترس مهاجمان بلوچ به باسعیدو پناهنده شده بودند را مجبور به پرداخت شش هزار تومان کرد.^۱ وی پس از دریافت ۲ هزار تومان از شیخ راشد، بار دیگر او را به مقام شاهبندری باسعیدو رسانید و از اروپاییان خواست تا ضمن همکاری با شیخ راشد تجارت در این منطقه را از سر بگیرند.

۳. شورش محمدخان بلوچ

شورش محمدخان بلوچ در شرایط پر آشوب بعد از سقوط اصفهان به دست افغانان، برآمده از نارضایتی عمومی ناشی از برکناری شاه طهماسب دوم به دست نادر (طهماسب قلی)، و فشار محصلان مالیاتی او، انگیزه‌های مذهبی تسنن

۱- این اقدام شیخ احمد موجب از دست رفتن دارایی بازرگانان شد.

گرایانه‌ی مردم در بنادر و مناطق جنوبی ایران، حمایت حکام سنی مذهب شرق ایران مانند حسین شاه حاکم قندهار و بویژه انگیزه قومی بلوچ‌ها و ادعای سلطنت آنان بر ایران به دلیل تفوق جمعیتی بر افشار بود. محمدخان بلوچ تعامل حساب شده‌ای را با حکومت افغانان، صفویان و نادر برای رسیدن به اهداف سیاسی و مذهبی خود برقرار نمود تا بتواند با تحریک احساسات مذهبی مردم اهل تسنن ساکن جنوب ایران و قومیت‌گرایی بلوچ‌ها به جاه‌طلب‌های سیاسی خود دست یابد.

خان بلوچ پس از تفاهم با شیخ احمد مدنی، به امر نادر که در بغداد در جنگ با عثمانیان بود به دربار فراخوانده شد (احمدلو، ۸۱). مشارالیه زمانی که نادر از سپاه عثمانی به فرماندهی توپال عثمان پاشا شکست خورد و عقب‌نشینی کرد، به فرمان نادر برای جمع‌آوری قشون به کهگیلویه بازگشت. وی در بازگشت به ایالت تحت حکومتش، اندیشه شورش را در سر پروراند، نویسنده تذکره شوشتر، بازگشت محمدخان بلوچ و اندیشه طغیان وی را بیان می‌کند:

« نادر به محمدخان بلوچ که حاکم کهگیلویه بود، اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد و به موعده دو ماه مرخص و به کهگیلویه فرستاد و محمدخان بلوچ در ذهاب و ایاب هر دو ماه به شوشتر مرور نموده و ابوالفتح‌خان همراه او بود. در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که طهماسب‌قلی خان شکست فاحش خورده و مفقود شده است» (شوشتری، ۱۳۴۳: ۵۶).

پس از آن که نادر از حاکم کهگیلویه درخواست نمود به همراه نایب فارس به لشکریان وی که در همدان مستقر بودند بپیوندند، یک نفر را به عنوان جانشین محمدخان بلوچ به حکومت کهگیلویه گماشت تا در غیاب مشارالیه به انتظام امور بپردازد، اما همزمان با فرمان نادر، محمدخان شخص دیگری را به نیابت خویش معین کرد. وی ابتدا همراه نایب فارس به سمت سپاه نادر حرکت نمود ولی چون جو عمومی را بر ضد نادر دید آماده مخالفت با وی گردید. در جایدر لرستان توقف نمود و دست به شورش زد. از علل و عواملی که محمدخان بلوچ دست به شورش زد عبارتند از: مخالفت با نادر که طهماسب دوم را در پی طرح خود برای رسیدن به قدرت عزل کرده بود، که این عامل موجب محبوبیت او می‌شد، محمدخان بلوچ از این موضوع به خوبی استفاده کرد و از آنجا که نیز به دنبال قدرت بود از فضای به وجود آمده بهره برد و علیه نادر قیام نمود (تهرانی، ۱۳۴۹: ۳۸). حزین در این باره می‌نویسد:

« محمدخان بلوچ فرمانده کل فارس که با طهماسب‌قلی خان همدانستان نبود سر از ربقه‌ی اطاعت او بیرون آورده از ترس جان نسبت به شاه طهماسب اذعان بندگی و وفاداری نمود. از آنجا که مردم از جور استبداد به جان آمده بودند و از روی طبع به خاندان والای صفویان وابستگی داشتند و او به اخلاص خود به این خاندان افتخار می‌کرد، مردم به او تمایل یافتند» (لاهیجی، ۲۶۱). فشار متصدیان مالیاتی نادر که مالیات گزافی را برای هزینه سپاه از مردم طلب می‌نمود، باعث شد که آنها از سربازان نادری و نادر خسته شده و هر کسی که وعده تخفیف مالیات و مخالفت با نادر سر داده استقبال می‌کردند، محمدخان با وعده تخفیف

مالیات و ابراز مخالفت با نادر، به جذب قلوب مردم پرداخت. از آنجا که نادر در دوران پایانی عصر صفوی و دوره‌ی قبل از تغییر حکومت و تاجگذاری بوده و هنوز گرایش‌های تسنن گرایانه را بروز نداده است، در این شرایط محمدخان بلوچ به سنجان وعده داد که در صورت پیروزی بر نادر، آنها را بر شیعیان تفوق دهد. محمدخان بلوچ امید داشت با پشتوانه بلوچان قدرت را به دست بگیرد.

یکی دیگر از عواملی که محمدخان بلوچ را در طغیان علیه نادر تشویق می‌کرد، حمایت شاه افغان حاکم قندهار از وی بود. حسین شاه افغان که خبر شکست نادر از عثمانی‌ها را شنیده بود، شورش محمدخان را عامل بسیار مهمی در تضعیف نادر می‌دانست و بر آن بود که با تضعیف نادر مناطقی از ایران را به تصرف خود در آورد. محمدکاظم مروی اندیشه تصرف ایران را از سوی حسین شاه افغان را چنین توضیح می‌دهد:

« حسین شاه افغان حاکم قندهار، حتی با محمد مومن بیگ قوللر آقاسی (فرستاده نادر) به قندهار در مقام نزاع برآمده و گفت اینقدر تعریفات فتوحات نادری را که تو به خدمت عرض می‌نمایی، حال شنیده می‌شود که از نواحی بغداد از راه ناعلاجی معاودت به اصفهان نموده و در آن حدود فرداست که گرفتار دست غازیان ظفر آثار محمدخان بلوچ گردد و بندگان ما نیز بر جناح لشکر آمده، در تسخیر ممالک ایران کوشش نموده، اولاد و عشیره نادر دوران را قتل و اسیر نموده، روانه دیار قندهار خواهند نمود» (مروی، ۱۳۷۴، ۲۵۳). از این رو حسین شاه چندین چارپار به اصفهان و از آنجا به حدود گرمسیرات و بهبهان تهنیت فتوحات نزد محمدخان بلوچ فرستاد، اما آنان زمانی به بهبهان رسیدند که

محمدخان هزیمت یافته و گریخته بود. هر چند فرستادگان حسین شاه افغان به حضور محمدخان نرسیدند.

بسیار محتمل است که محمد خان بلوچ از دشمنی حسین قندهاری با نادر آگاه بوده است. در واقع حمایت حاکم قندهار از محمدخان به دلیل هم‌مذهب بودند و نیز اشتراک آنها در عداوت با نادر بود (همان، ۳۵۴). در زمانی که که نادر در تدارک حمله به سپاه عثمانی بود، خبر طغیان محمدخان بلوچ در لرستان به او رسید. پس از شورش محمدخان بلوچ از لرستان بازگشت. وی به شایعه افتادن نادر از اسب و کشته شدن او در بین مردم دامن زد و چون از سرداران سپاه ایران در زمان حمله شاه طهماسب به غرب و از اعضای سپاه نادر بود، مردم سخن وی را پذیرفته و در اطراف او گرد آمدند. مشارالیه ابتدا قصد تصرف نمودن دزفول را داشت، اما جلودار سپاه محمدخان که از اهالی دزفول و از معتمدین شهر بود به میان مردم شهر آمد و شایعه قتل نادر را تکذیب نمود و جریان شورش محمدخان را به اطلاع مردم رسانید. بنابراین مردم شهر به سخنان محمدخان بلوچ توجهی نکردند (شوشتری، ۹۱). محمدخان بعد از ناکامی در تسلط بر دزفول و همراهی نکردن مردم آن سامان، به سمت هویزه و شوشتر رفت. ساکنین این شهر به گردآوری آذوقه و علیق برای قیام کنندگان اکتفا نکرده، هواداران نادر را زندانی کردند و برخی از آنها از جمله قاسم بیگ حاکم شوشتر را کشتند و حاکم پیشین این شهر را جانشین وی نمودند و سپس حاکم هویزه را برکنار و سید عبدالرضا برادر والی هویزه را جانشین وی نمودند (اشرفیان، بی تا: ۱۷۵).

وی پس از مدتی به سمت بهبهان حرکت کرد، اما حاکم بهبهان از وی اطاعت نکرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۱۰۴). محمدخان به همین دلیل ابتدا به کهگیلویه و از آنجا به طرف شیراز حرکت کرد. نادر، احمدخان مروی را با قشون روانه‌ی شیراز ساخت. اشراف شهر شیراز که قبلاً با محمدخان بلوچ ارتباط داشتند و به او وعده داده بودند که احمدخان را به محض ورود به شهر دستگیر کنند. با وجود این آنها به وعده خود عمل نکردند و احمدخان بدون مانع وارد شیراز شد. بلافاصله پس از ورود او به شیراز، محمدخان با جمعیت و کثرت موفور از مملکت فارس در حرکت آمد. مشارالیه توانست در یک فرسخی شیراز، احمد سلطان مروی را شکست دهد.^۱ پس از اولین نبرد از ۶ هزار نفر جنگجوی قشون احمدخان مروی فقط ۱۵۰۰ نفر باقی ماند. قشون شاه که متحمل شکست شده بود با سرکرده‌های خود در قلعه‌ای مخفی شدند و قیام کنندگان وارد شهر گردیدند. در عرض چند روز ۷۰۰ نفر دیگر از سربازان باقی‌مانده به قیام کنندگان پیوستند. احمدخان ابتدا پیشنهاد قیام کنندگان را که خواستار تسلیم او بودند را رد کرد. اما وقتی که قشونش پس از ۱۳ روز محاصره دچار کمبود غذا و آب شد و یک قسمت از قشون تصمیم گرفت دروازه‌ی قلعه را بگشاید احمدخان مروی مجبور شد تسلیم شود. او به شرط حفظ جاننش موافقت کرد که از قلعه بیرون آید و علیه قیام کنندگان اقدامی نکند. این شرط پذیرفته شد. اما احمدخان مروی زندانی و سربازانش نیز خلع سلاح شدند (اشرافیان، ۱۷۴؛ فسایی، ۱۳۸۸: ۵۲۶). پس از این ماجرا، محمدخان بلوچ چند روز در آن ایالت به انتظام مهام سپاه و رعیت مشغول

1 - در این جنگ قسمت اعظم قشون شاه به محمدخان بلوچ پیوستند.

شد. شورش هر دم وسیعتر می‌شد. نه تنها اعراب بلکه بختیاری‌ها و سایر قبایل چادر نشین و همچنین بوم‌نشینان و تمام مردم بی‌سر و پا ایالت فارس و سواحل خلیج فارس نیز از آن حمایت کردند. خان بلوچ در شیراز چاپارانی را برای پیمان اتحاد به نزد شیخ احمد مدنی فرستاد.

شیخ احمد در ده رجب ۱۱۴۶ ه.ق. با نیروی افغان، درگزینیان و اعراب همچنین جماعت اهل تسنن از مرغ به کمک محمدخان بلوچ شتافت. برای مقابله عصیانگر، دوباره نیروهای جنگی عظیمی فرستاده شد. فقط دوازده هزار نفر به سرکردگی قاسم‌خان قرخلو به حویزه و شوشتر روانه گردید. خان بلوچ به مردمان آن نواحی اعلام نمود: «چون جمیع ممالک فارس تا حدود گرمسیرات و بندرات طوق فرمانبرداری ما را به گردن گرفته‌اند، ایشان باید از راه غیرت و جمعیت عراقی بودن بدون اینکه در تضييع خود سعی نمایند. مشارالیه را گرفته بلامنازع روانه نمایند» (مروی، ۳۴۱). در جنگ حویزه قسمتی از قشون شاه به قیام کنندگان پیوست و قاسم‌خان فرماندهی آنها اسیر گردید و به همان قلعه‌ای که احمدخان در آن زندانی بود فرستاده شد. محمدکاظم مروی نگرانی کارگزاران نادر را از گسترش شورش محمدخان و خطری که برای دولت نادر در بر داشت، گزارش می‌کند:

«در خلال این حال چارپایان مجدداً در باب مخالفت و طغیان محمدخان بلوچ عرض نموده که عصیان و سرکشی آنان به تواتر رسیده و به قریب سی هزار نفر از متجنده و رجاله ولایت شوشتر و هویزه بر سر آن جمعیت نموده تا حدود

گرمسیرات فارس و بنادر به آن گرویده، عزیمت دارالسلطنه دارد و اگر در این مقدمه که منتج مفسد عظیمه است، اندک مسامحه و کوتاهی به عمل آید، رفته رفته استیلا یافته، به آسانی دفع آن تیسر پذیر نخواهد بود» (فسایی، ۳۳۶).

پس از شکست‌های بسیاری که قشون متحمل شد، نادر به برخی از کار کشته‌ترین سرکرده‌های نظامی خود مثل طهماسب خان جلایر، جعفرسلطان زعفرانلو، شاهقلی سلطان قاجار و غیره دستور داد که برای سرکوب قیام کنندگان عازم شوند. «نواب صاحبقران در ساعت ارقام قضا به عهده طهماسب قلی خان جلایر صادر فرمود که: با قشون عراق و ارستان و کهگیلویه به شاه قلی سلطان مروی، حاکم کارزان و جعفرخان زعفرانلو، حاکم شوشتر و علیمردان خان فیلی با آن محاربه نماید و اگر تاب مقاومت نداشته باشید، حقیقت آن را عرضه داشت درگاه والا نمایید. طهماسب خان جلایر نیز بعد از دریافت حکم نادر مصمم جلال شده به آیین شایسته وارد کهگیلویه و جهت اجتماع قشونهای مقرر متوقف گردید» (همان).

آشفتگی‌های بزرگ داخلی به ویژه موضوع محمدخان بلوچ سبب شد تا نادر پس از فتح بغداد با احمد پاشا قرار داد متارکه‌ی جنگ ببندد. پس از پذیرش صلح از بغداد برای سرکوب محمدخان عازم شیراز شد. مولف عالم‌آرای نادری، دلیل پذیرش پیشنهاد صلح عثمانیان از سوی نادر را خطر استیلای محمدخان بلوچ می‌داند:

« نواب صاحب قران چون استیلای محمدخان بلوچ را شنید و مقدمه آن در پیشین بود، تن به مصالحه داده، خلعت فاخر و گرانمایه به جهت احمدپاشا ارسال داشته، آن را به انضباط قواعد مصالحه داده و استحکام بنیان معاهده مطمئن خاطر گردانید» (همان). نادر پس از زیارت عتبات عالیات در عراق به بغداد آمد. در آن حدود چون اخبار موخس متواتر از جانب طهماسب خان جلایر در مورد فزونی گرفتن طغیان خان بلوچ و اسیر شدن احمدسلطان مروی و استیلای خان شورشی بر کل منطقه فارس و بنادر به وی رسید. نادر تصمیم گرفت شخصاً به سرکوبی وی همت گمارد. در نهایت در تاریخ بیست و دوم رجب سال ۱۱۴۶ ه.ق. از بغداد به جانب شیراز حرکت نمود (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۲۲). نادر ابتدا توپخانه سپاه را از راه خرم‌آباد روانه اصفهان کرد و خود به سمت دزفول رهسپار شد. آنگاه از طریق بیابان به هویزه رفت و مردم هویزه را سه روز به علت همراهی با محمدخان بلوچ، قتل عام کرد. دربارهٔ فجایع نادر در هویزه در نوشتهٔ حزین چنین اشاره شده است: « آنچه از خفت و خواری و نصب غارت و قتل اسیر نیست به ساکنان آن دیار واقع شد مجال ذکر نیست» (لاهیجی، ۲۵۵). نادر پس از انتظام امور هویزه به جانب شوشتر، که مردمش با محمدخان همراهی نموده بودند، عزیمت کرد. عیان و بزرگان شهر به محض نزدیک شدن قشون نادر برای تسلیم شدن شتافتند.

نادر، ابوالفتح‌خان حاکم دست‌نشانده‌ی خان بلوچ را دستگیر و به قتل رسانید و سپس به قتل عام وسیع مردم پرداخت. به فرمان نادر، جعفرسلطان زعفرانلو حاکم شهر، محصلین مالیاتی و سایر صاحب‌مناصبان شوشتر دوباره به کار گمارده

شدند. اندکی بعد نادر به سمت بهبهان حرکت کرد و حاکم شهر میرزا قوام‌الدین را به علت عدم همراهی با محمدخان، مورد عنایت قرار داد و به حکومت کهگیلویه گماشت (هوسه بابن، ۱۳۴۸: ۷۷). نادر از بهبهان به اسماعیل خان خزیمه حاکم معزول کهگیلویه و طهماسب خان جلایر، پیغام فرستاد که از دهدشت به سمت دو گنبدان حرکت کرده، به سپاه وی ملحق شوند. نادر به سوی محمدخان که در نزدیکی فهیلان ممسنی سنگر گرفته بود، حرکت کرد. بعد از رسیدن قوای کهگیلویه به دو گنبدان، سپاه افشار به سوی محمدخان بلوچ حرکت کرد. خان بلوچ فرماندهی ۱۵ هزار نیرو را بر عهده داشت و در گردنه‌ای در مند شولستان نزدیکی سرآب سپاه در بند ممسنی، موضع گرفته بود، سپاه نادر حمله را آغاز کرد و جنگ شدت گرفت. در آغاز جنگ، نادر حضور نداشت. محمدخان و سپاهیان‌ش به خوبی مقاومت نمودند.

لاکهارت، نیروی نظامی نادر را قدرتمند توصیف می‌کند و عدم حضور نادر را عامل توسعه طلبی خان بلوچ می‌داند: «محمدخان بلوچ به تصور اینکه با نیروی معدودی سر و کار دارد و بدون اطلاع از آمدن نادر به حمله پرداخت» (لاکهارت، بی تا: ۱۱۰). عزمیت برق آسای نادر از بغداد به میدان جنگ، هر چند در آغاز موجب تردید و عدم باور خان بلوچ گردید، اما وقتی «بر فراز پشته‌ای برآمد، چشم به نظاره سپاه قیامت آشوب گشود» و نادر را در سپاه افشار دید، هراسناک شده گریخت (مروی، ۲۴۷).

۴. عزیمت محمدخان بلوچ به لار و عاقبت شورش شیخ احمد مدنی و

محمدخان بلوچ

خان بلوچ بعد از گریختن، به سمت شیراز رفت. سپاهیان نادر، وی را تعقیب نموده، لاجرم به جهرم و سپس با ۲۵۰۰ تن از هوادارانش به لار رفت. محمدخان بلوچ در نزدیکی شهر لار، یحیی خان بلوچ را به رسم رسالت نزد کوتوال فرستاد و از وی درخواست نمود که چند روزی قلعه را در اختیار آنها قرار دهند (فسایی، ۵۲۸). قلعه‌بان نه تنها با این درخواست موافقت ننمود، بلکه یحیی خان را محبوس ساخت. محمدخان ناچاراً به اوز رفت. وی برای تجدید قوا و سازماندهی نیروهایش قاصدی نزد حسین شاه افغان فرستاد و از وی تقاضای کمک نمود. خان بلوچ با حمایت مردم و روسای عرب (شیخ احمد مدنی، شیخ بلال) سرمایه‌ای برابر چهل هزار تومان گردآوری و سکه‌هایی به نام شاه طهماسب ضرب نمود و اعلام کرد که مقصودش به سلطنت رساندن سلسلهٔ قانونی صفویه و پاک کردن فارس و سواحل از لوٹ وجود طایفه اشرازی می‌باشد (ویلیم فلور، ۱۴۴). در بیست و ششم شعبان ۱۱۴۶ ه.ق. (۱۱ فوریه ۱۷۳۴ م) قشون نادر وارد شیراز شد و کسانی که مظنون به همکاری با یاغیان بودند، قتل عام شدند. ایالت فارس هم به پرداخت چهارده هزار تومان جریمه محکوم شد. احمدخان مروی و قاسم علی بیگ به وسیله خان بلوچ اسیر شده بودند، آزاد گردیدند و به حکومت فارس و کهگیلویه گماشته شدند. نادر برای دستگیری و جلوگیری از گریختن خان بلوچ از کمپانی هلند و هند شرقی کمک طلبید. وی به کمپانی هلند اعلام نمود: به شیراز رسیده‌ام تا محمدخان بلوچ را به همراه سلطان لار محمدخان امیریه و سیزده هزار مرد

جنگی به اینجا گریخته به دیار نیستی بفرستم و از آنها خواست بی‌درنگ چند کشتی برای گشت به کرانه ارسال دارند و از فرار محمدخان بلوچ جلوگیری نمایند (ویلیم فلور، ۸۸). نمایندگان انگلیس و هلند پاسخ دادند که بنادر آنقدر زیاد است که کشتی به اندازه کافی برای مراقبت آنها نیست (لاکهارت، ۱۱۱).

نادر در شیراز، جاسوسانی را برای کسب اطلاع از حالات شورشیان روانه‌ی گرمسیرات و حدود لار نمود و چون « جمعی که در آن حدود در جاده‌ی اطاعت و انقیاد ثابت و مستقیم بودند، عرض نموده بودند که محمدخان در حدود گرمسیرات در قلعه‌ی شیخ احمد مدنی اقامت نموده، بنای جمعیت و کثرت دارد و قاصدان چارپاران روانه بلوچستان نموده که عساکر بسیار و لشکر بی‌شمار در این زودی وارد گردند، که مجدداً بنای مجادله را گذاشته دیگر باره آغاز شرارت و فساد نماید» (مروی، ۳۴۷). طهماسب‌بیگ جلایر و احمدخان مروی را با ۱۲ هزار مرد جنگی روانه‌ی لار نمود. نادر چون شنید اصفهانیان خود را آماده حمایت از محمدخان بلوچ می‌کنند، در ذیقعه ۱۱۴۶ ه.ق. از شیراز به اصفهان حرکت کرد (استرآبادی، ۲۲۸). وی پس از ورود به اصفهان، به غارت اموال اهالی و حومه شهر اصفهان پرداخت، همه افغانان- بلوچان- هزاریان و درگزینیان را برای جلوگیری از پیوستنشان به محمدخان بلوچ دستگیر نمود (اشرافیان، ۱۷۴). کدخدایان و بزرگان این اقوام را به عنوان گروگان در نزد خود نگه داشت و مابقی را آزاد کرد. نادر به خراسانیان مقیم اصفهان اخطار داد که وی را از حرفه خود آگاه کنند و به عنوان سپاهی به سپاهیان او بپیوندند. وی از ترس اینکه مردم اصفهان بر علیه او شورش کنند، یا هنگامی که اصفهان را به عزم شیراز ترک کند،

مردم دروزاه‌های شهر را پشت او بیندند و وفاداری خود را نسبت به محمدخان بلوچ اعلام دارند، به سرداران اعلان کرد که همه‌ی اهالی موظفند سلاح‌های خود را به سپاهیان یا نوکران وی دهند و تخلف از این امر مجازات مرگ یا مصادره‌ی اموال مختلف را به همراه خواهد داشت (ویلیم فلور، ۱۶۶). مشارالیه سپس به اولیای شهر دستور داد که هر شامگاه از امورات شهر به او گزارش دهند، در غیر این صورت فلک خواهند شد.

خان‌جلایر هنگام عزیمت به گرمسیرات، چون شنید محمدخان بلوچ در قلعه‌ی کنگ پناه به شیخ احمد برده و با جمعی دیگر در قلعه‌ی باغ حضور دارد، به شیخ احمد مدنی اعلان نمود: «تو مردی هستی قدیم و در میانه‌ی طایفه و سکنه‌ی این بلاد به آبروی تمام عمر خود را به انتهای امید رسانیده‌ای و عبث خود را مستوجب سخط و غضب نادری نمودن و مرتکب بلا و خرابی مملکت گردیدن، از عقل و مروت بسیار دور است. باید آن نیکو اطوار از راه یگانگی و اتحاد درآمده، محمدخان مردود را گرفته، مقید و محبوس نموده، به درگاه جهان پناه روانه نماید و خود به امیدواری تمام وارد حضور ما گردیده، نوازشات و شفقات را شامل حال ابد مال خود دانسته، تأمل و تکاهل نورزد و هرگاه خلاف قاعده از آن عمده - الاقران به وقوع انجامد، خود را..... و باید سکنه‌ی آن دیار را خاطر جمعی داده، عبث در معرض تلف خود سعی نمودن و مستوجب غضب صاحبقرانی شدن، از عقل و دانش نیست» (مرووی ۳۵۷).

سردار جلایر از جهرم و هرم گذشته، قلعه و بلده خنج را که اهلش برای اتحاد مذهبی دم از موالات محمدخان بلوچ می‌زدند، محاصره نمود. وی قاصدانی به عنوان رسالت نزد قلعه‌داران خنج فرستاد که با تسلیم شدن هیچ‌گونه آسیبی به آنها نخواهد رسید، اما با تحرکات قلعه‌داران، طهماسب بیگ قلعه را به محاصره درآورد. سردار جلایر وقتی شنید شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ از قلعه باغ، درصدد عزیمت به خنج و مقابله با او هستند، چند نفر از روسا و سرکردگان معتبر را با جمعی از نیروهایش در خنج باقی گذاشته و خود روانه‌ی لار شد. وی پس از ورود به اوز، قلعه پرویزه که اهلش از خیرخواهان محمدخان بلوچ و شیخ احمد مدنی بودند را قتل عام نمود و سپس به شهر لار رفت و یحیی خان بلوچ و همراهان او که در قلعه‌ی لار محبوس بودند را به قتل رساند و محمدخان امیریه حاکم، میرزا تقی وکیل لار، محمدآقا محمد مسی کوتوال قلعه‌ی لار را از کار برکنار و حاکمانی جدید انتخاب نمود (ویلیم فلور، ۱۶۷). سردار جلایر پس از انتظام دادن بر امورات شهر لار به جانب قلعه‌ی باغ رفت. در حین محاصره این قلعه، جاسوسان سردار اطلاع دادند که: «محمدخان بلوچ و شیخ احمد گرمسیری در حدود قلعه‌ی کومشک ده پانزده هزار جمعیت فراهم آورده، عازم آمدن این حدود هستند و باعث تعویق آن این است که حصاربند قلعه‌ی مذکور را به کمک و یاور ارتفاع داده، عزیمت نماید و شرحی به حسین شاه قلمی داشته که در این چند یوم موازی بیست هزار کس از غازیان افغان را به سرداری سیدالخان افغان و لعل خان ابدالی و غیره روانه نماید» (مروی، ۳۵۸). احمدخان مروی را با ۶ هزار

نفر برای ادامه محاصره در باغ گذاشت و خود به سوی جهانگیریه و فرامرزان شتافت.

نادر طی نامه‌ای به شیخ جباره و شیخ راشد، از آنها خواست تا ضمن همکاری با سردار جلایر، موجبات دستگیری شیخ احمد مدنی و خان بلوچ را فراهم آورند. سردار جلایر و میرمحمد تقی حاکم لار نیز (به فرمان نادر) از هلندیان و انگلیسیان خواستند که با کشتی‌های خود در سراسر خلیج فارس از مسقط تا دریای عربستان برای دستگیری یاغیان اعم از شیعه و سنی یا بلوچ به گشت زنی پردازند. از آنجا که این نامه خطاب به هر دو شرکت انگلیس و هلند بود، اینان درباره‌ی مسأله به اندیشه و رایزنی پرداخته برآن شدند که با هم پاسخنامه‌ای بفرستند و مسأله را به انهدال و وقت‌گذرانی برگزار کنند تا در اثر گذشت زمان خود به خود موضوع حل شود، اعلام نمودند: جناب طهماسب بیگ پیروزی شما را خجسته باد می‌گوئیم، درباره‌ی موضوع فرستادن کشتی خیلی مایلیم به شما یاری دهیم اما طول مسافت میان مسقط و دریای عربستان نزدیک ۳۰۰ مایل با حدود صد بندر شهر است. افزون بر آن کشتی‌های ما بسیار سنگین است و اگر بخواهیم از رفت و آمد کشتی‌های سبک ترانکی که در این بندرها به سبب کم عمق بودن آب و وجود تپه‌های زیر دریایی و کیفیت سواحل در شب پناه می‌گیرند، جلوگیری کنیم، کشتی‌های ما آب زیادی را در خود فرو می‌کشند. باید بدانید که سفر دریایی از سفر زمینی به مراتب دشوارتر است. اگر شما به طور دقیق مشخص سازید که گریختگان کجاها هستند یا به کجاها می‌گریزند، تعقیب آنها برای کشتی‌های ما آسان‌تر خواهد بود. یقین بدانید که این سخنان از سر بی‌میلی نیست

بلکه از آن است که این کار شدنی نیست و از آنجا که اهالی سراسر مناطق پیرامون بندرعباس به سبب وجود غارتگران بلوچ در پیرامون میناب در حال اضطراب به سر می‌برند، بنابراین ما ناگزیریم از کشتی‌های خود توپ‌هائی برای دفاع از خود و مردمان بینوا و بدبخت این سامان بیاوریم.^۱

از قضا شبی که سپاهیان خان بلوچ و شیخ احمد مدنی در حالت مستی و میخوارگی به سر می‌بردند، سردار جلایر توانست تلفات سنگینی را بر آنها وارد نماید. محمدخان بلوچ از سراسیمگی به جانب بندر کنگ رفت و شیخ احمد مدنی به قلعه‌ی کمشک گریخت. طهماسب بیگ جلایر در نامه‌ای به کمپانی‌های هلند و انگلیس با این مضمون که: کشتی‌هائی به بندر خارک که گریزگاه شیخ احمد و محمدخان بلوچ و دیگر اوباش شده است، بفرستید، در خطوط دریا به گشت‌زنی پردازید و این خطوط را بسته نگهدارید (ویلم فلور، ۱۵۰). سران دو شرکت هلند و انگلیس این بار نیز واکنش نسبت به این نامه را بر عهده‌ی تعویق انداختند. آنان معتقد بودند که اگر شیخ احمد پیروز شود، بندرعباس را به کمال ویران خواهد ساخت. از پیروزی طهماسب‌بیگ نیز صلح و آرامش بیشتری چشم نداشتند. بنابراین ترجیح دادند که تا رسیدن آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی نتیجه جنگ صبر کنند. در ایام محاصره سه ماهه‌ی قلعه‌ی باغ، چند نفر از کدخدایان و ریش سفیدان لار که در ایام شورش محمدخان بلوچ سر از ربقه‌ی اطاعت او پیچیده و هرگز حاضر به همکاری با وی نگردیده بودند با توپ‌های قلعه کوب خود به کمک

1 - هلندیان و انگلیسیان بر این باور بودند که این نامه موجب خواهد شد که طهماسب بیگ درخواست خود را تکرار نکرده آن را به همان حال رها کند. (ویلم فور، پیشین، ص ۱۵۰).

احمدخان مروی شتافتند. احمدخان با استفاده از این توپ‌ها توانست قلعه‌ی باغ را نابود کند و اهالی قلعه را به شیراز منتقل نماید. با سقوط قلعه‌ی باغ، شیخ احمد مدنی که حدود سه ماه در قلعه کمشک محاصره بود، به دلیل قحطی و کمبود غلات وادار به تسلیم شد و به قتل رسید (احمدلو، ۹۳). ساکنین قلعه‌ی خنج نیز از راه اصلاح درآمده و قلعه را تسلیم سپاهیان سردار جلایر نمودند. محمدکاظم مروی می‌نویسد:

« سردار طریق مروت را شعار خود ساخته تقصیرات آن جماعت را به عفو مقرون داشت و نامه و خلعت جهت شیخ احمد فرستاده، آن را خاطر جمع ساخت. بعد از مراجعت رسولان، شیخ احمد با جهان جهان خجالت وارد خدمت سردار گردید. وی را در مهمانخانه‌ی علیحده سپرده چند نفر به ضبط آن قلعه تعیین گردید و جمیع ریش سفیدان و کدخدایان قلعه را استمالت نموده، آنها را خاطر جمعی داد که از جرایم شما گذشتم و محصلان غلیظ و شدید به سکنه‌ی آنجا تعیین فرمود که بقدر ۱۰۰ هزار تومان نقد از ایشان به ضرب چوب گرفته به خازنان سرکار سپردند و سکنه قلعه‌ی خنج نیز از در راه اصلاح درآمده به انقیاد و اطاعت گردن نهادند و ۱۰۰ هزار تومان نیز از آنها گرفتند و سکنه‌ی آن قلعه را کوچ داده روانه شیراز نمودند» (مروی، ۳۶۳).

محمدخان بلوچ پس از تسلیم شدن حامی اصلیش (شیخ احمد مدنی) به سبب آنکه دیگر پناهگاهی نداشت به همراه مصطفی (برادر شیخ احمد مدنی) به سمت

جزیره کیش گریخت.^۱ سردار جلایر، جمعی از غازیان را روانه‌ی بنادر و جزایر عربستان- بحرین- بصره نمود و به حکام و مباشرین آن ولایات ابلاغ نمود که باید محمدخان بلوچ که سر از اطاعت و انقیاد نواب صاحبقران زمان تابیده و به آن حدود وارد گردیده را گرفته و مقیده و محبوس نموده، روانه درگاه جهان پناه نمایند. خان جلایر بسیاری از قلاع لار را ویران کرده و عده‌ای از اهالی آن مناطق را به قتل رساند، در هنگام فتح بندر نخیلو که مرکز شیب کوه بود، نیز عده‌ای از مردم از جمله همسر شیخ علاق کلانتر طایفه هوله را به قتل رسانید. بنابراین شیخ علاق زمانی که محمدخان به منطقه تحت حکومت او وارد شد، به سبب ناراحتی که از سپاه نادر داشت، به محمدخان بلوچ پناه داد.

پس از شکست شیخ احمد مدنی و فرار خان بلوچ، سران کمپانی‌های هلند و انگلیس بر آن شدند تا هر کدام یک کشتی برای گشت زنی به دریا بفرستند.^۲ قرار بر این شد که این دو کشتی فردای آن شب تا پشت جزیره‌ی کیش برانند و در آنجا به جستجوی گریختگان بپردازند. کشتی انگلیس خواست، خان بلوچ و سایر گریختگان را با وعده‌ی بردن به بصره سوار کشتی کند اما با افشای نقشه توسط آدم‌های شیخ راشد، زد و خوردی بین طرفین رخ داد که ۲ کشته و ۵

1 - در این زمان جزیره کیش مسکن اعراب هوله یکی از قبایل عرب ساکن کیش بود. برای آگاهی بیشتر ر.ک. مینورسکی، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران، چاپ مطبوعه مجلس، ۱۳۱۳، ص ۴۳.

2 - شرکت هلند کشتی دسگبروک و شرکت انگلیس کشتی بریتانیا گالی را به این مأموریت اعزام کردند.

زخمی برای انگلیسیان برجای گذاشت.^۱ سرانجام شیخ علاق فرزند شیخ راشد هوله، به علت ترس از مجازات توسط نادر و نداشتن توان مقابله با سپاه طهماسب قلی‌خان، محمدخان بلوچ را دستگیر و به فرمانده سپاه نادر تسلیم نمود. طهماسب قلی‌خان جلایر محمدخان بلوچ را در تابستان ۱۱۴۷ ه.ق. به نزد نادر فرستاد و وی دستور داد او را کور کردند و بعد از سه روز محمدخان از دنیا رفت.

در مورد چگونگی مرگ محمدخان بلوچ نظرهای متفاوتی ارائه شده است. گروهی بر این باورند پس از آنکه نادر او را از نعمت بینایی محروم کرد، وی دست به خودکشی زد (سرداور، ۱۳۵۴: ۴۰۷). برخی معتقدند که نادر پس از آنکه سه روز از کور کردن وی گذشت، دستور قتل او را صادر کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۵۴۱). هانوی در مورد مرگ محمدخان بلوچ برخلاف سایرین، معتقد است که وقتی طهماسب قلی‌خان، محمدخان را به زندان افکند، از او درخواست نمود که همدستانش را معرفی نماید، اما او از این کار امتناع ورزید. لذا شکنجه شد و در نهایت «آن سردار زندانی بدبخت، به محض آنکه مجال یافت، خود را حلق آویز کرد» (هانوی، ۱۳۴۲: ۱۳۹).

بعد از سرکوب محمدخان بلوچ و شیخ احمد مدنی و تنبیه حکام لار، سردار جلایر پس از جمع‌آوری ۲۰۰ هزار تومان از هواداران شیخ احمد؛ به امر نادر حدود شش

1 - هدف شیخ راشد از این اقدام، این بود که با دستگیری خان بلوچ توسط نیروهای خودش، موجبات رضایت نادرشاه را فراهم آورد و اقدامات گذشته وی (همکاری با شیخ احمد مدنی، ایجاد اغتشاش در نواحی جنوبی) را ببخشد.

هزار تن از آنان را جهت از میان بردن زمینه‌های بحران پس از این شورش در مناطق سنی‌نشین جنوب، از نواحی لار و بندرعباس به قلعه‌ی ماروچاق در کنار رود مرغاب خراسان و استرآباد تبعید نمود (مروی ۳۶۳).

نتیجه

شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ در فاصله سالهای ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۶ ه.ق. در شرایط پر آشوب بعد از سقوط اصفهان به دست افغانه و به حمایت از افغانان در مناطق جنوبی ایران رخ داد. این شورش برآمده از نارضایتی عمومی ناشی از برکناری شاه طهماسب دوم به دست طهماسب قلی خان (نادر)، فشار محصلان مالیاتی او، انگیزه‌های مذهبی تسنن گرایانه‌ی مردم در پس کرانه‌های خلیج فارس و حمایت حکام سنی مذهب شرق ایران - در زمان کوشش‌های طهماسب قلی خان (نادر) برای اخراج بقایای افغانان - بود. شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ با تحریک احساسات مذهبی اهل تسنن و ساکن جنوب ایران دست به آشوب و اغتشاش بزرگی زدند.

نادر که در این دوران پر از آشوب برای رسیدن به قدرت مراوت‌های بسیاری را متحمل شده بود و خود را در یک قدمی سلطنت می‌دید، و با آگاهی از این موضوع که جز با سرکوب این شورش به هدف نهایی نخواهد رسید، بنابراین، تمام تلاش خود را برای سرکوب شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ به کار گرفت و توانست این شورش را سرکوب نماید. ناامنی راههای تجاری و بازرگانی مناطق جنوب و رکود اقتصادی شدید، ویرانی گسترده و کشتار مردم، عدم تمرکز

نیروهای نادر به جنگ با دولت عثمانی و تحلیل قدرت آنها در جنوب، از نتایج شورش محمدخان بلوچ و شیخ احمد مدنی می‌باشد.

منابع

- احمدلو، رسول، " تاریخ تحولات سیاسی لارستان از سقوط صفویه تا استقرار قاجاریه " پایانامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین، ۱۳۹۰.
- استرآبادی، میرزا مهدی، تاریخ جهانگشای نادری، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- _____، تاریخ جهانگشای نادری، تصحیح عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.
- بابن، هوسه، سفرنامه هوسه بابن، ترجمه و تعلیقات از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تصحیح میرهاشم محدث، بی‌نا، ۱۳۴۸.
- تهرانی، محمدشفیع، تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)، به اهتمام رضا شعبانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- حزین لاهیجی، شیخ محمدعلی، تاریخ و سفرنامه حزین، (۱۱۰۳-۱۱۸۰ ه.ق.)، تحقیق و تصحیح علی دوانی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- سرداور، ابوتراب، تاریخ سیاسی و نظامی دوران نادر شاه افشار، چاپخانه ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴.
- شوشتری، سیدعبدالله، تذکره شوشتر، تصحیح خان بهادر مولی بخش و محمد هدایت حسن، کلکته هند، بی‌نا، ۱۳۴۳ ه.ق.
- فسایی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصوررستگاری فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- فلور، ویلم، صنعتی شدن ایران (شورش شیخ‌احمد مدنی)، ترجمه ابوالقاسم‌سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۱.
- ک.ز. اشرافیان م. ر. آرونوا، دولت نادرشاه، ترجمه حمید امین، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶.

- کرامتی، محمد هادی، **تاریخ دلگشای اوز**، شیراز، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۶، ص ۷۲.
- کسروی، احمد، **تاریخ پانصد ساله خوزستان**، انتشارات خواجه، ۱۳۶۲.
- لاکهارت، لارنس، **نادرشاه**، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، چاپ دوم، امیرکبیر، ۲۵۳۷.
- مروی، محمد کاظم، **عالم آرای نادری**، تصیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- ملک، سرجان، **تاریخ ایران**، ترجمه اسماعیل حیرت، انتشارات سنائی، ۱۳۸۳.
- هدایت، رضاقلی خان، **تاریخ روضه‌الصفای ناصری**، ج ۸، تصیح و تحشیه جمشیدکیانفر، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
- مینورسکی، **تاریخچه نادرشاه**، ترجمه رشید یاسمی، تهران، چاپ مطبعه مجلس، ۱۳۱۳.

نقش وینستون چرچیل در شکل‌گیری بحران آذربایجان

سید عماد الدین شیرنگی^۱

چکیده

وینستون چرچیل، سیاستمدار برجسته انگلیسی بود. در دوران جنگ جهانی دوم، ضرورت اجتناب ناپذیر اتحاد با روسیه شوروی، به منظور از بین بردن ارتش نازی، منجر به تغییر سیاست‌های چرچیل در برابر روسیه شوروی گردید. حاصل این دگرگونی سیاسی، در شکل‌گیری بحران آذربایجان، در سال ۱۳۲۴ شمسی قابل مشاهده است. سیاست محافظه کارانه چرچیل برای مقابله با طرح‌های توسعه طلبانه اتحاد جماهیر شوروی، در زمینه امتیاز نفت شمال و انتخابات مجلس چهاردهم در ایران، زمینه‌ی لازم را برای شکل‌گیری بحران آذربایجان فراهم نمود.

کلید واژه : ایران، چرچیل، نفت، شوروی، انگلستان.

1. کارشناسی ارشد تاریخ جهان دانشگاه آزاد شاهرود. goodemi@gmail.com

مقدمه

این تحقیق با عنوان نقش وینستون چرچیل در شکل‌گیری بحران آذربایجان، به بررسی جایگاه چرچیل در زمینه عوامل مرتبط با شکل‌گیری بحران آذربایجان؛ در دو بعد زمانی و مکانی، به ترتیب در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ شمسی و در کشور ایران می‌پردازد. دولت انگلیس به رهبری وینستون چرچیل و دولت شوروی به رهبری استالین و دولت ایران در زمان نخست‌وزیری ساعد مراغه‌ای از متغیرهای اصلی در این تحقیق هستند. ایالات متحده آمریکا و آلمان نازی از متغیرهای وابسته در این تحقیق به شمار می‌روند. هدف از این تحقیق پرداختن به عوامل موثر در شکل‌گیری بحران آذربایجان، با نگرشی خاص به جایگاه وینستون چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان می‌باشد.

سؤال اصلی که این تحقیق بر پایه آن شکل گرفته عبارت است از:
نقش چرچیل در زمینه‌ی شروع شکل‌گیری عوامل موثر در ایجاد بحران آذربایجان چیست؟

فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال شکل می‌گیرد عبارت است از:
به کارگیری سیاست‌های محافظه‌کارانه از سوی چرچیل، برای مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی حکومت اتحاد جماهیر شوروی، در زمان جنگ جهانی دوم، در ایران، از عوامل اصلی شکل‌گیری بحران آذربایجان می‌باشد.

سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ شمسی [۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ میلادی] به عنوان یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخی هم برای ایران و هم برای سایر کشورها بود. جنگ جهانی دوم به صورت مستقیم و غیر مستقیم تأثیراتش را بر روی ایران گذاشت.

از آن جمله مسأله اشغال، تغییر شاه ایران، کمبود مواد غذایی، ... و بحران سال ۱۳۲۴ آذربایجان که منجر به شکل‌گیری دولتی مستقل در آن منطقه هرچند به صورت محدود شد. در رابطه با علل شکل‌گیری بحران آذربایجان می‌توان به عوامل مختلف داخلی و خارجی اشاره داشت. عامل خارجی که در این مبحث بدان پرداخته می‌شود، تأثیرات داخلی بیشماری را در شکل‌گیری بحران آذربایجان به همراه داشت. نخست وزیر انگلستان، وینستون چرچیل، سیاست‌هایی را در دوران جنگ جهانی دوم به کار برد، که به نحوی در شکل‌گیری بحران آذربایجان مؤثر بود. از مهمترین این اقدامات می‌توان به روش‌های سیاسی او در برخورد با اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ جهانی دوم و تلاش برای حفظ منابع نفتی انگلستان و حفاظت از مستعمره‌ی با ارزش این کشور یعنی هندوستان، اشاره کرد. در جریان جنگ جهانی دوم چرچیل موضع خود را در برابر اتحاد جماهیر شوروی تغییر داد، به نحوی که دشمن درجه یک خود را در ردیف دوستان و متحدان دوران جنگ در آورد. البته چرچیل یک سیاستمدار محافظه‌کار است و تلاش دارد تا به بهترین نحو منافع کشورش را در جریان جنگ حفظ کند؛ بدین خاطر قرار دادن روسیه شوروی در جمع متحدانش، برای او وسیله‌ای بود برای رسیدن به اهداف بزرگتر که همان نابودی نازیسم در اروپا بود؛ و این بدان معنا نیست که چرچیل شوروی را در جمع دوستان خود می‌پذیرد، او از تمایلات توسعه طلبانه شوروی با خبر بود. تا قبل از اتحاد دو کشور انگلستان و شوروی در جنگ جهانی دوم، روسیه شوروی با آلمان قراردادی مبنی بر عدم تجاوز منعقد کرده بود. یکی از شرایط روسیه برای پیوستن به آلمان در این قرارداد عبارت بود از: "مسأله جنوب باکو و باطوم و در جهت کلی خلیج فارس را به عنوان مرکز خواسته‌های اتحاد شوروی به رسمیت بشناسد" (لوئیس، ۱۳۷۸: ۱۵۵). خلیج فارس نقطه ضعف انگلستان بود، زیرا بزرگترین منابع نفتی انگلیس را در خود جای داده بود و

راه ارتباط با هندوستان، مستعمره ی ثروتمند آن کشور بود. با آگاهی از این خط مشی اتحاد جماهیر شوروی، چرچیل برای اینکه خطر احتمالی شوروی را در برابر منافع کشورش در جنوب ایران از میان بردارد، پیشنهاد داد که ایران، یک پیمان اتحاد با دولت روسیه شوروی و انگلستان منعقد کند، تا اشغال این کشور به صورت اقامت دوستانه ی قوای متفق در دوران جنگ درآید و ضمناً دو دولت متعهد شوند که در پایان جنگ خاک ایران را تخلیه نمایند (مهدوی ، ۱۳۸۸ : ۴۱۱). همانگونه که اشاره شد ، حفظ منافع دولت انگلستان هدف اصلی وینستون چرچیل بود . سیاست بریتانیا در دوران جنگ جهانی دوم ، بر شناخت و برآورد بهترین راه های حفظ منافعش با توجه به محدودیت های ناشی از جنگ استوار بود (لوئیس ، ۱۳۷۸ : ۲۷۱). چرچیل برای حفظ منافع دولت انگلیس در جریان جنگ و جلوگیری از نابودی کشورش توسط رژیم آلمان نازی، حاضر شد با دشمن خود، اتحاد جماهیر شوروی ، طرح دوستی بریزد و همکاری نماید. هدف چرچیل در بیانیه معروف او به خوبی نشان داده شده است: "من فقط یک هدف دارم، نابودی هیتلر... ، اگر هیتلر به جهنم هم حمله کند من در مجلس عوام به دفاع از شیطان برخوام خواست" (همان: ۲۷۱). چرچیل طی نامه ای برای لرد بیور بروک (Lord Beaverbrook) [روزنامه نگار مشهور بریتانیایی] اشاره می کند : "... انجام هرگونه مساعدتی به دولت شوروی وظیفه ما و به نفع ما است ، ولو اینکه برای اجرای این طرح مجبور به فداکاری و از خودگذشتگی زیاد شویم ... " (چرچیل ، ۱۳۴۷ : ۳). در سخنرانی رادیویی، چرچیل درباره اتحاد جماهیر شوروی اشاره می کند : "هیچ کس بیش از من مستمراً با کمونیسم مخالف نبوده است... حتی یک کلمه از آنچه در این باب گفته ام عدول نمی کنم، ولی تمام این مسائل در برابر تصویری که اینک پیش رویمان گشوده می شود ، رنگ باخته است... فقط یک هدف و یک مقصود برگشت ناپذیر داریم ... نابودی هیتلر و تمام آثار نظام

نازی... " (استوارت ، ۱۳۷۰ : ۸۴) . لرد موران (Lord Moran) ، پزشک مخصوص چرچیل، در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

"وینستون به این موضوع معتقد شده بود که تنها با پیروزی در میدان جنگ می‌تواند خود و دولتش را از خطر سقوط نجات دهد" (Moran , 1965 : 51) . چرچیل در ۴ مارس ۱۹۳۹ اعلام داشت:

"بدون کمک فعال اتحاد شوروی به هیچ وجه دفاع جبهه‌های خاوری در برابر تجاوز نازی‌ها میسر نیست" (تروخانوفسکی ، ۱۳۵۲ : ۲۷۳) . چرچیل در نامه‌ای به استالین در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۱ اشاره می‌کند : "تنها علاقه ما در ایران، اولاً ایجاد سدی در مقابل نفوذ آلمان در شرق است و ثانیاً به پایان رسانیدن راه ارسال تدارکات به حوزه دریای خزر" (Churchill , 1950 : 431) . آنچه که ذکر گردید، همه حکایت از تمایل چرچیل به حفظ منافع دولت و کشورش به هر نحو ممکن، ولو به قیمت دوستی با دشمن اصلی خود اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم، دارد. البته چرچیل اعتقاد داشت که در مواقع بحران، استراتژی بر ایدئولوژی برتری دارد و این همان اصلی است که او در برابر روسیه شوروی در پیش گرفت. شوروی هم چاره‌ای جز پذیرش اتحاد با انگلستان را نداشت؛ چرا که مورد هجوم نیروهای آلمانی قرار گرفته بود و بدون اتحاد با انگلستان قادر به تأمین تدارکات نظامی و ادامه‌ی نبرد نبود. بر همین اساس شوروی برای نگاه داشتن اتحادش با انگلستان ، از همان ابتدا مقاصد و نیات توسعه طلبانه‌ی خود را در ایران آشکار نکرد . سیاست اولیه‌ای که شوروی در ایران پذیرفت عبارت بود از ، دوری از درگیری‌های سیاسی روز کشور ایران و اجتناب از هر اقدامی که می‌توانست رابطه‌اش را با انگلستان به مخاطره بیندازد (Atabaki , 2000 : 65) . اما به کارگیری این سیاست از سوی اتحاد جماهیر شوروی ، چیزی از سوء ظن و نگرانی انگلستان و شخص وینستون چرچیل نسبت به برنامه‌های شوروی را در ایران کم

نمی‌کرد. سیاست مدارا و سازش از سوی اتحاد شوروی تا سال ۱۹۴۳ میلادی، سال شکست ارتش نازی در نبرد استالینگراد، ادامه داشت و پس از این پیروزی شوروی چهره واقعی سیاست توسعه طلبانه اش را نشان داد. به گونه ای که در سال ۱۳۲۲ شمسی، شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال را به دولت ایران تسلیم کرد و چرچیل بیش از پیش مراقب اجرای سیاست های دوست شوروی در ایران شد. به گونه ای که چرچیل، به ژنرال ویول (Wavell) [فرمانده نیروهای انگلیسی در هند] گفت که حضورش در تهران ضروری خواهد بود و توجیه کرد که اجازه داده نشود نفوذ شوروی در ایران از یک چارچوب منطقی فراتر رود (لوئیس، ۱۳۷۸: ۱۵۴). سوء ظن چرچیل در یادداشتی که برای کابینه جنگ انگلستان تهیه کرده بود، به وضوح آشکار است: "من نمی دانم سیاست خارجی روسیه بعد از جنگ چه خواهد بود، اگرچه من احتمال می دهم، خطر احتمال بعدی است..." (CAB/66/54/33). این یادداشت در تاریخ ۳۰ آگوست ۱۹۴۴ میلادی تهیه شده بود. در جای دیگر در کتابش نوشته بود: "...هیچ کس نمی دانست اتحاد شوروی و آن سازمان بین المللی [کمونیسم] در آینده بسیار نزدیک چه اقدامی می خواهند انجام دهند، یا حدود برنامه های توسعه طلبانه و گرایش های جدیدشان چیست..." (Churchill, 2003: 420). همانگونه که ذکر گردید، چرچیل با آگاهی از نیت توسعه طلبانه شوروی اقدام به همکاری با آن دولت کرد و این اقدامش هیچ توجیهی در مورد تمایل چرچیل نسبت به سیاست روسیه شوروی ندارد. او به طور جد مراقب منافع دولتش در ایران، خاورمیانه و اروپا بود. در یادداشتی که در کابینه جنگ دولت انگلیس موجود است، وینستون چرچیل در جلسه کابینه مورخ ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ اشاره می کند: "پس از جنگ [جنگ جهانی دوم] احتمال دارد روسیه از لحاظ قدرت، همتراز قدرت های امپریالیستی شود و دیگر آن روسیه سال های قبل نباشد" (CAB/66/34/14). چرچیل از

همان آغاز به ضد کمونیست بودن و ضد سوسیالیست بودن شهرت داشت. او از رهبران مخالف ایجاد روابط با روسیه شوروی بود (206 : 2000 , Rasor). او سعی داشت به هر وسیله ای مانع از اجرای سیاست های توسعه طلبانه روسیه شوروی شود ؛ به طوری که در ضمن یادداشتی برای آنتونی ایدن (Anthony Eden) [وزیر امور خارجه انگلیس در زمان جنگ جهانی دوم] در سال ۱۹۴۳ م. اشاره می کند ، با توجه به جاه طلبی های ارضی اتحاد جماهیر شوروی ، توسعه روابط نزدیک با ایالات متحده آمریکا بسیار مناسب خواهد بود (, Harbutt 50 : 1986). اتحاد با آمریکا ، که دارای پتانسیل قوی برای کمک رسانی به روسیه شوروی و همچنین انگلستان بود ، از برنامه های سیاسی چرچیل بود . علاوه بر این در صورت احساس خطر از جانب روسیه شوروی ، اتحاد انگلستان و آمریکا می توانست مفید واقع شود . سیاست اتحاد با آمریکا اگرچه موفقیت هایی را برای انگلستان در جنگ جهانی دوم به همراه آورد ، اما باعث شد تا این متحد جدید کم کم جای انگلستان را در صحنه سیاسی ایران بگیرد . به کارگیری سیاست های منع توسعه طلبی شوروی از سوی چرچیل، زمینه های شکل گیری بحران آذربایجان را در ایران فراهم کرد . چرچیل حاضر نبود متحد ارزشمند دوران جنگ [اتحاد جماهیر شوروی] را از دست بدهد. از طرف دیگر حاضر نبود که منافع ارزشمند کشورش را در ایران ، به واسطه ی اتحاد با آن دولت ، به خطر بیندازد . چرچیل سیاستمداری ضد کمونیسم بود . او همواره از قدرت یابی اتحاد جماهیر شوروی بیم داشت . در همین رابطه ، لرد موران در اوت ۱۹۴۴ اشاره می کند: "وینستون این روزها اصلاً از هیتلر صحبت نمی کند، او همواره از خطرات کمونیسم دم می زند. به گمان او ارتش سرخ مثل سرطان از کشوری به کشور دیگر گسترش می یابد" (کلاوس ، ۱۳۸۸ : ۹۱) . در نوامبر ۱۹۴۳ م ، در راه حضور در کنفرانس تهران ، او به هارولد مک میلان (Harold Macmillan)

[عضو پارلمان انگلستان در دوران جنگ] توضیح داد که : "آلمان تمام شده است...مشکل واقعی الان روسیه است..." (همان : ۹۱) . در سال ۱۹۴۳ به کابینه بریتانیا هشدار می دهد که ما نباید آلمان را خیلی ضعیف کنیم. ممکن است ما دوباره به آلمان در مقابل روسیه نیازمند باشیم (همان : ۹۰). او حتی در نطق رادیویی که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ انجام داد ، به ماهیت ضد کمونیستی بودن خود اشاره می کند : "در مدت ۲۵ سال هیچ کس به اندازه من دشمن سرسخت کمونیست ها نبوده ، هم اکنون هم حرف خود را در این باره پس نمی گیرم" (تروخانفسکی ، ۱۳۵۲ : ۳۰۶) . در اکتبر سال ۱۹۴۲، زمانی که آلمان در جبهه استالینگراد شکست خورد ، چرچیل یادداشتی را برای کابینه ی جنگ انگلستان تهیه کرد، که آن را از جملات آدولف هیتلر [سخنرانی هیتلر در کنگره حزب ناسیونال سوسیالیست در نورنبرگ در سال ۱۹۳۶] اقتباس کرده بود ؛ به این مضمون : "اگر بربریت روسها تمدن و استقلال دولت های دیرین اروپا را پایمال کند، این بسیار هراسناک خواهد بود..." (تروخانوفسکی ، ۱۳۵۲ : ۲۰). چرچیل درباره روابط با اتحاد جماهیر شوروی اشاره دارد: تلاش برای ادامه روابط نیک با کمونیست شبیه عشق بازی با کروکودیل است. شما نمی دانیدزیر چانه اش را بخارید یا برسرش ضربه بزنید" (Longworth, 2009 : 161) . در جای دیگر در کتابش (چرچیل ، ۱۳۴۷ : ۸۱) . درباره روسیه شوروی می نویسد: "روسیه شوروی برای دنیای آزاد به صورت خطری مرگبار در آمده بود". این جمله به سال های پایانی جنگ جهانی دوم اشاره می کند . زمانی که روسیه شوروی پس از پیروزی در نبرد استالینگراد شیوه سیاسی خود در ایران را تغییر داد و سیاست های توسعه طلبانه خود را به مرحله اجرا درآورد . نامه چرچیل به ژنرال ویول مورخ اول سپتامبر ۱۹۴۱، از تلاش او برای محدود کردن روسیه شوروی در ایران حکایت می کند: "من در این نکته که حضور شما در تهران فعلاً برای

بولارد (Reader Bullard) [کنسول عالی دولت انگلستان در ایران] مفید است، با رؤسای ارتش هم عقیده هستیم، باید مسائل نظامی را در آنجا حل کنید و نفوذ روسها را تا حدودی که عاقلانه باشد، حفظ نمایید" (همان: ۹۰). در حقیقت چرچیل قصد داشت تا اهمیت و اعتبار روسیه را به حداقل برساند (Carlton, 2000, 93). توسعه طلبی روسیه شوروی نه تنها برای انگلستان، بلکه برای متحد دیگرش، ایالات متحده آمریکا هم آشکار شده بود؛ به طوری که در ۳ اکتبر ۱۹۴۱، وزیر امور خارجه آمریکا به سفیر خود در لندن دستور می‌دهد: "به اطلاع ایدن برسانید که آمریکا با نگرانی به فعالیت‌های شوروی در ایران می‌نگرد و از هرگونه همکاری شوروی با حرکت‌های تجزیه طلبانه به شدت نگران است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۰۴). در سال ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران ژوزف استالین (Joseph Stalin) [رهبر اتحاد جماهیر شوروی]، موضوع استخراج و توزیع نفت خاورمیانه را پس از جنگ پیش کشیده بود، ولی روزولت (Roosevelt) [رییس جمهور آمریکا در دوران جنگ جهانی دوم] و چرچیل آن را به وقت دیگری موکول کرده بودند (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۱: ۲۷۳). با همه این تفاسیر، روشن است که وینستون چرچیل از برنامه‌های توسعه طلبانه شوروی در ایران آگاه بود. در این خصوص سؤالی که مطرح می‌شود، بدین ترتیب است؛ چه عامل یا عواملی مانع از اتخاذ سیاستی قاطع توسط چرچیل در برابر سیاست شوروی، در ایران شد؟ مهمترین عامل، اصرار چرچیل به حفظ منافع انگلستان بود. او در جنگ به همکاری با روسیه شوروی نیاز مبرم داشت. انگلستان به تنهایی قادر نبود ارتش قدرتمند آلمان را سرکوب کند، به همین منظور به متحدی قوی نیازمند بود تا بتواند آلمان را در دو جبهه درگیر سازد تا به این وسیله آن را از پای درآورد. این عامل در تغییر سیاست چرچیل نسبت به اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ م، به خوبی روشن بود. رژیم‌های که او تا قبل از جنگ جهانی دوم به دنبال

نابودی آن بود، در دوران جنگ برای حفظ آن حتی از آمریکا هم کمک گرفت و این دولت را نیز وارد صحنه جنگ کرد. از سوی دیگر شوروی به منزله سدی بود که می‌توانست در برابر پیشروی آلمان به سمت ایران و هند موثر واقع شود. روی همین اصل به کارگیری سیاستی قاطع و آشکار، برای مقابله با برنامه های شوروی در ایران ممکن بود، انگلستان را از اتحاد با شوروی محروم کند. به همین خاطر در ظاهر اقدامی بر علیه دوست شوروی از سوی وینستون چرچیل صورت نگرفت. عامل دیگر، بی تفاوتی چرچیل نسبت به سرنوشت ایران بود. چرچیل از اهداف شوروی در ایران با خبر بود و تا جایی که این اهداف با منافع دولتش در ایران و هندوستان در تضاد نبود، اقدامی بر علیه آن صورت نداد. پینک، کارشناس بخش شرقی وزرات امور خارجه انگلستان، برای آنتونی ایدن نامه ای ارسال می‌کند و در آن اشاره می‌کند: "روسها انتظار دارند در پایان جنگ آذربایجان به صورت داوطلبانه به صورت یکی دیگر از جمهوری های اتحاد شوروی درآید..." (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۱۵). چرچیل از این موضوع آگاه بود اما به علت مواردی که ذکر شد، بر علیه این سیاست توسعه طلبانه شوروی اقدامی انجام نداد. ریدر بولارد، در کتاب خود به نام شترها باید بروند، اشاره می‌کند: "من به خوبی توجه داشتم که در طول دوران اشغال ایران، هرگاه حکومت شوروی از دستیابی به امتیازی که از دولت ایران می‌خواست مأیوس می‌شد، بلافاصله اوضاع آذربایجان متشنج می‌شد؛ که این مسأله یکبار در موقع خودداری دولت ایران از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی اتفاق افتاد..." (سیف پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۳۳۸). درخواست امتیاز نفت شمال از سوی شوروی و سیاست های محافظه کارانه چرچیل به منظور جلوگیری از آن، یکی از عوامل شکل گیری بحران آذربایجان بود. روسیه شوروی به دنبال موقعیت مناسبی بود، تا سیاست نفوذش در ایران را به گونه ای توجیه نماید. این موقعیت را انگلستان

در اختیار شوروی قرار داد. در نوامبر ۱۹۴۳ دو تن از مدیران شرکت نفت انگلیسی شل (Shell) ، پیشنهادی مبنی بر امتیاز نفت جنوب شرق ایران در بلوچستان را تسلیم دولت ایران کرد. مدتی پس از آن، شرکت آمریکایی استاندارد واکيوم (Standard Vacuum) همان پیشنهاد را به دولت ایران ارائه داد (امینی ، ۱۳۸۱ : ۱۰۴) . اقدام انگلستان برای توسعه امتیازات نفتی خود در ایران ، روسیه شوروی را که به دنبال فرصتی برای اجرای سیاست های توسعه طلبانه خود در ایران بود ، متوجه نفت ایران کرد . در حقیقت اقدام انگلستان برای کسب امتیازات نفتی جدید، پای دو قدرت دیگر را در ایران باز کرد ؛ روسیه شوروی و ایالات متحده آمریکا. دولت انگلستان می توانست مانع از ایجاد چنین فضای باز سیاسی برای روسیه شوروی شود. اگر چرچیل از نفوذ دولتش درون کابینه ی دولت ایران استفاده می کرد و مانع از شکل‌گیری مذاکرات نفتی می شد، می توانست از حوادث بعدی که در پی رد امتیاز نفت شمال به وجود آمد ، جلوگیری کند. چرچیل مقصر اصلی حادثه است . او از نیات توسعه طلبانه شوروی در ایران با خبر بود و می دانست که هرگونه اقدامی برای کسب منفعت بیشتر در ایران، روسیه شوروی را که همسایه ایران است، برای کسب امتیازاتی مشابه ترغیب خواهد کرد . عدم به کارگیری سیاستی قاطع از سوی چرچیل، به منظور جلوگیری از ایجاد مذاکرات نفتی با ایران، یکی دیگر از عوامل شکل‌گیری بحران آذربایجان بود. احسان طبری [از اعضای حزب توده ایران] در این باره اشاره می کند : "اگر دولت آمریکا چنانکه گفتم در جستجوی یافتن مناطق نفوذی است...این بسیار طبیعی است که همسایه شمالی، از لحاظ منافع بین المللی خود دست به همین اقدام بزند." (احمدی ، ۱۳۷۸ : ۱۶۴) . ایرج اسکندری [دبیر اول حزب توده و از بنیانگذاران این حزب] در خاطرات خود اشاره می کند : "... قرداد سال ۱۹۲۱ م. [بین ایران و روسیه شوروی] اعلام کرده بود که دولت شوروی امتیاز نفت شمال

و امتیازاتی را که در خوریان و کویر خوریان داشت به دولت ایران باز می‌گرداند؛ ولی ماده ای در قرارداد مذکور گنجانیده شده بود که چنانکه دولت ایران در نظر داشته باشد امتیاز یکی از این محل‌ها را واگذار کند، بدواً بایستی شوروی را مقدم شمرده و موضوع را به او اطلاع دهد" (اسکندری، ۱۳۸۱: ۱۶۸). به هر حال هیأتی از جانب اتحاد جماهیر شوروی به سرپرستی کافتارادزه [معاون کمیساریای ملی امور خارجه شوروی] وارد تهران شد و پیشنهاد انحصار و اکتشاف نفت در ناحیه شمالی کشور ایران را به مدت ۵ سال به دولت ایران تسلیم کرد. اما دولت ایران با این درخواست موافقت نکرد. عدم موافقت دولت ایران، در زمان نخست وزیری ساعد مراغه ای با این درخواست به سیاست های دولت انگلستان برمی‌گردد. همانطور که سابقاً اشاره شد، چرچیل دشمن درجه یک روسیه شوروی بود؛ از سوی دیگر استالین هم قصد داشت تا مقامی مشابه مقام انگلستان در صحنه سیاسی ایران داشته باشد. مذاکرات مولوتف-ربین تروپ در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰، که شرح ماده ای از این قرارداد در مطالب قبل ذکر گردید، نیت استالین را در این خصوص به طور واضح و آشکار بیان می‌دارد. استالین قصد داشت تا در حکومت ایران تأثیرگذار باشد. به این ترتیب می‌توانست منافع انگلستان را در ایران محدود کند و به عنوان رقیب انگلستان در ایران و شاید کمی بعدتر در صحنه بین‌المللی قدرت نمایی کند. یکی از راههای رسیدن به این هدف، دستیابی به امتیاز نفت شمال ایران بود. البته نفت برای روسیه شوروی یک امتیاز اقتصادی صرف نبود، بلکه ابزاری سودمند بود برای نفوذ در دستگاه دولت و حکومتی ایران. در حقیقت هر امتیاز اقتصادی به دنبال خود یک نفوذ سیاسی را به همراه می‌آورد. روسیه شوروی برخلاف انگلستان خود دارای منابع نفتی بود و حدود ۱۱ درصد تولید نفت جهانی را داشت و از ورود مواد نفتی بی‌نیاز بود (اللهی، ۱۳۶۵: ۲۰۳). تنها منفعت امتیاز نفت برای استالین و حکومت شوروی، ایجاد

نفوذ و تأثیرگذاری در سیاست ایران بود. از سوی دیگر چرچیل از تبعات امتیاز نفت شمال با خبر بود، اما به صورت آشکار نمی‌توانست مانع این اخذ امتیاز نفت برای شوروی شود؛ زیرا هرگونه اقدام انگلیس در مورد امتیاز نفت شمال این خطر را برای چرچیل به همراه داشت که ممکن بود امتیاز دیگری را از دست بدهد، که آن خروج اتحاد جماهیر شوروی از صف متحدان خود بود. در نتیجه اگر اقدامی می‌بایست صورت می‌گرفت باید آن را به صورت غیر مستقیم و با واسطه انجام می‌داد. تنها راه چرچیل برای این منظور، دولت ایران بود. دولت ایران می‌توانست پوششی باشد بر روی سیاست‌های ضد شوروی و ضد کمونیستی چرچیل. این امتیازی بود که دولت انگلیس قصد داشت از آن به بهترین شکل استفاده کند. همانطور که ذکر شد، قصد روسیه از اخذ امتیاز نفت شمال رسیدن به مقامی مشابه انگلستان بود. روسیه این واقعیت را می‌دانست که هر قدرتی که در ایران دارای قدرت نفوذ در دولت و حکومت ایران باشد، می‌تواند سیاست‌های خود را به مرحله اجرا درآورد؛ کاری که چرچیل درخصوص امتیاز نفت شمال ایران انجام داد. دولت انگلیس با نفوذی که در دولت ایران داشت، توانست دولت را به عدم موافقت با امتیاز نفتی شوروی متمایل کند. از جمله شواهدی که بیانگر نفوذ انگلستان در درون دولت ایران بود، می‌توان به گزارش ریدر بولارد به آنتونی ایدن در تاریخ ۲۶ ماه مه ۱۹۴۳ استناد کرد: "ما موفق به روی کار آوردن دولت‌هایی در ایران شدیم که پیمان اتحاد سه‌گانه را منعقد کردند و آنچه را که ما خواسته بودیم انجام دادند. برخلاف امیدهای زیاد، ما باید خود را خوشوقت بدانیم که در چنین شرایطی و در چنین کشور آشفته‌ای بیشتر از آنچه مورد نظر و درخواست ما بوده به دست آورده ایم" (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۱۷). باید اشاره داشت که از ۱۰ دولتی که در ایام اشغال ایران در طول جنگ جهانی دوم در تهران حکمفرمایی می‌کردند، حداقل ۶ نمونه آنها نخست‌وزیرانی را در رأس

داشتند که از هواداران آشکار بریتانیا بودند (لوئیس ، ۱۳۷۸ : ۲۶۱) . یکی از این افراد محمد ساعد مراغه ای بود که طرح مخالفت با امتیاز نفت شمال از زمان او آغاز شد . وزارت خارجه انگلستان معتقد بود که ساعد فردی محترم و قابل اعتماد است و با متفقین هم برخورد دوستانه ای دارد (پرواند ، ۱۳۹۱ : ۲۵۰) . دولت انگلستان قصد داشت تا نخست وزیرانی روی کار بیایند که کاملاً با منافع دولت انگلیس هماهنگی داشته باشند ؛ طوری که ایدن در نامه ای برای بولارد در تهران به وی اشاره می کند که ، به مجرد انتخاب نخست وزیر جدید ایران، به اطلاع وی برساند که دولت انگلستان مطمئن و امیدوار است که نخست وزیر جدید سیاست سلف خویش [ساعد مراغه ای] را در مورد نفت دنبال نماید . نفوذ دولت انگلیس در تمام شئون حکومت و دولت ایران قابل مشاهده است . از آن جمله در انتخابات دوره چهاردهم مجلس قانونگذاری ؛ که در آن ، دو قدرت انگلیس و روسیه سعی کردند نمایندگان منتخب خود را وارد مجلس کنند . فعالیت های شوروی در شمال ایران به همراه حزب توده ، دولت انگلستان را به وحشت انداخت . از اینرو دولت انگلیس سعی کرد با وارد کردن چهره های مورد نظر خود در مجلس مانع شکل گیری قدرت به نفع روسیه شوروی شود . از اینرو دولت انگلیس از عناصر محافظه کار حمایت کرد و به شکل گیری فعالیت های حزب سیاسی اداره ملی که طرفدار غرب بود کمک کردند (مخبر ، ۱۳۷۲ : ۱۷۸) . این حزب به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی ، چهره شناخته شده سیاسی ایران در کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی، به مبارزه با حزب توده و فعالیت های شوروی در ایران پرداخت. وزارت خارجه انگلستان برای کنسولگری های خود در نقاط مختلف ایران می نویسد : "ما باید از حالا به بعد کاملاً متوجه انتخابات بوده و درنظر داشته باشیم که مانع انتخاب شدن افرادی شویم که شریک دشمنان ما هستند و با آنها همکاری می کنند . [منظور از دشمنان اتحاد جماهیر شوروی است]

باید نهایت سعی را به عمل آوریم تا از تظاهر به دخالت در امور داخلی ایران خودداری نماییم... تمام هم ما این است که دولت خوبی روی کار بیاوریم" (ذوقی، ۱۳۶۸ : ۱۱۲). چرچیل براین امر واقف بود که قدرت یابی عناصر طرفدار شوروی در مجلس چهاردهم رابطه مستقیمی با اجرای سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی در ایران دارد. چنانکه دولت انگلیس از همین روش برای پیشبرد اهداف سیاسی خود درون دولت ایران استفاده می‌کرد. اهمیت این امر باعث شد تا دولت انگلستان مهره ارزشمند خود را، که مدتها قبل امتحان خود را در جریان کودتای اسفند ۱۲۹۹ شمسی، پس داده بود، به ایران بیاورد. این شخص، سید ضیاءالدین طباطبایی بود. دولت انگلیس از آوردن سید ضیاء به ایران دو هدف را تعقیب می‌کرد: اول ایجاد جناحی قدرتمند در مجلس و حزبی نیرومند که بتواند فعالیت‌های تبلیغاتی شوروی توسط حزب توده را خنثی کند. دوم استفاده از او در دولت به عنوان نخست وزیر در صورت لزوم. سید ضیاء از هواداران سیاست بریتانیا در ایران بود. چرچیل هم در کودتای ۱۲۹۹ شمسی، نظر مساعدی نسبت به او داشت. سید ضیاء درباره ارتباطش با دولت انگلیس اشاره می‌کند: "من دوست انگلیس بودم زیرا تو برای دوستی با آنها فقط بهایی را پرداخت می‌کنی اما دشمنی با آنها تضمینی است برای نابودی شما. من در تمام زندگی برای این دوستی بهایی را پرداخت کردم، اما به عنوان یک انسان منطقی هیچ وقت آماده نابودی نبودم" (Milani, 2008 : 311). آوردن سید ضیاء به ایران یکی دیگر از عوامل شکل‌گیری بحران آذربایجان بود. همانطور که اشاره شد چرچیل قصد نداشت به صورت آشکار به مقابله با طرح‌های توسعه طلبانه شوروی بپردازد. در انتخابات مجلس چهاردهم، دولت انگلیس شاهد تلاش شوروی برای وارد کردن عناصر مورد نظر خود در مجلس بود. از سوی دیگر حزب توده هم شرایط را برای اجرای مقاصد شوروی در ایران فراهم کرد. برای همین، وجود حزب

قدرتمندی که بتواند در برابر برنامه های تبلیغاتی شوروی و حزب توده بایستد ، از جانب دولت انگلیس احساس شد . روی همین اصل ، سید ضیاء از سوی دولت انگلستان به ایران آورده شد و وارد صحنه سیاسی ایران گردید . او با تشکیل حزب وطن ، که بعدها به نام اراده ملی تغییر کرد ، اقدامات خود را بر علیه شوروی و حزب توده شروع کرد . علاوه بر این او به عنوان نماینده مردم یزد و با کمک مستقیم انگلستان وارد مجلس شد و ائتلاف طرفدار انگلیس را در مجلس چهاردهم شکل داد . اتفاقی که در مجلس چهاردهم رخ داد ، رد صلاحیت سید جعفر پیشه وری ، از عناصر طرفدار شوروی بود . وجود افراد برجسته ای چون سیدضیاءالدین طباطبایی و دیگر حامیان سیاست انگلیس در ایران ، مسلماً اجازه ورود عناصر مورد شوروی را در مجلس نمی داد . او توانست سیاست دولت انگلستان را در مقابله با عناصر طرفدار شوروی در ایران به خوبی اجرا کند . پیشه وری از عناصر مورد تأیید حکومت شوروی بود. گرایش او به اتحاد شوروی در مسأله کناره گیری اش از حزب دموکرات کاملاً روشن است ؛ در پاییز سال ۱۳۳۲ شمسی ، هنگامی که مسأله اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی مطرح شد ، اکثریت حزب دموکرات با اعطای امتیاز نفت مخالفت کردند ؛ اما پیشه وری و گروه اقلیت او، موافق اعطای امتیاز بودند و حتی در کمیته مرکزی تأکید نمودند جلسه ای از سوی حزب دموکرات برای حمایت از اعطای نفت شمال به روسها برگزار شود . وقتی کمیته مرکزی حزب با این پیشنهاد مخالفت کرد ، پیشه وری و همفکرانش با قهر از حزب دموکرات جدا شدند (مرادی مراغه ای ، ۱۳۸۱ : ۲۷۳) . پیشه وری از نامزدهای معمولی حزب توده نبود و احتمالاً حزب توده در اثر فشار روسها نام او را در میان فهرست اسامی کاندیداهای خود گنجانده بودند (لوئیس ، ۱۳۷۸ : ۴۵) . رد صلاحیت پیشه وری ، از سوی مجلسی که عموم آن طرفدار انگلیس بودند ، عامل دیگر شکل گیری بحران آذربایجان بود. این فرد

پس از رد صلاحیتش توسط مجلس، چندی بعد سر از آذربایجان در آورد و به عنوان رهبر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و با حمایت شوروی، در ایران به مقابله با حکومت مرکزی پرداخت. روسیه شوروی در چند مرحله سعی کرد درون دستگاه سیاسی ایران نفوذ کند اما در هر یک از این مراحل وینستون چرچیل، به صورت غیر مستقیم، آن کشور را در دستیابی به اهدافش در ایران ناکام گذاشت. اما شوروی حاضر نبود به عنوان همسایه شمالی ایران، بدون دستیابی به اهدافش از صحنه سیاسی این کشور خارج شود. روی همین اصل، باشکست سیاست هایش در ایران، به راه حل نهایی اقدام ورزید و آن ایجاد اغتشاش و بحران در منطقه آذربایجان ایران بود؛ تا از این بحران به عنوان ابزاری برای رسیدن به امتیازات از دست رفته‌اش استفاده کند. از سوی دیگر چرچیل به هدف خود رسیده بود. او به هیچ عنوان حاضر نبود دولت کمونیستی شوروی در ایران جای پای برای خود باز کند. او از طرح‌های توسعه طلبانه استالین آگاه بود و می‌دانست شوروی در صورت به دست آوردن امتیازی در ایران آن را به عنوان ابزاری برای مقابله با سیاست انگلیس و نفوذ در دولت ایران استفاده خواهد کرد. از سوی دیگر، همانطور که ذکر شد، ارزشمندترین منابع انگلیس در ایران قرار داشت و ایران راه رسیدن به مستعمره‌ی ثروتمند انگلستان، هندوستان بود. چرچیل حاضر نبود به قیمت اتحاد با شوروی، منافع دولتش را در ایران و هند به مخاطره بیندازد و از سوی دیگر قصد نداشت تا با به کارگیری سیاستی نادرست، انگلستان را از اتحاد با شوروی محروم سازد. بنابراین برای مقابله با سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی، از عناصر ایرانی هوادار انگلیس استفاده کرد و به صورتی غیر مستقیم، اجرای سیاست‌های شوروی در ایران را با مانع مواجه ساخت. اقدام او در این زمینه، اگرچه دولتش را با منافع همراه ساخت، اما در این راه ایران را قربانی سیاست‌های محافظه کارانه خویش ساخت.

نتیجه

سیاست دولت انگلیس به رهبری وینستون چرچیل در سالهای جنگ جهانی دوم، به صورت محافظه کارانه و پیچیده ای در جریان بود. یک وجه این سیاست قصد تقویت شوروی به عنوان متحد انگلستان را در مقابله با ارتش نازی داشت. وجه دیگر این سیاست مقابله با اجرای طرح های توسعه طلبانه شوروی به خصوص در ایران و جلوگیری از نفوذ حکومت شوروی در صحنه سیاسی ایران بود. وجه دوم این سیاست، اگرچه برای انگلستان، در برابر روسیه شوروی در ایران قابل توجه و مفید بود؛ اما برای ایران تبدیل به فاجعه شد و منجر به شکل گیری بحران آذربایجان گردید. تنها هدف چرچیل در این دوران مبتنی بر حفظ منافع انگلستان بود و برای رسیدن به این هدف کشور ایران را قربانی سیاست شوم خود کرد.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

- ۱- آبراهامیان ، یرواند ، (۱۳۹۱) ، ایران بین دو انقلاب ، ترجمه احمد گل محمدی ، نی ، تهران.
- ۲- احمدی ، حاجیکلایی ، (۱۳۷۸) ، جریان شناسی چپ در ایران ، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ، تهران.
- ۳- ازغدی ، علیرضا ، (۱۳۷۹) ، روابط خارجی ایران ، قومس ، تهران .
- ۴- امینی ، علیرضا ، (۱۳۸۱) ، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی ، صدای معاصر، تهران .

۵-- استوارت ، ریچارد ، (۱۳۷۰) ، در آخرین روزهای رضا شاه ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی ، معین ، تهران .

۶- اسکندری ، ایرج ، (۱۳۸۱)، خاطرات ایرج اسکندری ، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ، تهران.

۷- الهی ، همایون ، (۱۳۶۵)، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم ، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران .

۸- ترو خانوفسکی . و .گ ، (۱۳۵۲) ، زندگینامه سیاسی وینستون چرچیل ، ترجمه کیخسرو کشاورزی ، بی نا ، تهران.

۹- چرچیل ، وینستون ، (۱۳۴۷) ، خاطرات جنگ جهانی دوم ، جلد ۳ ، ترجمه تورج فرازمنند ، نیل ، تهران .

۱۰- ذوقی ، ایرج ، (۱۳۶۸) ، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم ، پاژنگ ، تهران.

۱۱- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج ، (۱۳۷۲) ، ترجمه عباس مخبر ، طرح نو ، تهران .

۱۲- سیف پور فاطمی، نصرالله، (۱۳۷۹)، گزند روزگار، شیرازه، تهران.

۱۳- فاوست ، لوئیس ، (۱۳۷۸)، ایران و جنگ سرد ، ترجمه کاوه بیات ، وزارت امور خارجه ، تهران .

۱۴- لارس ، کلاوس ، (۱۳۸۸)، جنگ سرد چرچیل ، ترجمه حمیدرضا زاهدی ، اطلاعات ، تهران.

۱۵- مرادی مراغه ای ، علی ، (۱۳۸۱) ، از زندان رضا خان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان ، اوحدی ، تهران .

۱۶- مهدوی ، عبدالرضا هوشنگ ، (۱۳۸۸) ، تاریخ روابط خارجی ایران ، امیر کبیر ، تهران .

منابع انگلیسی

- 1- Atabaki , Touraj , 2000 , Azerbaijan , ethnicity and the straggle for power in iran , New York , I. B. Tauris .
- 2- carlton , David , 2000 , Churchill and the soviet union , Manchester University Press .
- 3- Churchill , Winston . S . , 2003 , Never Give in , The Best of Winston Churchill's Speeches .
- 4- Churcill , Winston , S , 1950 , The Grand Alliance , Volume III , The second world war , New York .
- 5- Harbutt , Franser . J . , 1986 , The Iran Curtain , Churchill , America and the origins of the cold war , Oxford university press .
- 6- Long Worth , Reichard . m . , 2009 , The Definiyive of Winston Churchill , New York .
- 7- Moran , lord , 1965 , Churchill taken from diarief of lord moran , The struggle for survival 1940-1965 , Boston .
- 8- milani , Abbas , 2008 , Eminent Persian , The men and women who made modern Iran 1241-1979 , Volume One , New York , Syracuse University press .
- 9- Razor, Eugen . L , 2000 , Winstone . S . Churchill ,1874- 1965 , A comperhensive historiography and Annotated bibliography .
- 10- The UK Government official archive : CAB/66/54/33.

11- The UK Government official archive : CAB/66/34/14.

مناقشات ایران و انگلیس بر سر مالکیت ایران بر جزایر سه گانه

(با تکیه بر دوره پهلوی)

محمدحسین علیزاده^۱مسعود خاتمی^۲

چکیده:

در بسیاری از کشورهای حاشیه خلیج فارس اختلافات سرزمینی وجود دارد؛ اما موضوع دعاوی در قبال جزایر سه گانه ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به یکی از جنجال برانگیزترین این اختلافات تبدیل شده است. پیگیری‌های بسیار جدی و مستمر امارات متحده عربی در این دعاوی و حمایت‌های غیرمسئولانه کشورهای عربی- خصوصاً اعضای شورای همکاری خلیج فارس- و شیطنت‌های قدرت‌های فرا منطقه‌ای، همچون انگلیس که در طول تاریخ معاصر ما نقش قیّم را برای شیوخ عرب بازی می‌کرد، بارها مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفته است. ادعایی که از اوایل قرن بیستم از سوی بریتانیا، با عنوان حمایت

1. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی. Alizadeh2451@yahoo.com

2. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی. khatami.masoud@yahoo.com

از حقوق شیوخ شارجه و رأس الخیمه، آغاز گشت و همواره نیز با مواضع قاطع دولت‌های ایران مواجه شد. به طوریکه حاصل اعتراضات مستدل ایران به این دعاوی، واگذاری این جزایر در سال ۱۹۷۱م به ایران بود. این مقاله درصدد است با تکیه بر مناقشات صورت گرفته بین ایران و انگلیس - به عنوان قیم شیوخ عرب منطقه - مواضع دولت‌های ایران را در قبال حاکمیت بر جزایر سه گانه، در دوران حکومت‌های پهلوی اول و دوم با روش توصیفی - تحلیلی مورد کنکاش قرار دهد.

کلید واژه: ابوموسی، تنب بزرگ، تنب کوچک، خلیج فارس، جزایر سه گانه، حاکمیت.

مقدمه:

اختلافات در خصوص جزایر تنب و ابوموسی ناشی از، جلوگیری از به خطر افتادن تسلط بریتانیا بر هندوستان، دور نگه داشتن قدرت‌های رقیب استعماری و بخصوص روسیه از آب‌های خلیج فارس بود. انگلیسی‌ها از موضوع امکان استقرار روس‌ها در خلیج فارس چنان پریشان و ناراحت شده بودند که اقدام به طرح‌ریزی برای مقابله با خنثی کردن نفوذ روس‌ها نمودند. لزوم اجرای سریع این طرح اضطراری باعث شد تا به فرماندهان نیروی دریایی بریتانیا دستور داده شود تا با

شیوخ حاکم در این منطقه تماس برقرار کنند. عوامل انگلیسی‌ها از همان ابتدای کار متوجه شدند که در جزایر منطقه هیچ رئیس قبیله یا مقام محلی وجود ندارد که بتوانند با آنها رابطه برقرار کنند و صرف‌نظر از منطقه‌ایی که در باسعیدو در دست آنها بود، بقیه جزایر تحت اقتدار ایران قرار داشت. (گورابی و امینی‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۵).

هنگامی که بریتانیا اهمیت استراتژیک جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را دریافت، پس از ایجاد حکومت‌های تحت‌الحمایه در سواحل جنوبی خلیج فارس به انعقاد پیمان‌های متعدد سیاسی و اقتصادی با شیوخ رأس‌الخیمه، ام‌القوین، دبی و... مبادرت ورزید و به حمایت گسترده از آنان در برابر قدرت‌های منطقه‌ای بویژه ایران پرداخت. (خلیج فارس؛ فرهنگ و تمدن، ۱۳۸۷: ۹۷)

در ابتدای قرن بیستم میلادی جزیره ابوموسی دارای مقدار متناهی اکسید آهن (گل سرخ) بود. تنب بزرگ و تنب کوچک نیز قرار گرفتندشان در کنار سایر جزایر به آنان موقعیت ویژه بخشیده بود. (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۱: ۳۶۳) شیوخ جزایر مزبور سالیان درازی از جانب دولت ایران در بندر لنگه، حکومت می‌کردند؛ اما این بدان معنی نبود که در عرف سیاسی، شیوخ مالک جزایرند و یا این امر حقی را

برای آنان ایجاد کند. هنگامی که ایران برخی شیوخ متمرّد قواسم را از بندر لنگه بیرون کرد (۱۸۸۷ م./ ۱۳۰۵ ق) بریتانیا، در حالی که تا قبل از این تاریخ، مأموران سیاسی و نظامی آن در کتاب‌های راهنمای خلیج فارس و سایر گزارشات خود عنوان کرده بودند که جزایر متعلق به ایران است و زیر نظر حاکم لنگه اداره می‌شوند، با این اقدام مخالفت نمود و با طرح «دعوی مالکیت» به نفع شیوخ به حمایت از آنان برای بدست آوردن جزایر پرداخت. در پی حمایت‌های جدی بریتانیا از شیوخ، مکاتبات سیاسی میان ایران و آن کشور آغاز شد و دولت ایران کوشید تا ابهامات و کارشکنی‌ها را خنثی کند و حقوق چند هزار ساله ایران بر جزایر و سواحل آن را احیا نماید. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۰)

بر اساس تحقیقات صورت گرفته، مشخص شده است این جزایر که سال‌ها مورد مناقشه ایران و بریتانیا قرار داشت، و هم اکنون نیز توسط شیخ‌نشین امارات عربی متحده [که در دهه ۱۹۷۰ میلادی و با وساطت دولت بریتانیا، در آن هنگام که قصد خروج نیروهای خود از خلیج فارس را داشت، تاسیس گردید] □ دنبال می‌شود، از زمان عیلامی‌ها، مادها و هخامنشیان در قلمرو ایران بوده و تا دوره

زندیه که خاندان جواسم (قاسمی‌ها) ضابطی این جزایر را از کریم‌خان دریافت داشتند زیر نظر حکومت ایران قرار داشته‌اند. (افشار سیستانی، ۱۳۷۴: ۴۷-۴۸)

۱- موقعیت جغرافیایی جزایر سه گانه

جزیره ابوموسی: این جزیره بین بندرلنگه و دیی قرار دارد و دارای شکل دوزنقه‌ای است. بلندترین ارتفاع آن به نام حلوا، حدود ۱۱۰ متر است که به عنوان راهنمای ملوانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. (حافظنیا، ۱۳۷۱: ۱۹۸) فاصله این جزیره تا بندرلنگه ۶۷ کیلومتر و از کرانه‌های شارجه ۶۴ کیلومتر می‌باشد. ابوموسی پایین‌تر از خط منصف خلیج فارس واقع گردیده است. فاصله این جزیره تا جزیره سیری ۴۵ کیلومتر، تا تنب بزرگ ۴۶ کیلومتر و تا تنب کوچک ۴۴ کیلومتر است و وسعت آن را از ۷ تا ۹۰ کیلومتر نوشته‌اند. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۳۳)

□□□ از نظر جمعیتی در ابوموسی دو جامعه جمعیتی وجود دارد؛ یک گروه، ایرانی-های غیربومی هستند که برای خدمات نظامی و عمرانی و دولتی در جزیره سکونت دارند، و گروه دوم ساکن در کرانه جنوب غربی جزیره، عمدتاً ایرانی

الاصلد ولی خود را تبعه کشور امارات متحده عربی می‌دانند. (حافظ نیا، ۱۳۷۱:

(۱۹۹

جزایر تنب بزرگ و کوچک؛^۱ این دو جزیره که در فاصله ۱۲ کیلومتری از یکدیگر واقع شده‌اند در حال حاضر فاقد سکنه بومی‌اند و حاصل فعالیت‌های تکتونیک تشکیلات نمکی می‌باشند. سکنه بومی تنب بزرگ مهاجرت کرده‌اند و در حال حاضر بخشی از ساختمان‌های شیلات و سایر تأسیسات جزیره مورد استفاده نیروهای نظامی مستقر در جزیره قرار می‌گیرد. (همان: ۲۰۱)

این دو جزیره به همراه ابوموسی، بخشی از سیستم دفاعی و حفاظتی تنگه هرمز و کرانه‌های جنوبی کشور را تشکیل می‌دهند؛^۱ (کاظمی، ۱۳۶۸: ۱۲۰) بعلاوه موقعیت جغرافیایی آنها در عمق آبهای خلیج فارس و همچنین در داخل دو کریدور رفت و برگشت طرح تفکیک تردد بین‌المللی کشتی‌ها، آنها را از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار نموده است. (همان)

1. گفتنی است تنگه هرمز یکی از آبراهه‌هایی است که از روزگاران گذشته مورد توجه دول سلطه‌گر اروپایی بوده است، تا حدی که یکی از کارگزاران سلطه دریایی غرب در قرن شانزدهم مدعی بود که با سلطه بر سه تنگه استراتژیکی هرمز، مالاگا و عدن می‌توان بر دنیا حکومت کرد. لازم به توضیح است که آن روزگار، مسأله‌ای به نام نفت و انرژی در دنیا مطرح نبود، بلکه تنها با توجه به تجارت ساده کالا و مال‌التجاره از غرب به شرق و بالعکس، یک چنین تصویری از تنگه‌های مهم، از جمله هرمز، به دست آمده است.

۲- پیشینه تاریخی حضور انگلیس در خلیج فارس

سابقه حضور انگلیس در خلیج فارس به دوره صفویان بر می‌گردد. از آنجا که صفویان جهت استقرار پایه‌های قدرت خود مجبور به جنگ و ستیز با دولت‌های قدرتمند در همسایگی خود بودند، لاجرم برای مدت‌های طولانی از سواحل و جزایر واقع در خلیج فارس، علیرغم مالکیت و حاکمیت تاریخی ایران بر این مناطق، غافل شدند.

در همین اوان پرتغالی‌ها، که در کنار هلند قدرت بلامنازع دریاها محسوب می‌شدند، توانستند با ورود به خلیج فارس تمام جزایر از جمله ابوموسی و تنب‌ها را اشغال کنند و پادشاه هرمز را تحت حاکمیت خود درآورند. پس از این تجاوز، پادشاهان صفوی همیشه درصدد فرصتی بودند تا پرتغالی‌ها را از خلیج فارس، جزایر و سواحل آن اخراج کنند؛ لذا برای این منظور ناچار بودند با یکی از دولت‌های برخوردار از نیروی دریایی قدرتمند متحد گردند؛ که این امر با ورود کشتی‌های کمپانی هند شرقی انگلیس به خلیج فارس محقق شد. (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۱۱) شاه عباس صفوی با کمک کمپانی هند شرقی، پرتغالی‌ها را از منطقه خارج کرد و به یکصد و پنجاه سال تفوق آنها در خلیج فارس، برای همیشه خاتمه

داد. (امین، ۱۳۷۰: ۹-۱۷) از این تاریخ، بریتانیا با کمک بازوی خود در منطقه، کمپانی هند شرقی، وارد بر تحولات خلیج فارس گردید.

با خروج پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها توانستند به سبب خدمتی که به دولت ایران کرده بودند موقعیت خود را در خلیج فارس تثبیت کنند. در اواخر دوره صفوی، هلندی‌ها نیز موقعیت خود را به تدریج در آب‌های خلیج فارس از دست دادند و انگلیسی‌ها با بهره‌گیری از موقعیت کسب شده، به بهانه سرکوبی دزدان دریایی، سلطه خود را بیش از پیش بر خلیج فارس برقرار نمودند. (همان: ۱۲۲)

جالب آنکه حضور دزدان دریایی عرب در صحنه سیاسی خلیج فارس از اواخر دوره صفویه شروع می‌شود و تا سال‌ها ادامه می‌یابد؛ به طوریکه تحرکات این دزدان دریایی تأثیرات متعددی بر معادلات سیاسی خلیج فارس و جزایر آن بر جای می‌گذارد. (راکی، ۱۳۸۳: ۲۴) سقوط سلسله صفویه به دست افغانها و هرج و مرج ناشی پس از آن، برای مدتی این فرصت را به دزدان دریایی داد که به تصرف برخی جزایر اقدام کنند. حکومت‌های محلی عرب در بخش جنوبی خلیج فارس نیز تا حدودی از زیر نفوذ حاکمیت ایران خارج شدند.

با ظهور نادر در صحنه سیاسی کشور، او ضمن سرکوب افغانها، در یکی از اقدامات مهم خود دستور تشکیل نیروی دریایی را داد و با ایجاد یک ناوگان قدرتمند دریایی، بحرین و عمان را به تصرف درآورد و نقش مهمی در انتظام خلیج فارس ایفا نمود. (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱: ۱۳۷۲/۱۶) آنچه مسلم است در زمان حکومت نادر حاکمیت ایران بر سرزمین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس مسجل گردیده بود و جزایر مابین سرزمین‌های شمالی و جنوبی، و از آن جمله جزایر سه گانه در حاکمیت ایران بوده است.

در قرن هجدهم رونق اقتصادی بندر کنگ و نواحی مجاور آن موجب مهاجرت دسته‌ها و گروه‌های مختلف عرب از سواحل جنوبی به این ناحیه شد که مشهورترین و قدرتمندترین آنان قواسم بودند. (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۳۳) حملات مکرر این طایفه به بندر لنگه و بندر کنگ، و ایجاد ناامنی گسترده در منطقه موجب گشت که حاکم بندر لنگه به دستور کریم خان زند به مقابله با آنها برخیزد و آنان را طی یک تهاجم نظامی شکست دهد. پس از این شکست، رئیس طایفه قاسمی با وساطت شیوخ طوایف قراردادی را با حاکم بندر لنگه منعقد ساخت که بر اساس آن قواسم پذیرفتند شهروندان صلح طلب ایران و تابع دستورات حاکم بندر

لنگه باشند؛ (حسینی فسایی، ۲: ۱۳۶۷/۱۵۲۲) و این چنین آنان با پذیرش تابعیت ایران در بندر لنگه اقامت گزیدند.

در زمانی که دولت ایران به دلیل کمبود نیرو و هزینه سنگین نگه‌داشتن سرباز و ساخلوهای نظامی، تصمیم به واگذاری لنگه و توابع آن، براساس رسم اجاره شهرها و بنادر گرفت، شیخ سعید ابن قضیب رئیس طایفه قاسمی موفق شد حکومت لنگه را به مبلغ دوپست تومان از خوانین بستک در استان فارس اجاره نماید. (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۴۹) جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک نیز در این زمان از توابع بندر لنگه محسوب می‌شدند. در شرایط آن روز ایران، این شاید بهترین راه برای حفاظت از امنیت سواحل در برابر هجوم دزدان دریایی بود. (موحد، ۱۳۷۳: ۹۴-۹۵) بدین ترتیب قواسم که طایفه‌ای از اعراب ساکن شارجه و رأس‌الخیمه بودند، لنگه و توابع آن، از جمله بنادر سه گانه را از جانب حکومت ایران به اجاره گرفتند. (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۴۹-۱۵۰)

۳- مناقشات ایران و انگلیس در دوره قاجار

از ابتدای دوره قاجار ناوگان دریایی بریتانیا به بهانه سرکوبی دزدان دریایی نفوذ خود را در خلیج فارس گسترش داد. این دولت در سال‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۹م، طی

دو لشکرکشی عمده موفق شد ضمن سرکوبی دزدان دریایی، سرزمین‌های این منطقه را نیز به تصرف خود درآورد. بریتانیایی‌ها در سال ۱۸۲۱م به بندر لنگه و بندر چارک حمله بردند و به قتل و غارت اهالی آن حدود پرداختند، آنها در راستای سیاست‌های استعماریشان با استقرار در خلیج فارس، شیوخ و امارت‌های جنوبی خلیج فارس را در حمایت خود قرار دادند و جزایر ایرانی را که در اجاره آنان قرار داشت، به عنوان بخشی از متصرفات این شیوخ تلقی نمودند. این دولت همچنین از اعمال حاکمیت ایران بر این جزایر جلوگیری به عمل آورد. (نجفی فیروزجایی، ۱۳۸۷: ۱۴۱) به طوریکه با گسترش فعالیت‌های نظامی بریتانیا و افزایش نفوذ آن دولت در سواحل، بنادر و جزایر ایران، حاج میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه قاجار در سال ۱۸۴۰م صراحتاً اعلام کرد که تمام خلیج فارس و جزایر آن متعلق به ایران است. (ناطق، ۱۳۶۷: ۸۸-۸۹)

تلاش مداوم بریتانیا برای راضی کردن خاندان قاسمی لنگه به ترک تابعیت ایران و اعلام استقلال، سرانجام دولت ایران را بر آن داشت تا به حکومت این ناحیه توجه بیشتری را مبذول دارد. هنگامی که حاکم بندر لنگه، شیخ یوسف القاسمی، توسط یکی از نزدیکان خود «شیخ قظیب»، به قتل رسید، فرضیه پایان

بخشیدن به ضابطی قاسمی‌ها در این منطقه تقویت شد. از این رو در سال ۱۸۸۷م/۱۳۰۴هـ.ق، امین‌السلطان، صدراعظم وقت ایران دستور داد تا شیخ قزیب قاسمی دستگیر و زندانی گردد. بدین ترتیب این منطقه و جزایر تابعه آن، زیر نظر حاکم منصوب شده از سوی دولت مرکزی درآمدند و حاجی محمد مهدی ملک-التجار بوشهری به عنوان حاکم نصب شده بندر لنگه و جزایر آن موفق شد پرچم ایران را در بنادر لنگه، چارک، ابوموسی و سیری برافرازد. (فائم مقامی، ۱۳۴۱: ۱۱۹)

اقدام ایران در برافراشتن پرچم خود در جزایر خلیج فارس مورد اعتراض بریتانیا قرار گرفت و آنها مالکیت جزایر را متعلق به شیوخ قاسمی دانستند. (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۱۴) انگلیسی‌ها واگذاری این جزایر به شیوخ قاسمی را چنین توجیه می‌کردند که جزایر مذکور قبلاً تحت حکومت موروثی حاکمان عرب لنگه به عنوان شیوخ قاسمی و نه به عنوان مأموران رسمی ایران بوده است. وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت اعتراض سفارت انگلیس، در خصوص نسب پرچم، ضمن تأکید بر مالکیت این جزایر به ایران، اعلام کرد: «افراشتن پرچم در بنادر خلیج فارس، از دوران قدیم ضروری دانسته نبودند، ولی اکنون که افراشتن

پرچم گهگاه ضروری دانسته شده، [از این رو] در کلیه آن بنادر پرچم افرشته شد». (اسناد وزارت امور خارجه ایران، نامه شماره ۲۶، بیست ششم جمادی الثانی ۱۳۰۵)

هنگامی که روس‌ها درصدد نفوذ در خلیج فارس برآمدند، نگرانی‌های بریتانیا افزایش یافت. جدا از خطر روس‌ها، توجه خاص آلمان‌ها به این مناطق نیز موجب دو چندان شدن افزایش اهمیت استراتژیک این مناطق در نزد بریتانیا شده بود. علاوه بر اینکه در آن زمان مسیر تجارت تا حدود زیادی از بندر لنگه منحرف شده بود و تجار لنگه سعی داشتند که با توافق شرکت‌های کشتیرانی هندی و ایرانی، از ابوموسی به عنوان یکی از بنادر تجارتي استفاده کنند. ترس انگلیس‌ها از اینکه مبدا استفاده تجار از ابوموسی باعث حساس‌تر شدن دولت ایران نسبت به حق مالکیت خود بر این جزیره گردد، آنان را بر آن داشت تا در ژوئیه ۱۹۰۳م شیوخ قاسمی شارجه را وادار کنند به عنوان نشان مالکیت، پرچمی را در ابوموسی و تنب بزرگ برپا دارد. (گورابی و امینی‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۷)

اقدام شیخ شارجه، که به تحریک بریتانیا صورت گرفت، واکنش مقامات ایران را به دنبال داشت؛ بطوریکه حکومت ایران در جزایر تنب و ابوموسی پست‌های گمرکی دایر کرد و پس از مدتی پرچم شیخ را پایین آورد و به جای آن پرچم

ایران را برافراشت. دولت ایران طی یادداشتی به سفارت انگلیس در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۲هـ.ق / ۱۹۰۴م، جزایر مزبور را ملک خویش دانست و در تأیید مالکیت خویش دلایل زیر را اقامه کرد:

۱- جزیره تنب و ابوموسی سابقاً ضمیمه حکومت بندر لنگه بوده است.

۲- نقشه‌ای که وزارت جنگ انگلیس ترسیم کرده و وزارت امور خارجه انگلیس در ضمن مراسله مورخ ۱۷ ذیقعد ۱۳۰۵/۲۷ ژوئیه ۱۸۸۸ به وزارت خارجه ایران ارسال داشته، جزایر تنب، ابوموسی و سیری را جزو خاک ایران تعیین و به رنگ خاک داخله ایران ترسیم کرده‌اند.

۳- جواسمی دو طایفه بوده‌اند: عرب و عجم. طایفه عجم در بندر لنگه و در جزیره تنب و ابوموسی سکونت اختیار کرده‌اند و تبعیت آنها بر دولت ایران مسلم است. (اسناد وزارت خارجه ایران، شماره سند: ۹-۲۳-۵۳-۱۳۰۵)

سفارت انگلیس نیز به موجب مراسله‌ای در ربیع الثانی ۱۳۳۲هـ.ق به وزارت امور خارجه ایران اعلام کرد چون در این جزایر از طرف دولت ایران تصرف مالکانه به هیچ وجه نشده و نصب پرچم نخستین بار توسط شیوخ مزبور صورت گرفته لذا دولت ایران تا روشن شدن وضعیت، پرچم خود را پایین آورد.

در پایان مذاکرات نیز قرار بر این شد تا وقتی که تصمیم قطعی راجع به مالکیت جزیره ابوموسی اتخاذ نگردیده است هیچ یک از طرفین حق برافراشتن پرچم خود را در این جزیره ندارند. البته این مصالحه زیاد به درازا نکشید و در سال‌های پایانی حکومت قاجارها دو واقع سیاسی مهم شرایط تازه‌ای را ایجاد کرد، که موجبات تحکیم سلطه استعماری بریتانیا را در خلیج فارس فراهم نمود. از سویی انقلاب مشروطیت در ایران و بحران‌های داخلی ناشی از آن باعث شد مقامات اداری ایران در خلیج فارس فعالیتی نداشته باشند و از طرف دیگر پیمان ۱۹۰۷م روس و انگلیس درباره تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، دست انگلیس را در طرف ایرانی خلیج فارس، بخصوص از لحاظ جزایر، باز کرد. به همین جهت دولت بریتانیا با بهره‌گیری از شرایط تازه سیاسی تلاش کرد ادعاهای تازه‌ای علیه جزایر ایرانی به طرفیت از تحت الحمايه‌های خود مطرح کند. اشغال جزیره تنب کوچک به دنبال اشغال تنب بزرگ و ابوموسی قدم دیگری در جهت تحقق اهداف انگلیس در همین دوره بود. (گورابی و امینی‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۷)

سقوط پی در پی دولت‌ها و شرایط بی‌ثبات سیاسی پس از انقلاب مشروطیت، عملاً دولتمردان قاجار را از پرداختن به مسائلی چون جزایر خلیج فارس باز داشت

و آن‌ها را دل مشغول موضوعات مهمتری کرد. در این دوره انگلیسی‌ها مواضع خود را مستحکم ساختند اما با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی اقدامات دولتمردان ایران برای اعاده حاکمیت بر بنادر و جزایر خلیج فارس از سر گرفته شد و تحت این شرایط تیمورتاش و دیگر سیاستمداران عصر در جهت تثبیت موقعیت ایران در خلیج فارس دست به اقداماتی زدند.

۴- وضعیت جزایر در دوره پهلوی اول

□□□□ با به قدرت رسیدن رضاشاه، و عزم و اراده وی برای بر عهده گرفتن نقش فعالانه‌تر در خلیج فارس، ادعای ایران در خصوص جزایر سه‌گانه مجدداً با قدرت بیشتری مطرح شد. در این هنگام افزایش حجم کالاهای قاچاق که در پی وضع عوارض بر قند و چای وارداتی صورت می‌گرفت، جزایر تنب و ابوموسی را به عنوان انبار کالاهای قاچاق توسط اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس درآورده بود. از این رو دولت درصدد برآمد برای بررسی وضعیت جزایر، گروهی از مقامات گمرکی را به آنجا گسیل دارد. لذا در مرداد ۱۳۰۴ / اوت ۱۹۲۵م تعدادی از مقامات گمرکی به ابوموسی اعزام شدند تا به بررسی وضعیت جزیره بپردازند. اعزام مأموران گمرکی به ابوموسی بلافاصله با اعتراض دولت بریتانیا مواجه گشت به طوری که «کلنل پریدکس» ژنرال کنسول دولت انگلیس در بوشهر با اعلام اینکه ابوموسی جزء قلمرو شیخ شارجه است اقدام مأمورین گمرکی ایران را در ورود به ابوموسی غیرقانونی اعلام کرد□ و سفیر انگلیس در تهران نیز تهدید کرد در صورت تکرار این رویه دولت ایران، درخواست خواهند کرد تا برای دفاع از حقوق شیخ شارجه، ناوهای جنگی به شارجه اعزام شود. (هرمیداس باوند، ۱۳۷۷: ۶۹)

پس از هشدار سفیر بریتانیا، دولت ایران از مأمورین خود خواست تا اعلام پاسخ وزارت خارجه در خصوص جزایر، از هرگونه اقدام دیگری خودداری کنند. علیرغم این دستور مأمورین گمرکی بندر لنگه به تفتیش و ضبط اموال قاچاق در جزایر پرداختند. در ۱۶ تیر ۱۳۰۷ / ژوئیه ۱۹۲۸ م یکی از قایق‌های موتوری اداره گمرک فارس که در جزیره تنب مستقر بود، کشتی بادبانی ناخدا عطیب بن رشید را که حامل مقدار زیادی کالاهای ممنوعه بود توقیف و به بندر لنگه برد.

دولت انگلیس که خود را حافظ حقوق و منافع شیوخ عرب سواحل جنوبی می‌دانست در یادداشتی اعتراض‌آمیز که در ۱۳ مرداد ۱۳۰۷ / اگوست ۱۹۲۸ م تسلیم ایران کرد، اظهار داشت: «گرفتن قایق بادی متعلق به یک رعیت خارجه در آبهای یک نفر شیخ عرب مستقل، یک رفتار فوق العاده سوئی از طرف مأمورین ایران می‌باشد و علاوه بر این برخلاف قوانین و رسوم بین‌المللی است. نظر به عهدنامه‌های موجود فی‌مابین این مشایخ عرب و اعلیحضرت پادشاه انگلستان، بر حسب دستورالعمل دولت خود بایستی پروتست سختی از این رفتار جابرا نه بنماییم.» (اسناد وزارت خارجه ایران، شماره سند: ۹۹-۹-۵۳-۱۳۰۷)

بریتانیا از دولت ایران خواست تا بلافاصله کشتی مزبور را به همراه مسافران و کالاهای آن آزاد کند. بعلاوه این حق را نیز برای خود محفوظ داشت تا از جانب افرادی که در این جریان متضرر شده‌اند، از دولت ایران ادعای غرامت کند. دولت ایران در پاسخ به دولت بریتانیا، علت توقیف کشتی مزبور را حمل محموله قاچاق به سواحل و جزایر ایران دانست و اضافه کرد: «استحضار دارید که جزایر تنب و ابوموسی از اجزای لایتجزای قلمرو ایران بوده و دولت ایران به هیچ وجه من الوجوه استقلال و مالکیت شیخ مذکور در یادداشت فوق الذکر جنابعالی را بر جزایر مزبور به رسمیت نمی‌شناسد. از این رو چگونه می‌توان اقدام مقامات ایرانی را در سواحل و آبهای ایران را در مورد کسانی که کالاهای قاچاق حمل می‌کنند، برخلاف عهدنامه‌های موجود فی مابین یا متعارض با قوانین و عرف بین‌المللی تصور کرد و چگونه می‌توان موضوع دولت بریتانیا قرار گیرد؟» (همان، شماره سند: ۲۵-۹-۵۳-۱۳۰۷) همچنین در ادامه این یادداشت آمده بود دولت ایران به هیچ وجه نمی‌تواند موضعی را که دولت بریتانیا به بهانه داشتن قراردادهایی با شیوخ-های مذکور اتخاذ کرده است تأیید کند و بیانیه ناشی از حمایت آنها را بپذیرد.

بروز مسائلی از این دست، وجوب انجام مذاکرات دوجانبه را از سوی ایران و بریتانیا گوشزد ساخت. در این مذاکرات تیمورتاش وزیر دربار در مقابل سر رابرت کلایو، وزیر مختار انگلیس در تهران، قرار داشت. کلایو مأمور بود در طول مذاکرات حمایت بریتانیا از شیوخ عرب و تعلق مالکیت جزایر تنب و ابوموسی و نیز سیری به امرای بنی جاسم را نزد طرف مذاکره کننده ایرانی مورد تأکید قرار دهد. در تلگراف لرد کاشندن، معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس، به سر رابرت کلایو آمده است: «در مذاکرات آینده‌تان با وزیر دربار همیشه این نکته را به خاطر داشته باشید که یکی از ارکان مهم سیاست بریتانیا در این منطقه (منطقه خلیج فارس): حمایت از شیوخ عرب در مقابل حکومت ایران است. به همین دلیل دولت بریتانیا نمی‌تواند امتیازاتی برای ایران در جزایر تنب و ابوموسی قائل گردد. این جزایر و جزیره سیری مورد ادعای شیوخ شارجه هستند که به عنوان اخلاف امرای بنی جاسم همه آنها را مال خود می‌دانند.» (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹: ۱۱۲-۱۱۳) همچنین برای وزیر مختار روشن کرده بودند در صورتی که ایران استدلال‌های بریتانیا را نپذیرد و با توسل به قوای نظامی جزایر را اشغال کند، بریتانیا برای حفظ وضع موجود، حتی به قوه قهریه نیز متوسل خواهد شد. (همان)

علیرغم موضع روشن بریتانیا در قبال جزایر مذکور، وزیر مختار متوجه شد که نماینده ایران از مواضع خود صرف نظر نمی‌کند. در قسمتی از گزارش وزیر مختار به لندن آمده است: «سپس درباره جزایر تنب و ابوموسی صحبت کردیم. از وزیر دربار پرسیدم دولت ایران چه نفعی در تصاحب این جزایر دارد جز اینکه مدعی است که قاجاقچیان خلیج فارس آنها را پایگاهی برای انبار کردن کالاهای قاجاق و صدور غیر قانونی آنها به ایران قرار داده‌اند. تیمورتاش جواب داد دولت ایران قضیه را به نحوی که در ذهن انگلیسی‌ها مسجّم است تفسیر نمی‌کند بلکه عمده حرفش این است که این جزایر جز لاینفکّ ایران هستند و به زور از طرف دیگران اشغال شده‌اند. من جواب تیمورتاش را بر اساس دستورالعمل دادم و وزیر دربار اظهار داشت که در این صورت راهی جز ارجاع قضیه به حکمیت وجود ندارد. در جواب معظم له اظهار امیدواری کردم که طرفین بتوانند قضیه را بدون نیاز به حکمیت میان خود حل کنند...» (همان: ۱۱۱)

همچنین در جریان این مذاکرات طرف انگلیسی پیش نویس قراردادی را ارائه داد که به موجب آن ایران در مقابل قبول حاکمیتش بر سیری، حاکمیت رأس الخیمه و شارجه را به ترتیب بر جزایر تنب و ابوموسی به رسمیت می‌شناخت.

تیمورتاش این پیش نویس را رد کرد و اعلام نمود که جزیره سیری جزو قلمرو ایران است و نمی‌تواند مورد مذاکره قرار گیرد و علاوه بر آن جزایر تنب و ابوموسی نیز به ایران تعلق دارند. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۴)

اختلاف نظر گسترده ایران و انگلیس در جریان مذاکرات که ریشه در خواست‌های نامعقول دولت بریتانیا داشت امکان هرگونه راه‌حلی را که منجر به انعقاد توافقنامه‌ای کلی شود را از بین برده بود. پذیرش خواسته‌های انگلیس، که چیزی جز چشم پوشی ایران از حقوق خویش نبود، نمی‌توانست مورد قبول تیمورتاش قرار گیرد. (زرگر، ۱۳۷۷: ۲۶۵) لذا تیمورتاش که از اواخر سال ۱۳۰۸/۱۹۲۹م با سرسختی و مخالفت‌های گسترده انگلیسی‌ها مواجه شده بود، تصمیم به قطع مذاکرات گرفت. تیمورتاش در نامه‌ای به کلایو امتناع مستمر بریتانیا از رعایت مفاد قوانین بین‌المللی را امری ناخوشایند و تعجب برانگیز خواند. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۱۱) سرسختی تیمورتاش و عدم رضایت او به نادیده گرفتن حقوق ایران در خلیج فارس از مهم‌ترین ویژگی‌های مذاکرات در این دوره است.

در مورد مذاکراتی که از سوی تیمورتاش صورت گرفت توجه به این نکته حائز اهمیت است که نماینده ایران در اندیشه درگیر کردن دولت بریتانیا با دیگر

قدرت‌های جهانی نیز بود. این تفکر در همان زمان که ماده ششم قرارداد جدّه، بین انگلستان و عبدالعزیز ابن سعود، استقلال بحرین را تلویحاً به رسمیت شناخت بروز پیدا کرد و دولت ایران اعتراض خود را علاوه بر دولت بریتانیا به جامعه ملل نیز تقدیم داشت. (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۸۵/۱-۹۵)

همزمان با فعالیت‌های دیپلماتیک ایران درباره بحرین، دولت ایران اقدامات خود را برای باز پس‌گیری جزایر خلیج فارس نیز دنبال کرد. گفتگوهای محرمانه با شیوخ شارجه و ایجاد ارتباط نزدیک با آنان بخشی از برنامه بود. این موضوع که لازمه آن انکار شناسایی حقوق بریتانیا نسبت به شیوخ عرب بود با واکنش دولت بریتانیا مواجه گشت. وزارت امور خارجه بریتانیا اعلام کرد که امتناع دولت ایران از شناسایی حقوق بریتانیا به هیچ وجه باعث نخواهد شد تا بریتانیا از وظایف خویش نسبت به شیوخ عرب کوتاهی کند. (اسناد وزارت خارجه ایران، شماره سند: ۹-۶۲-۳۱-۱۳۱۳) بریتانیا بار دیگر ادعای مالکیت ایران بر جزایر را منکر شد و متن قراردادی را که در سال ۱۸۹۲م میان انگلیس با شیوخ عرب بسته شده بود را به اطلاع دولت ایران رساند که بر اساس آن شیوخ مزبور حق رابطه با دیگر کشورها را بدون اجازه انگلستان نداشتند. از این رو به دولت ایران اطلاع داده شد

که آنان نمی‌تواند مرادده مستقیم میان ایران و شیوخ عرب را تأیید کند و چنانچه دولت ایران علیه آنها اقدامی کند بریتانیا نمی‌تواند مانع اقدامات تلافی جویانه مشایخ مزبور گردد و لذا با بروز چنین وقایعی امنیت خلیج فارس دچار مشکل خواهد شد. (همان، شماره سند: ۱۰۴-۹-۵۳-۱۳۰۷) متعاقب اعتراض بریتانیا، دولت ایران نیز در یادداشتی در مورد تعهدات شیوخ عرب به دولت بریتانیا تأکید کرد: «هرگونه تعهدی که بر علیه حقوق و منافع ایران صورت گرفته و یا حقوق و منافع ایران را محدود سازد مورد اعتبار و شناسایی نبوده و نمی‌تواند مدرک اقدامی از نقطه نظر حقوقی بر علیه ایران واقع گردد». (همان، شماره سند: ۴۴-۹-۵۳-۱۳۰۷)

اتفاقات رخ داده و سرسختی تیمورتاش در مذاکره با انگلیس‌ها، وزارت خارجه بریتانیا را بر آن داشت، تا برای تضعیف ساختن موقعیت تیمورتاش در ادامه مذاکرات، تلاش‌های خود را برای نزدیکی به محمدعلی فروغی، وزیر خارجه وقت ایران، معطوف کنند. اما در این میان حوادث مربوط به مغضوب شدن تیمورتاش در نزد رضاشاه اتفاق افتاد و روند مذاکرات مسیرش عوض شد و شکل تازه‌ای به خود گرفت و رضاشاه از آن پس خود مداخله بیشتری در کیفیت مذاکرات

کرد. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۱۲) در واقع بخشی از مغضوب شدن رضاشاه از تیمورتاش حاصل دسیسه چینی‌های انگلیسی‌ها بود که وی را مانعی در راه رسیدن به خواسته‌های خود می‌دیدند، چنانکه سر رابرت کلایو نیز وی را به ایجاد احساسات ضدانگلیسی در محافل دربار و داشتن عقده ضدانگلیسی متهم می‌کرد. (زرگر، ۱۳۷۷: ۲۷۱)

پس از بی‌نتیجه ماندن مذاکرات تیمورتاش و کلایو، دولت ایران در طی سال‌های بعدی اقدامات خود را در جهت نشان دادن حاکمیت خود در این مناطق متوقف ساخت. در سال‌های ۴-۱۹۳۳ بازدیدهای مکرر رزم ناوهای ایرانی به همراه برخی از مقامات محلی از تنب بزرگ با اعتراض شدید انگلیسی‌ها مواجه گشت و آنان به طور شفاهی بار دیگر به تهران اطلاع دادند، به عنوان آخرین حربه، با استفاده از زور از منافع شیوخ دفاع خواهند کرد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۱۰۵) بعدها در ملاقاتی که میان «جان سایمون» وزیر امور خارجه بریتانیا با «حسین علاء» سفیر ایران در لندن صورت گرفت، سایمون تأکید کرد که به فرمانده دریایی انگلیس در خلیج فارس دستور داده شده که من بعد اگر کشتی ایران در آبهای ساحلی و خاک تنب و ابوموسی وارد شود، نیروهای دریایی بریتانیا از آنها

درخواست ترک جزایر مزبور را کنند که در غیر این صورت، افسر نیروی دریایی بریتانیا برای دفاع از حقوق شیوخ، به ناچار متوسل به زور خواهد شد. علاء نیز در پاسخ به هشدار وزیر امور خارجه بریتانیا، برای چندمین بار بر مالکیت ایران بر این جزایر تأکید می‌کند. (امیر احمدی، ۱۳۸۱: ۹۸)

در حالی که تصمیم بر این شده بود تا وقتی که موضوع حاکمیت بر جزایر حل نشده است هیچ یک از طرفین مبادرت به اقدامی که دلالت بر مالکیت باشد نکنند، دولت بریتانیا بدون توجه به این مسأله، درصدد استخراج خاک سرخ از معادن ابوموسی برآمد. شرکت انگلیسی «گولدن والی» پس از پرداخت پنج هزار روپیه به شیخ شارجه، اجازه استخراج و حمل خاک سرخ جزیره ابوموسی را بدست آورد. از این رو، «کنیزلی» نامی از سوی شرکت مزبور به اتفاق دو نفر مهندس انگلیسی و سی نفر هندی در معادن مزبور مشغول به فعالیت شدند. آنها حتی برای حمل خاک سرخ دویست ذرع خط آهن کشیده بودند و در مدت یک ماه، یکصد و پنجاه تن خاک سرخ استخراج کرده بودند. (همان) دولت ایران بلافاصله پس از اطلاع از این قضیه، به دولت بریتانیا که برخلاف تعهدات سابق مبنی بر حفظ موقعیت موجود عمل کرده بود، شدیداً اعتراض کرد. ایران با اشاره

به اعتراض چند ماه پیش دولت بریتانیا در خصوص سفر کشتی جنگی ایران به تنب که خواستار عدم تحرک دولت ایران تا انعقاد یک عهدنامه جدید که مسائل مختلف را حل و فصل کند شده بودند، اعلام کرد: «چگونه ممکن است دولت انگلیس موافقت کند که یک شرکت انگلیسی در این اراضی منازع فیه که دولت ایران ملک خود می‌داند حقوقی تحصیل نموده و از منابع ثروت آن بدون رضایت و موافقت دولت ایران استفاده کند. اگر رفتن یک کشتی ایرانی به آن حدود و چند ساعت توقف بدون مزاحمت اسباب شکایت دولت انگلستان باشد طبیعی است این اقدام شرکت انگلیسی نیز موجب اعتراض و گله دولت ایران است و آن را برخلاف استاتوکو میداند.» (اسناد وزارت خارجه ایران، شماره سند: ۱۱-۶۲-۳۱-۱۳۱۳) اما دولت بریتانیا در پاسخ به اعتراض دولت ایران اظهار کرد چون جزیره در تصرف شیخ شارجه است و اعطای امتیاز هم یکی از حقوق تصرف است بنابراین عملی برخلاف استاتوکو صورت نگرفته است. (همان، شماره سند: ۱۴-۶۲-۳۱-۱۳۱۳)

در گزارشی که وزارت مالیه در ۱ تیر ۱۳۱۵ / ۹ مارس ۱۹۳۷م به وزارت خارجه ارسال کرد، اعلام نمود که استخراج خاک سرخ از جزیره توسط انگلیسی‌ها

بازار خاک سرخ ایران را متزلزل ساخته و لطمه زیادی به عواید دولت وارد کرده است، فلذا از وزارت خارجه خواست تا اقدام فوری در جلوگیری از عملیات استخراج خاک سرخ در جزیره مزبور به عمل آورد. (همان، شماره سند: ۱۱-۳۰-۳۳-۱۳۱۵) وزارت خارجه از سفیر ایران در لندن خواست تا از طریق مذاکره با مقامات دولتی بریتانیا آنها را راضی به توقف استخراج و حمل گل سرخ ابوموسی نماید. (همان، شماره سند: ۵-۳۰-۳۳-۱۳۱۵)

به طور کلی در دوران حکومت پهلوی اول، تا زمان حضور تیمورتاش مذاکرات با اقتدار نسبی طرف ایرانی دنبال می‌شد اما پس از تیمورتاش، نتایج درخور توجهی برای ایران حاصل نشد و مذاکرات مسیری منفعلانه را طی کرد. با وقوع جنگ دوم جهانی نیز ایران به اشغال متفقین درآمد و مسأله حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی موقتاً مسکوت ماند.

۵- وضعیت جزایر در دوره پهلوی دوم

با آغاز حکومت پهلوی دوماز شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش، ایران تا سال‌ها درگیر مسائل حیاتی‌تری نسبت به مسأله جزایر بود. کشور از یک سو مورد هجوم نیروهای بیگانه قرار گرفته بود و از سوی دیگر مخالفان داخلی نیز شمشیر را از رو

بسته بودند. ایران تا سال ۱۳۲۴ هـ.ش، درگیر حضور نیروهای متفق و تبعات حضور آنها بود و پس از آن ایجاد جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان توان نیروهای داخلی را گرفت و فرصتی برای پرداختن به دیگر مسائل نگذاشت. در اواخر دهه بیست و با سروسامان یافتن وضعیت داخلی کشور، مسأله جزایر استراتژیک تنب و ابوموسی بار دیگر بر روی میز اتاق سیاست خارجی ایران قرار گرفت. در سال‌های پایانی دهه بیست شمسی شایعاتی مبنی بر ارجاع موضوع جزایر به سازمان ملل متحد و یا اشغال جزایر با توسل به نیروی نظامی از سوی ایران مطرح شد. در پی این شایعات دولت بریتانیا یادداشتی با مضمون مواضع قبلی خود به دولت ایران تسلیم کرد و پرچم ایران را که در همین زمان در تنب کوچک افراشته شده بود، پایین کشید. (مجته‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۰۶)

در اوایل دهه ۳۰ شمسی به هنگام نخست‌وزیری دکتر مصدق، گزارش‌هایی به انگلیسی‌ها رسید دایر بر اینکه ایرانی‌ها سرگرم اعزام نیروی نظامی برای اشغال جزایر ابوموسی و سیری هستند. این گزارش‌ها سبب شد تا پروازهای اکتشافی نیروی هوایی بریتانیا هفته‌ها بر فراز این جزایر ادامه یابد. (همان: ۱۰۷) یک دهه بعد در زمان نخست‌وزیری علی‌امینی نیز بازدیدهایی از تنب بزرگ با حضور

کارشناسان آمریکایی صورت گرفت که از نظر انگلیسی‌ها این دیدارها همگی مرتبط با اکتشافات نفتی قلمداد می‌شد. (همان) ناگفته پیداست اقدامات ایران از بازدید از جزایر همچون گذشته با اعتراضات دولت بریتانیا مواجه می‌شد و ایران نیز در مقام مقابله به صراحت از حق مشروع خود سخن می‌گفت و حاضر به کوتاه آمدن در برابر آنان نبود.

□□□ در هنگام نخست‌وزیری اسدا... علم، تلاش‌های ایران برای بازگرداندن جزایر سه گانه باز هم به نتیجه نرسید؛ اما با وجود این دولت موفق شد که حاکمیت خود را در جزیره سیری اعاده کند. علم در یادداشت‌هایش به موضوع جزایر اشاره می‌کند و گرفتن تنب را نیز دور از انتظار نمی‌دید. و سعی داشت که جزایر را یکی یکی یا به زور و یا با ایرانی کردن سکنه بگیرد که در این امر تنها در باز پس‌گیری جزیره سیری موفق بود. (علم، ۱: ۱۳۷۱/۳۶۳)

در ژانویه ۱۹۶۶م مذاکرات بین ایران و بریتانیا در مورد مرزهای دریایی ایران با شارجه، رأس الخیمه، ام القوین، عجمان، دویی، ابوظبی و فجیره شروع شد؛ اما ادعای ایران نسبت به جزایر تنب و ابوموسی، رسیدن به توافق را در این مذاکرات با مشکل روبرو کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۷) با وجود این هنگامی که در

یکسال بعد انگلیس از تصمیم خود مبنی بر خروج نیروهایش تا سال ۱۹۷۱م، از شرق کانال سوئز سخن گفت به یکباره روند مذاکرات درباره جزایر خلیج فارس تغییر یافت. آنها دلیل اصلی اتخاذ چنین تصمیمی را صرفه‌جویی در هزینه‌های نظامی خود عنوان کردند. گرچه آمریکاییان نیز، به عنوان داعیه‌دار رهبری غرب، برای مقابله با خطر نفوذ کمونیسم، معتقد بودند تداوم حضور انگلستان یا دیگر کشورهای غربی در خلیج فارس موجب برانگیخته شدن احساسات مردم و سرنگونی رژیم‌های محافظه کار منطقه خواهد شد و بر این باور بودند که منافع غرب با تأمین ثبات خلیج فارس بدست حکومت‌های دوست منطقه یعنی ایران و عربستان تضمین خواهد شد. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۵۰)

تحولات جدید منطقه باعث شد که دور جدید مذاکرات بین ایران و انگلیس آغاز گردد و تهران از اوایل سال ۱۳۵۰ هـ.ش، سخن از بازگرداندن جزایر تنب و ابوموسی را به طور علنی مطرح ساخت. به دنبال حل مسأله بحرین در خرداد ۱۳۴۹ هـ.ش، شایعاتی مطرح شد مبنی بر اینکه ایران ادعای خود را نسبت به

بحرین به این دلیل باز پس گرفت که منافع اساسی خود را در تنگه هرمز و جزایر واقع در دهانه خلیج فارس جستجو می‌کرد.^۱ (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

دو دولت ایران و بریتانیا، پس از مذاکرات طولانی تصمیم گرفتند که مسأله بحرین را به داوری بین‌المللی واگذار کنند. دولت ایران حاضر شده بود از مالکیت بر بحرین چشم‌پوشد و در عوض آن جزایر ایرانی خلیج فارس دوباره به ایران بازگردند و لذا نظرخواهی سازمان ملل متحد در بحرین نیز به استقلال این شیخ نشین در سال ۱۹۷۰م انجامید. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۲۰۰)

مسأله بحرین حل و فصل شد، اما مذاکرات مربوط به حل و فصل جزایر سه گانه به کندی پیش می‌رفت. ایران مایل بود که قبل از تاریخ خروج نیروهای بریتانیا، مسأله جزایر را حل و فصل کند؛ چرا که پس از آن تاریخ مسئولیت حقوقی و حمایت رسمی بریتانیا از شیخ نشین‌ها پایان می‌یافت و در نتیجه هرگونه اقدام نظامی ایران اقدامی علیه دولت‌های عربی تلقی می‌شد. به همین جهت دولت ایران شروع به اعمال فشار به بریتانیا کرد. دولت ایران اعلام نمود تا زمانی‌که

1. گرچه اتفاقات بعدی به خوبی نشان داد که این شایعات بی پایه و اساس هم نبوده‌اند و ایران حل قضیه جزایر سه گانه را شرط شناسایی استقلال اتحادیه پیشنهاد شده برای امارات که در آن هنگام قرار بود بحرین را نیز در بر داشته باشد، تعیین کرد.

مالکیت جزایر حل نشود، فدراسیون امارات عربی متحده را به رسمیت نخواهد شناخت و از آن حمایت نخواهد کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۹) شاه نیز در فوریه و ژوئن ۱۹۷۱م در مصاحبه با جراید خارجی، به طور آشکارا اعلام کرد که برای اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه، در صورت لزوم به زور متوسل خواهد شد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

دلایل ایران در مورد حاکمیت بر جزایر سه گانه بر مبنای تاریخی و استراتژیک استوار بود و اعتقاد داشت که این جزایر در گذشته به ایران متعلق بوده و انگلستان به بهانه حمایت از منافع شیوخ منطقه، آنها را به تصرف خود در آورده است و اعاده حاکمیت دوباره ایران بر جزایر تنب و ابوموسی به هیچ وجه اشغال نظامی نیست. (الهی، ۱۳۷۰: ۹۷-۹۸) گام بعدی ایران برای اعمال فشار بر بریتانیا در مه ۱۹۷۱م برداشته شد و آن زمانی بود که به نیروهای مسلح ایران دستور داده شد که به هواپیماهای بریتانیایی که بر فراز ناوگان دریایی ایران به ویژه در اطراف جزایر سه گانه پرواز می کنند، آتش گشوده شود. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۹)

ایران علیرغم تهدید به استفاده از نیروی نظامی، همچنان حل مسأله جزایر را از طریق مسالمت آمیز دنبال می کرد و سرانجام نیز موفق شد بر این مهم دست یابد

و با بریتانیا به توافق برسد. طبق توافقات صورت گرفته مابین «سر ویلیام لوس» نماینده انگلیس و امیر خسرو افشار سفیر وقت ایران در لندن، قرار بر این شد که دو جزیره تنب بزرگ و کوچک به حاکمیت مستقیم ایران بازگردانده شوند و طی تفاهم نامه‌ای با شیخ شارجه، حاکمیت ایران بر بخش شمالی جزیره ابوموسی و حاکمیت شیخ شارجه بر دهکده ابوموسی (در بخش‌هایی میان مرکز و جنوب جزیره) تجدید گردد. تفاهم نامه یاد شده در یک مقدمه و شش ماده تنظیم و روز ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ م رسماً از سوی شیخ شارجه اعلام گردید. (همان: ۲۰۱)

در نهم آذرماه ۱۳۵۰ هـ ش (۳۰ نوامبر ۱۹۷۱) نیروهای نظامی ایران وارد جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک شدند و حاکمیت ایران بر جزایر مذکور اعاده شد. این اقدام ۲۴ ساعت قبل از انقضای مدت معاهده قیومیت بریتانیا و خروج نیروهای آن کشور از خلیج فارس صورت گرفت. (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۱۱)

۶- نتیجه گیری

بریتانیا که پی به موقعیت استراتژیک جزایر سه گانه در خلیج فارس برده بود، به بهانه سرکوبی دزدان دریایی و در لباس حمایت از منافع شیوخ منطقه توانست چند صباحی این جزایر را در اختیار خود بگیرد. حکومت ایران در اوایل قرن

بیستم متأثر از تحولات داخلی خود نتوانست اقدامات لازم را در جهت مقابله با این اقدام متجاوزانه انگلیسی‌ها اعمال کند. اما پس از استقرار ثبات نسبی سیاسی در کشور، حکومت وقت (قاجارها) درصدد بازگرداندن حاکمیت ایران بر این جزایر بر آمد. انگلیس‌ها برای حفظ حاکمیت خود بر این جزایر «پروژه ادعا سازی» را پی ریزی کردند که بر اساس آن قائل به مالکیت شیوخ عرب بر این جزایر شدند. قاجارها در مقابل بریتانیا و شیوخ با روند دیپلماتیک از حق ایران دفاع کردند و حاصل تلاش ایشان مکاتبات بسیار با سفارت بریتانیا در تهران شد. در این مکاتبات حکومت ایران هیچ گاه حاضر نشد از حقوق طبیعی خود بر این جزایر دست بکشد. در دوره پهلوی تلاش‌های دیپلماتیک ادامه داشت تا زمانی که دولت بریتانیا به هنگام خروج از خلیج فارس تصمیم به تشکیل فدراسیونی از شیوخ عرب تحت الحمایه خود گرفت. بریتانیا ناگزیر بود برای حفظ ثبات در منطقه پس از خروج خود، تا حدودی اختلاف‌های سرزمینی کشورهای منطقه با شیوخ تحت الحمایه خود را مرتفع کند. حاصل این نرمش‌ها برای ایران نیز رسیدن به جزایر استراتژیک خلیج فارس بود که ما آنها را به نام جزایر سه گانه می‌شناسیم. گرچه برای رسیدن به این جزایر، ایران در توافقی نانوشته از حقوق خود نسبت به بحرین چشم پوشی کرد. با وجود این حکومت‌های ایران در رابطه

با جزایر سه گانه، علیرغم همه تحولات و مشکلاتی که چه در دوره قاجار و چه در دوره پهلوی داشتند، به خاطر اهمیت استراتژیکی که این جزایر در تنگه هرمز و خلیج فارس دارند، هیچ گاه حاضر نشدند از حقوق طبیعی خود مبنی بر حاکمیت بر این جزایر کوتاه بیایند و در مقابل قدرت استعماری بریتانیا از حق خود صرف نظر کنند.

منابع و مأخذ:

الف) اسناد

۱- اسناد وزارت خارجه ایران.

ب) کتاب‌ها

- ۱- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۷۴). جزیره ابوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، ج ۲، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۲- اقبال، عباس (۱۳۲۸). مطالعاتی در باب بحرین، جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران، چاپخانه مجلس.
- ۳- الهی، همایون (۱۳۷۰). خلیج فارس و مسائل آن، تهران، قومس.
- ۴- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱). جزایر کوچک، سیاست‌های بزرگ، ترجمه علیرضا کاوه جبلی و بهروز عطایی فر، تهران، نشر آمن.
- ۵- امین، عبدالامیر (۱۳۷۰). منافع بریتانیا در خلیج فارس، ترجمه علی رجیبی‌یزدی، تهران، چاپخانه سپهر.
- ۶- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۹). ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق (۱۵۱۴-۱۹۸۰)، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- ۷- جعفری ولدانی، علی اصغر (۱۳۷۴). تحولات مرزها و نقش ژئوپلیتیک آن در خلیج فارس، تهران، قومس. □
- ۸- _____ (۱۳۷۶). نگاهی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۹- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۷۱). خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۰- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷). فارس نامه ناصری (ج ۲). تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران، امیر کبیر.
- ۱۱- خلیج فارس؛ فرهنگ □ و تمدن: مجموعه مقالات (۱۳۸۷). به کوشش محمدباقر وثوقی، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۱۲- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۷). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین.
- ۱۳- سدیدالسلطنه، محمد علی (۱۳۷۱). سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای- عمان در صد سال پیش، تصحیح: احمد اقتداری، تهران، انتشارات جهان معاصر.
- ۱۴- سیوری، راجر (۱۳۷۲). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۵- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۷۹). صعود و سقوط تیمورتاش (به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس)، □ تهران، توس.
- ۱۶- علم، امیر اسدا... (۱۳۷۱). یادداشت های علم (ج ۱). تهران، انتشارات کتاب سرا.
- ۱۷- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۱). بحرین و مسأله خلیج فارس، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۸- کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۶۸). ابعاد حقوقی حاکمیت ایران بر خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۱۹- گریوز، فیلیپ (۱۳۸۰). مأموریت سرپرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران، ترجمه حسن زنگنه، تهران، نشر به دید.

- ۲۰- گزیده اسناد خلیج فارس (واحد نشر اسناد) (۱۳۷۲). (ج ۱). تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۱- گورابی، محمد مهدی و ابراهیم امینی زاده (۱۳۹۰). خلیج فارس، تهران، خانه کتاب.
- ۲۲- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۵). جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۲۳- _____ (۱۳۷۳). کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۲۴- _____ (۱۳۷۹). خلیج فارس (کشورها و مرزها). تهران، انتشارات عطایی.
- ۲۵- موحد، محمد علی (۱۳۷۳). مبالغه مستعار، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲۶- ناطق، هما (۱۳۶۷). ایران در راهیابی فرهنگی (۱۸۳۴-۱۸۴۸م)، لندن، انتشارات پیام.
- ۲۷- هاوولی، دونالد (۱۳۷۷). دریای پارس و سرزمین‌های متصل، ترجمه حسن زنگنه، قم، همسایه.
- ۲۸- هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۷). مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه بهمن آقایی، تهران، گنج دانش.
- ۲۹- وثوقی، محمد باقر (۱۳۸۴). تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، سمت.

ج) مقاله‌ها

- ۱- راکي، داود (۱۳۸۳). «فاجارها و جزایر سه گانه»، مجله زمانه، سال سوم، ش ۲۸.
- ۲- نجفی فیروزجایی، عباس (۱۳۸۷). «روند شکل‌گیری دعاوی امارات متحده عربی در قبال جزایر سه گانه»، مجله راهبرد، ش ۴۷.

منصب مدرسی در عصر صفوی

فریده فرزی^۱

محسن پرویش^۲

چکیده

نظام آموزش و پرورش یکی از ارکان مهم جوامع به شمار می‌آیند که در راستای اهداف آن حرکت می‌کند و با توجه به موقعیت جامعه این نظام مسیر پیشرفت و ترقی یا سقوط و انحطاط را طی می‌کند. در عصر صفوی نیز به دنبال برقرای حکومت شیعه اثنی‌عشری و برقراری آرامش نسبی (به ویژه در عصر شاه عباس اول) نظام آموزشی مسیر پیشرفت و ترقی را در پیش گرفت. هر چند که در این دوره نظام آموزش به تعلیمات دینی توجه بیشتری داشت و از همان ابتدای تشکیل حکومت صفوی بود که برای پیشبرد مقاصد مذهبی شاهان صفوی عده‌ای از علمای جبل عامل به ایران دعوت شدند تا ضمن تعیین قوانین فقهی و مذهبی، به گسترش تشیع از طریق آموزشهای دینی اقدام کنند. در این دوره مناصب مهمی در ارتباط با نظام آموزش و پرورش پدید آمد که یکی از آنان منصب مدرس بود. منصب «مدرس» یکی از مناصب کلیدی و مهم در نظام آموزشی ایران عصر صفوی بود که از اعتبار و جایگاه خاصی در جامعه عصر صفوی برخوردار بود. در این پژوهش سعی شده تا ضمن بررسی وضعیت کلی

1. کارشناس ارشد تاریخ ایران دانشگاه الزهراء.

2. کارشناس ارشد تاریخ ایران دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین.

نظام آموزش ایران عصر صفوی، به مطالعه منصب مدرس در درون این نظام و مسایل مربوط به آن از قبیل شرایط مدرس، وظایف او و امتیازات این منصب اشاره شود.

کلید واژگان: صفویه، نظام آموزشی، مدرس، شرایط، وظایف، حقوق.

مقدمه

در دوره صفویه، نهاد آموزش و پرورش، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و شاهان صفوی در پیوند با سیاست مذهبی و حکومتی خود توجه خاصی به این نهاد داشتند. البته شاهان صفوی تنها حامیان آموزش و پرورش در ایران نبودند بلکه در کنار آنان، افراد متمکن و شاخصی وجود داشتند که از طریق وقف اموال و املاک خود، حمایت خود را از نهاد آموزش و پرورش نشان دادند. در واقع در این دوره پیوند نزدیکی میان نهاد وقف و نهاد آموزش و پرورش ایجاد شد. در دوره صفوی برخی از شاخه‌های علوم بیشتر مورد توجه قرار گرفت. برای مثال علوم دینی در این دوره بیش از دیگر شاخه‌ها مورد حمایت حکومتگران قرار گرفت، که یکی از دلایل آن دینی بودن حکومت صفوی بود و آنان از طریق توجه بیشتر به این دسته از علوم و کسب حمایت علما می‌توانستند مشروعیت کسب کنند. در طی این دوره مساجد، مدارس، مکتب‌خانه و حتی قهوه‌خانه نیز در امر در آموزش و پرورش نقش داشتند اما مهمترین این مراکز آموزشی مدارس و مساجد بودند که اغلب جزء اوقاف به حساب می‌آمدند.

وضعیت آموزش و پرورش در ایران دوره صفوی

به دنبال رسمی شدن مذهب تشیع اثنی‌عشری از سوی شاه اسماعیل اول، این مذهب به عنوان عامل اصلی وحدت ملی در ایران به شمار آمد. امری که موضوعات دیگری را از خود متاثر ساخت. یکی از جلوه‌های اصلی این تاثیرگذاری مذهب را می‌توان در نظام آموزش و پرورش این دوره مشاهده کرد. (میراحمدی: ۱۳۶۳، ۵۱).

تحصیل کودکان از سن شش سالگی شروع می‌شد و اگر از خانواده ثروتمندی بودند، در خانه و بطور خصوصی به آنها آموزش داده می‌شد. شاگردها در مدرسه با صدای بلند و با هم درس را می‌خواندند (شاردن: ۱۳۸۹، ۲۵۷).

طبقات عامه فرزندانشان را از طفولیت به مکتب می‌فرستادند. مکتب‌ها از آموزشگاههای مستقلی بودند که دولت در اداره آنها نقشی نداشت و چه از نظر فنی و تهیه برنامه و چه از نظر بهداشت، عموماً تحت نظر مکتب داران و عقاید شخصی آنان اداره می‌شدند. دانش‌آموزانی که پس از اتمام مکتب قصد ادامه تحصیل داشتند بلافاصله وارد مدرسه می‌شدند. در مدارس که آموزشگاههای عالی دوران صفوی محسوب می‌شدند، علوم و ادبیات عالی تدریس می‌شد. در شهرهای ایران مدارس بسیاری وجود داشت که برخی به هزینه دولت و پاره‌ای به وسیله موقوفات خیرین اداره می‌شد (کمپفر: ۱۳۵۰، ۱۳۵، ۱۴۰).

کمپفر می‌نویسد: اغلب شهرهای ایران پر است از مدرسه و موقوفه و... از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان مدارس ایرانی سخت بر مدارس عالی ما برتری دارند(همان، ۱۴۰).

ظاهراً روش تعلیم و تربیت در این دوره، بسیار سخت بوده است و تنها کسانی که استعداد فراوان داشتند و علاقه‌مند بودند، به سر منزل مقصود می‌رسیدند. کودکان از تفریح و بازی محروم بودند و از همان سنین کودکی می‌بایست کتب مشکل عربی را بخوانند و موضوعات مجرد عربی را که فهم آن‌ها سخت به نظر می‌رسید را به حافظه بسپارند. تحصیل در مدارس مذهبی دارای زمان و مدت مشخصی بود به هوش، استعداد و علاقه دانش‌آموزان بستگی داشت. (شاردن: ۱۳۴۱، ج ۵، ص ۴۳).

یکی دیگر از اقدامات مهم صفویان در امر آموزش، ایجاد مراکز نگهداری از اطفال بی‌سرپرست بود که در این مراکز ضمن نگهداری از این اطفال، به امر آموزشی آنان نیز توجه می‌شد(ترکمان: ۱۲۳، ۱۳۵۰).

به نظر می‌رسد در دوره صفویه تا قبل از روی کار آمدن شاه عباس اول به استثناء اقدامات شاه طهماسب، در زمینه دعوت از علماء بزرگ لبنان به ایران و رسیدگی به مسئله تعلیم و تربیت ایتام، اقدام چندان موثری در جهت آموزش و پرورش ایرانیان صورت نگرفته بود.

اما در پی اقدامات و تحولاتی که در دوره شاه عباس اول رخ داد، خصوصاً اقدام شاه عباس در وقف تمامی اموال خود برای چهارده معصوم و سپردن رتق و

فتق آن امور آن به میرزای رضی _ صدر زمان شاه عباس _ شاهد این هستیم که نظام آموزش و پرورش ایران تا حد زیادی جنبه رسمی و دولتی پیدا کرد. (ترکمان: ۱۳۵۰، ۵۸۹). شاردن در مورد مدارس شهر اصفهان می‌نویسد: «در اصفهان پنجاه و هفت باب مدرسه وجود دارد که اکثرش در آثار و ابنیه خیریه سلطنتی و یا متعلق به پادشاه می‌باشد و در این مدارس انتخاب معلم و مدیر با پادشاه است» (شاردن: ۱۳۵۰، ۷۶۱، ج ۵).

در دوره صفوی، مکان‌های آموزشی عمومی، تنها محدود به مدارس نمی‌شد بلکه شامل مساجد و مکتب‌ها نیز می‌شد. در مساجدی که برای امر آموزش هم مورد بهره‌برداری واقع می‌شد علاوه بر شبستان‌ها و مکانی برای عبادت، حجره‌هایی وجود داشت که برای تعلیم و تدریس و سکونت محصلان به کار می‌رفت.

تاورنیه در مورد مدارس ایران در عصر صفوی می‌نویسد: در مدارس به هر شاگرد یک حجره بدون هیچ فرش و اسباب دیگری می‌دهند که خودشان فرشی مندرس و تشکی پیدا کرده، حجره را مفروش می‌سازند معلم معین و مخصوصی ندارند، هر جا میل داشته باشند می‌توانند درس بخوانند. یا نزد بزرگترین طلاب همان مدارس یا در خارج، زیرا طلبه مدرسه که مدرسه می‌نامند از همه بی‌سوادتر است. علاوه بر مدرسه‌های مدارس، در هر شهر بزرگ هیچ آدم حسابی نیست که مدعی تدریس علمی نباشد، برای اینکه کسب شهرت نماید، زیرا مقام تدریس و تعلیم نزد ایرانیها خیلی محترم و افتخارآمیز است (تاورنیه: ۵۹۰، ۱۳۳۶).

این مکان‌های آموزشی - مدارس و مساجد - عموماً موقوفاتی بودند که یا شاه آن‌ها را وقف کرده بود یا اشخاص متمکن. اگر این اماکن در زمره موقوفات شاهی بودند، مسئولیت رسیدگی آن بر عهده صدر خاصه بود و اگر این اماکن از سوی افراد جامعه وقف می‌شد، صدر عامه به امور آن رسیدگی می‌کرد (شاردن: ۱۳۵۰، ۴۶، ج ۵).

کمپفر نحوه اداره مدارس توسط صدر و میزان دخالت و تصرف او در امور مدارس را این گونه شرح می‌دهد: «او که بر تمام مساجد، موقوفات و اماکن متبرکه ریاست فائقه دارد محق است که شهریه و حقوق برای متولیان، کارکنان و خدام مدرسین و طلاب و ... از هر درجه و مرتبه به تشخیص خود و برحسب کفایت آن‌ها تعیین کند و بر آن بیفزاید و یا به کلی آن را قطع کند (کمپفر: ۱۲۲، ۱۳۵۰). از آن جایی که صدر توانایی و فرصت رسیدگی به امور تمامی مدارس را به تنهایی نداشت برای هر مدرسه «رئیسی» انتخاب می‌کرد و این شخص وظیفه رسیدگی به امور داخلی مدارس را بر عهده داشت کمپفر در رابطه با وظایف رئیس مدرسه می‌گوید: «رؤسا باید به طلاب سبکسر و تنبل اخطار کنند، افراد ناشایست را از مدرسه بیرون بیندازند و مستمعین کوشا و مستعد را تمجید کنند و با کمک‌های سالانه پاداش دهند و این کمک‌ها از محل عواید املاکی است که وقف چهارده معصوم شده است. [اشاره به وقف‌نامه شاه عباس در سال ۱۰۱۵ هـ ق.]» (همان، ۱۴۲).

و در سایه توجهاتی که به مکان‌های آموزشی می‌شد نظام آموزشی عصر صفوی که بیشتر جنبه دینی داشت پیشرفت‌های فراوانی پیدا کرد به صورتی که

توجه سیاحان اروپایی را به خود جلب کرد. به عنوان نمونه آدام الئاریوس در این زمینه می‌نویسد: «در ایران و مخصوصاً در شهرها کمتر ایرانی را می‌توان یافت که به خواندن و نوشتن آشنا نباشد و علت هم آن است که آن‌ها در سنین کودکی، خیلی زود به مکتب و مدرسه فرستاده می‌شوند. مساجد آن‌ها که به منزله کلیساها ماست علاوه بر آنکه محلی برای نماز و عبادت مردم است به عنوان مدرسه هم مورد استفاده قرار می‌گیرند و جوانان و کودکان در آن درس می‌خوانند.» (آولئاریوس: ۶۷۴، ۱۳۶۹).

البته در کنار مدارس، مساجد مکتب‌خانه‌ها، شاید بتوان از قهوه‌خانه‌های این دوره نیز به عنوان یکی دیگر از مراکز آموزش نام برد. چنانکه نصرآبادی در تذکره خود می‌نویسد: «... در قهوه‌خانه رحل اقامت انداختم تبارک‌الله از آن مجمع، جمعی باقر علوم نظری و یقینی و گروهی حاوی موسیقی و ترجمان اصول و فروع دینی، از تجلی طبعشان ساحت قهوه‌خانه وادی موسی و معنی در خاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا...» (نصرآبادی: بیتا، ۱۴۷). چنانکه از سخن نصرآبادی بر می‌آید قهوه‌خانه‌ها محل تجمع اهل فضل و دانش و ادب و شعر و موسیقی بوده است.

دوره‌های تحصیلی در عصر صفوی را می‌توان به دو مرحله متمایز تقسیم کرد: ۱- مکتب‌خانه به عنوان دوره ابتدایی ۲- مدرسه به عنوان دوره عالی که شاردن با آوردن یک اشاره ساده که «ایرانیان از مکتب به مدرسه می‌روند» تفاوت این دوره اشاره کرده است (شاردن: ۲۲۴، ۱۳۵۰، ج ۴). مورد دیگری که با کمک آن

میتوان به این نتیجه دست یافت که مدارس از نظر مقام علمی در سطح بالاتری نسبت به مکتب قرار داشته‌اند نوشته اولثاریوس است که می‌نویسد: برای فراگرفتن علوم مختلف در گوشه و کنار ایران دانشگاه‌هایی وجود دارند که آنها را مدرسه می‌نامند و معلمینی را که در آنها تدریس می‌کنند، مدرس می‌گویند (اولثاریوس: ۶۷۹، ۱۳۶۹). ظاهراً هدف از فرستادن کودکان به مکتب‌خانه‌ها آموختن خواندن و نوشتن و قرائت قرآن و مسایل دینی بوده است و در مدارس علوم مختلف مانند حساب، هندسه، خطابه، شعر، فیزیک و... تدریس می‌شده است (ن.ک: همان، ۶۸۰-۶۷۹). بنابراین می‌توان گفت که در مکتب‌خانه‌ها مواد درسی بیشتر دینی بود هنگامی که طلاب وارد مدارس می‌شدند با علوم مختلف آشنا می‌شدند.

در مورد سن آغاز تحصیل کودکان در دوره صفوی، نمی‌توان اظهار نظر قاطعی ارائه داد ولی به نظر می‌رسد کودکان خانواده‌های روحانی و اهل علم و ادب زودتر از سایر هم‌سالان خود به آموختن می‌پرداختند و اگر کودکی زودتر از وقت مقرر به نزد عالمی فرستاد می‌شد بیشتر برای آماده کردن کودک برای شروع تحصیل بود (گلشنی: ۵۰، ۱۳۴۹).

شاردن سن شروع تحصیل را شش سالگی بیان کرده است (شاردن: ۲۵۸، ۱۳۸۰). اما معمولاً در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، شرط ورود به مکتب این بود که کودک از عهده شست و شو و طهارت خود برآید. بنابراین معمولاً از پنج سالگی کودک را به مکتب می‌گذاشتند (صدیق: ۱۳۳۶، ۳۶۴).

در مکتب‌خانه که آموزشگاه‌های مستقلی بودند و دولت در اداره آن‌ها نقشی نداشت، برنامه درسی کودکان عبارت بود از ایجاد علاقه و محبت نسبت به ائمه، آموزش آداب دینی، یادگیری قرآن و خط و سواد فارسی و مقدمات زبان عربی همچنین آموزش حساب به صور مقدماتی بود. در کنار این‌ها، آموزش شنا به کودکان که در دوره مغول ممنوع شده بود مجدداً معلول شد و همچنین به کودکان شکار، چوگان‌بازی و تیراندازی آموزش داده می‌شد (تاورنیه: ۱۳۳۶، ۸۸. همچنین صدیق: ۱۳۳۶، ۲۲۶).

این مدارس از سوی سیاحان اروپایی مصداق یک واحد دانشگاهی در نظر گرفته شده است (کمپفر، ۱۱۲، ۱۳۵۰).

محصلان دارای مقرری ماهیانه بودند. ظاهراً برنامه درسی مدارس در ابتدا ساده بود ولی به تدریج رو به تکامل نهاد و در مدارس دینی به سه سطح مقدمات، سطح و خارج تقسیم می‌شد و محصل همگام با ارتقاء دانش خود در این مراتب ترقی می‌کرد (صدیق: ۱۳۳۶، ۳۷۰). اگرچه امر آموزش کودکان در مکتب‌خانه‌ها بر عهده یک نفر بود لیکن در مدارس و حوزه‌های دینی، شاگردان و محصلان با تعدد استاد روبه‌رو بودند لذا به میل خود استاد و درس مورد علاقه خود را برمی‌گزیدند (حسنی: ۱۳۸۵، ۱۵۹).

سلسله مراتب ساختار نظام آموزشی ایران عصر صفوی

درباره نظام آموزشی عصر صفوی و سلسله مراتب آن باید گفت با توجه به سیاست مذهبی صفویان و تاثیر آن بر نظام تعلیم و تربیت، اکثر کارگزاران این

نظام از میان طبقه علماء بودند. باتوجه به منابع این دوره می توان سلسله مراتب نظام آموزشی عصر صفوی را چنین ارائه داد:

۱- شاه: از آن جایی که شاه از یک سو در رأس تمام امور کشور قرار داشت و از سوی دیگر متولی و بانی اکثر اماکن آموزشی بود می توان گفت که او در رأس هرم نظام آموزشی ایران قرار داشته است تا جایی که شاردن از انتخاب مدیر و معلم در مدارس. موقوفه سلطنتی توسط شاه سخن می گوید (شاردن: ۱۳۵، ۴۶، ج ۵).

۲- صدر: مقام بعدی که در سلسله مراتب نظام آموزش عصر صفوی قرار داشت صدر بود که پیش تر به مطالب کمپفر در مورد وظایف او اشاره کردیم.

۳- شیخ الاسلام:

فضل بن روزبهان خنجی مطالب جالب و مهمی در مورد وظایف شیخ الاسلام در قبال نظام آموزش و پرورش دارد که به نظر می رسد حداقل در اوایل دوره صفویه شیخ الاسلام این وظایف را بر عهده داشته است.

فضل بن روزبهان خنجی در کتاب سلوک الملوک ضمن اشاره به وظایف منصب شیخ الاسلام از وظایف او در قبال نظام آموزشی این گونه سخن می گوید: «چون تکفل حفظ شریعت از پادشاه به شیخ الاسلام راجع شود و او در آن مسند تمکن یابد، باید که تفحص علمای مملکت کند و مراتب علم و ذهن و طریق تعلیم و تربیت و قوه اجتهاد و افتاء و تدریس ایشان را اختیار تمام کند و احتیاط کند که

هر کس از ایشان مناسب به کدام علم از علوم شرعیه دارند و تعلیم و تفهیم آن علم بهتر می‌توانند نمود، هر یک را به تعلیم و تفهیم و تدریس آنچه بهتر می‌دانند و در تربیت آن مهارت بیشتر دارند مقرر فرماید. دیگر اختیار حال طلبه علم کند... شیخ الاسلام باید که از مدرس نسبت به طلبه که تعلیم ایشان در عهده او کرده [سوال] بنماید و هر اندک زمانی به حال هر مدرس و طلبه او مراجعت کند و معیدان را مقرر سازد که طالب علمان اعادت درسها نمایند و امتحان ایشان زود به زود کند تا ایشان در ترقی سعی کنند و ... البته ایشان را به مزید وظیفه و یا انعامی و توفیری از قبل پادشاه مخصوص سازد... و اگر بعد از امتحان حضوری یا وقوفی یابد از سبب قصور سوال کند و در کشف آن مبالغت نماید... اگر کسی به تعلیم و تعلم علوم فلاسفه مشغول است او را منع کند و از وظایف مدارس اسلام و منافع مصالح مسلمین او را محروم سازد و در ایذاء و تحقیر او مبالغتی بنماید به حدی که او از آن امر منزجر گردد و از اشتغال بدان مرتدع شود و به علوم شرعیه میل کند. (خنجی: ۹۹-۹۶، ۱۳۶۳).

۴- رئیس مدرسه: از آن جایی که صدر توانایی رسیدگی به امور تمام مدارس را به تنهایی نداشت، برای اداره امور مدارس شخصی را بر می‌گزید.

۵- مدرس: یکی دیگر از ارکان مهم ساختار نظام آموزش و پرورش ذوره صفوی، مدرس بود که اعتبار و اهمیت خاصی داشت، که در ادامه به بررسی جایگاه مدرسان و مسایل مربوط به این منصب می‌پردازیم.

البته در نظام آموزشی صفویه، مناصب دیگری نظیر نایب مدرس، معید، کتابدار و ... وجود داشتند که هر یک از این مناصب در نظام آموزش عصر صفویه عهده‌دار وظایفی بودند.

کمپفر که ساختار هرمی سلسله مراتب نهاد دینی را ترسیم کرده است، منصب مدرس را در شمار مناصب دینی آورده و این مسئله ناشی از دینی بودن نظام آموزشی صفویان است. کمپفر سلسله مراتب نهاد دینی را اینگونه ترسیم کرده است:

صدر(عامه-خاصه)، شیخ الاسلام، قاضی، پیشنماز، متولیان و مدرسان(صفت گل: ۴۰۲، ۱۳۸۱).

شرایط و ویژگی‌های مدرس

از اشاره کمپفر به نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر، در مدرسه‌ای که از موقوفات شخص شاه باشد، چنین برمی‌آید که می‌توان این دسته از مدرسین را مقامی رسمی معرفی کرد(صفت گل: ۴۰۲، ۱۳۸۱). در مواقعی که واقف مدرسه شرایط خاصی برای انتصاب مدرس ارائه نکرده بود، شروط کلی برای احراز این منصب در جامعه وجود داشت که عبارت بودند از: التزام به مذهب تشیع اثنی‌عشری، حضور به موقع در مدرسه و گاه اقامت در آن، عدم آلودگی به مفاسد اخلاقی و اجتماعی. هرگاه کسی را با این اوصاف پیدا نمی‌کردند، شخصی را موقتاً در این منصب معین می‌کردند(نصرآبادی: ۳۷۱-۳۷۰، بی تا).

برخی از مدرسان به اندازه‌ای شهرت داشتند که از شهرهای مختلف کشور برای استفاده از محضر درس آن‌ها، افراد زیادی گرد می‌آمدند به صورتی که گاهی اوقات به علت کثرت محصلان و مستمعان، صدای استاد به همه نمی‌رسید و به ناچار دو نفر «معید» بیانات مدرس را با صدای بلند تکرار می‌کردند و پس از پایان یافتن درس، اشکالات دانشجویان توسط مدرس برطرف می‌شد (صدیق: ۲۰۶، ۱۳۳۶).

روابط مدرس و محصلین عموماً صمیمانه بود و مدرس نسبت به دانشجویان خود، مانند پدری دلسوز بود و آن‌ها را به تحصیل علم تشویق می‌کرد و دانشجوی کوشا را بعد از پایان تحصیل‌اش به بزرگان و امیران معرفی می‌کرد و گاهی همین شاگردان بعضاً به مقام قاضی، شیخ‌الاسلام صدر نایل می‌آمدند (کمپفر: ۱۳۵۰، ۱۴۱، همچنین ن. ک. صدیق: ۱۳۳۶، ۳۶۹).

سانسون سیاح و مبلغ مسیحی دوره شاه سلیمان صفوی راجع به اختیارات مدرس در حوزه قضایی می‌نویسد: «صدر خاصه در تمام ایالات و شهرستان‌های معاونین و قائم مقام‌هایی دارد که مدرس نامیده می‌شوند که هم به امور روحانیت می‌پردازند و هم کار قضاوت با آن‌هاست و حکام نمی‌توانند هیچ حکمی را بدون در نظر گرفتن نظر ایشان که فتوا نامیده می‌شود، صادر کنند (سانسون: ۱۳۴۶، ۴۰-۳۸).

وظایف مدرس

مدرسان علاوه بر تدریس، امور دیگری را نیز در مدارس بر عهده داشتند که با توجه به نظر واقف یا متولی شرعی مدرسه این وظایف تغییر می‌یافت. گاهی

اوقات در برخی مدارس، مدرس تنها کسی بود که بر کارها نظارت داشت و حتی در کار تدریس به ندرت استاد دیگری با او مشارکت داشت و او هر روز ۲ ساعت به تدریس می‌پرداخت. (کمپفر، ۱۳۵۰، ۱۴۲-۱۴۰).

جایگاه هر یک از آنان در مدرسه روشن شود و از آن جا که این دو گروه برای انجام فعالیت‌های خود نیازمند به کتاب و کتابخانه هستند، اطلاعاتی را که وقف‌نامه‌ها در باب کتاب‌خانه‌های مدارس در اختیار گذاشته‌اند، بیان شده است. همچنین در مورد شیوه‌ی اداره‌ی مدرسه و نیز تنظیم درآمدها و مخارج آن سخن گفته شده است.

مدرس مهمترین رکن آموزش بود. اعتبار مدرسه بستگی بسیاری به در اختیار داشتن مدرسان عالم و آگاه داشت و مدرسی با این ویژگی جاذبه‌ی بسیار برای جذب محصلان مستعدتر به مدرسه داشتند.

غالباً شرایط خاصی را برای پذیرش مدرس در مدرسه عنوان می‌کردند. گاه آنان در زمان حیات خود شخص خاصی را که سرآمد دیگران بود برای مدرسی مدرسه تعیین می‌کردند و گاه معیارهایی را عنوان می‌کردند که شخص مدرس می‌بایست با این معیارها هماهنگی داشته باشد. گاهی نیز تولیت و یا نظارت را بر عهده‌ی یک عالم برجسته می‌گذاشتند تا او با نظر خود مدرس را انتخاب کند.

گاهی شخص خاصی را از علمای زمان مشخص می‌کردند و حتی تدریس در مدرسه را پس از وفات شخص مورد نظر در خاندان او قرار میدادند، البته با این شرط که فرزندان راه او را دنبال کرده و در علوم دینی سرآمد باشند (۲).

غالباً مدیران مدارس مایل بودند که مدرسان در مدرسه اقامت کنند، اگر چه آنان نمی‌توانستند مدرسان را مانند طلبه‌ها ملزم به چنین کاری بکنند ولی دست کم اتاقی در مدرسه جهت مدرس در نظر گرفته می‌شد که علاوه بر آن که در این اتاق به طلاب درس می‌داد گاه شب را نیز در آن بیتوته می‌کرد. اما حضور دائم مدرس در روز الزامی بود و در واقع او نمی‌توانست بدون دلیل از مدرسه غیبت کند؛ چرا که در این صورت مستمری او قطع می‌شد.

این قوانین برای سایر مدرسانی که به مدرسه می‌آمدند وجود نداشت چرا که آنان گاه برای تدریس یک یا چند درس در مدرسه حاضر می‌شدند و غالباً از محل موقوفات مدرسه نیز سهمی نداشتند.

رسیدگی و نظارت بر امور مدرسه

در واقع نقش مدرس اول در یک مدرسه شبیه به نقش مدیر و مسئول مدرسه است. حتی در بسیاری از موارد مدرس ناظر موقوفه نیز می‌باشد و بابت اداره‌ی امور مدرسه حق النظاره نیز دریافت می‌کند. او باید به امور جاری مدرسه و نیز وضعیت طلاب رسیدگی کند. علاوه بر این رسیدگی به روند امور جاری مدرسه مانند رسیدگی به وضعیت حجره‌ها و سایر بناهای مدرسه، نظارت بر مسأله رفاه و احتیاجات اولیه طلاب مانند تأمین روشنایی حجره‌ها و نیز رسیدگی به کار خدمه‌ی مدرسه مانند مؤذن، جاروب‌کش، مسئول روشنایی، مسئول نظافت و آب کش؛ که مرتباً آب حوض‌های مدرسه را تعویض می‌کرد، و نیز بر تأمین آب

آشامیدنی مدرسه، همه مواردی است که در برخی وقف‌نامه‌ها در زمره‌ی وظایف مدرس آورده شده است (۳).

رسیدگی به امور طلبه‌ها

همان‌گونه که گفته شد در بسیاری موارد مدرس در مدرسه نقش مدیر داشت و از این روی رسیدگی به امور طلاب نیز با وی بود. شاردن اذعان دارد که مدرسان و معاونانشان وظایف خود را با نهایت دقت انجام می‌دادند و به طور یکسان به تمام طلاب چه آنهایی که در مدرسه ساکن بودند و چه کسانی که از بیرون می‌آمدند، درس می‌دادند.

انتخاب و پذیرش طلاب، رسیدگی به وضعیت تحصیلی و حضور آنان در مدرسه، رسیدگی به وضعیت اخلاقی آنان در مدرسه، رسیدگی به وضعیت اخلاقی آنان، چگونگی اقامت در حجره‌ها، پرداخت مستمری و غیره همه وظایفی بود که مدرس علاوه بر تدریس در مدرسه بر عهده داشت.

عدم آلودگی به مفاسد اخلاقی

از شروط مهم برای یک مدرس صلاحیت اخلاقی و تقوا بود، اگر چه در بیشتر وقف‌نامه‌ها به دلیل وضوح مطلب مستقیماً ذکرى در این مورد نشده است، اما اشاره برخی از واقفان گویای توجه به این مسأله است. به عنوان نمونه شیخ علی خان زنگنه در وقف‌نامه‌ی خود در جایی که صحبت از مواجب ناظر می‌کند. به صراحت بیان می‌دارد که: «هر ساله مبلغ پنج تومان تبریزی... به عالمی غیر

متظاهر به فسق از سکنه‌ی بلده‌ی همدان» بابت نظارت بر امور مسجد پرداخت شود [وقف‌نامه‌ی مدرسه بزرگ همدان، ص ۱۷۱].

نظارت بر پیشرفت درسی طلبه‌ها

یکی دیگر از وظایف مدرس رسیدگی به پیشرفت تحصیلی طلاب بود. او موظف بود کسانی را که پیشرفتی در درس نداشتند از مدرسه اخراج نماید. گاهی نیز واقفان مدد معاش طلاب را بر اساس درجه‌ی دانش آنان مشخص کرده‌اند، و تشخیص رتبه‌ی آنان نیز بر عهده‌ی مدرس بود.

حقوق مدرسان

در دوره‌ی صفوی عالمان شیعی که مدرسان اغلب از میان آن‌ها بودند _ از حیث تامین معاش _ در درجات گوناگونی قرار داشتند. بیشتر مجتهدان بزرگ مستمری ویژه‌ای از پادشاهان دریافت می‌کردند (خوانساری: ۱۳۵۶، ۳۲-۳۱، ج ۱). برای افرادی که شغل مدرسی در مدارس را داشتند، مبالغی از موقوفات خاص آن مدرسه یا پولی که به هر روی محصول موقوفات بود، پرداخت میشد. استفاده از سیورغالات و موقوفات از سوی علما و مدرسین مواره مورد طعن برخی از فقها قرار داشت و کسانی از روی احتیاط از آن استفاده نمی‌کردند (جعفریان: ۱۳۷۹، ۲۵۰، ج ۱).

کمپفر دستمزد حق‌التدریس مدرسان را مکفی و مناسب دانسته و عنوان می‌کند که این حقوق در برخی مدارس ماهانه و در برخی مدارس سالانه بدون کم و کاست و درست در روز مقرر پرداخت می‌شده است. او از میزان این مبلغ و دقت

در پرداخت به موقع آن دچار شگفتی شده و آرزو کرده که ای کاش در آلمان نیز به استادان چنین موهبتی ارزانی شود. او در مورد میزان حقوق مدرسان عنوان می‌کند که حقوق مدرس در مدارس سلطنتی بالغ بر یک صد تومان و در سایر مدارس این مبلغ کم‌تر و در حدود ۵۰ تومان است (کمپفر: ۱۳۵۰، ۱۴۲-۱۴۱).

اجرت مدرسان گاهی به صورت پول نقد و گاهی به صورت جنس و گاهی ترکیبی از هر دو بود و میزان آن به نظر واقف یا متولی شرعی مدرسه بستگی داشت.

از آن جایی که بحث آموزش خصوصاً علوم دینی از اهمیت خاصی در دوره صفویه برخوردار بوده است. عموماً افرادی به تدریس می‌پرداختند که از جایگاه و نفوذ فراوانی برخوردار بودند.

بنابراین می‌توان گفت که با توجه به تأکیدی حکومت صفویه بر مذهب داشت و رونقی که علوم دینی در سایه این توجهات به دست آورد تا حد زیادی از اهمیت علمی نظیر ریاضی پزشکی، فلسفه و ... کاسته شد.

نتیجه‌گیری

در دوره صفویه آموزش و پرورش از اهمیت خاصی برخوردار بود و شاهان صفوی در کنار برخی از افراد متمکن جامعه، خصوصاً از روزگار شاه عباس اول و برقراری آرامش نسبی در ایران از حامیان جدی نظام آموزش و پرورش ایران بودند. البته توجه شاهان صفوی به امر آموزش و پرورش در پیوند مستقیم با سیاست مذهبی و حکومتی آنان بود.

سیاست مذهبی صفویان و نوع رویکرد آنان به مذهب تشیع اثنی‌عشری در این دوره، تاثیر مستقیمی بر نظام آموزشی ایران گذاشت و تاکید بیش از اندازه‌ای که در این دوره به علوم دینی شد باعث کم‌توجهی و غفلت به علوم نظیر ریاضیات و طبیعیات و حتی مخالفت با علوم نظیر فلسفه و حکمت شد.

در نظام آموزشی عصر صفوی، نوعی رابطه سلسله مراتبی را می‌توان تشخیص داد که عناصر مختلفی آن را شکل می‌دادند. یکی از این عناصر مهم، منصب «مدرس» بود. این منصب از اعتبار و جایگاه والایی نه تنها در حوزه علمی بلکه در عرصه سیاست و جامعه برخوردار بود و همچنین در سایه توجهات دولت و واقفان از توان و وضعیت اقتصادی خوبی بهره‌مند بودند. دارنده منصب مدرس تنها دارای وظایف آموزشی نبود بلکه می‌توانست در کنار آموزش و تدریس به تصدی مشاغل دیگری نظیر قضاوت بپردازد. البته برنامه کاری مدرس هر مدرسه عمدتاً بر اساس برنامه و پیشنهادی و خواسته‌های واقف مدرسه بود که بیشتر بر حول محور آموزش علوم دینی و مخالفت با علوم عقلی گردش می‌کرد.

منابع

- ۱-التاریوس، آدام، سفرنامه، ترجمه حسین کردبچه، بی‌جا، شرکت کتاب برای همه ۱۳۶۹.
- ۲-تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری (نظم الدوله)، تجدیدنظر و تصحیح دکتر حمید شیرانی، بی‌جا، ۱۳۳۶.
- ۳-ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۰.
- ۴-- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین-فرهنگ و سیاست، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- ۵-حسینی، عطاالله «آموزش‌های نظری در عصر صفوی» پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۸۵.
- ۶-خنجی، فضل بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.
- ۶- سانسون، سفرنامه، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۶.
- ۷- سمیعا (میرزا سمیعا) تذکره الملوک (به همراه تعلیقات مینورسکی) به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۸- شاردن، ژان، سیاحتنامه، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- ۹- شاردن، ژان، (برگزیده و شرح سفرنامه)، ترجمه حسین هژیریان، حسن احمدی، تهران، نشر فروزان روز، ۱۳۸۰.
- ۱۰- صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.

- ۱۱- صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
- ۱۲- کمپفر، انگلبرت، در دربار شاهنشاه ایران، مترجم کیکاوس جهاننداری، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
- ۱۳- گلشنی، عبدالکریم «تشکیلات آموزشی ایران عصر صفویه» ماهنامه خرد و کوشش، دوره دوم، شماره ۵۰، ۱۳۸۵.
- ۱۴- میراحمدی، مریم، دین و دولت در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۵- نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، بی‌جا، کتابفروشی فروغی، بی‌تا.

راهنمای تهیه و شرایط ارسال مقالات علمی

نیمسال نامه « تاریخ نو »

نیمسال نامه تاریخ نو، مجله علمی - تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه تربیت مدرس می‌باشد. در این مجله، مقالات علمی، تحلیلی، پژوهشی و توصیفی در زمینه‌های تاریخ اسلام و ایران به چاپ خواهند رسید.

- مقالات ارسالی نباید قبلاً در جای دیگر به چاپ رسیده باشند.

- مقالات پس از تأیید هیئت داوران به چاپ خواهند رسید. هیأت داوران در پذیرش یا عدم پذیرش مقالات آزاد است.

- مقاله باید دارای بخش چکیده (حداکثر ۲۰۰ کلمه) و واژگان کلیدی فارسی، چکیده، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، پی‌نوشت، و فهرست منابع باشد.

- در بخش چکیده فارسی باید به اهداف، روش انجام تحقیق و نتیجه اشاره شود.

- مقاله باید به صورت فایل رایانه‌ای و با برنامه word 2003 یا word 2007 و حداکثر در ۲۵ صفحه به آدرس پست الکترونیکی مجله به نشانی newhistory52@yahoo.com ارسال شود. پس از تأیید اولیه مقاله لازم است دو نسخه از آن به آدرس تهران، تقاطع بزرگ چمران و جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، دفتر گروه تاریخ، مجله تاریخ نو ارسال شود. عنوان کامل مقاله، نام و نام خانوادگی نگارنده یا نگارندگان، سمت و رتبه علمی ایشان، آدرس پست الکترونیکی و شماره تلفن باید در صفحه‌ای جداگانه به همراه اصل مقاله ارسال شود.

- به همراه مقالات ترجمه شده باید اصل مقاله و مشخصات کتاب‌شناسی آن ارسال شود.

- ارجاع مقالات باید به شیوه درون‌متنی و داخل پرانتز شامل (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: شماره صفحه) باشد و در انتهای مقاله نیز در بخش فهرست منابع به ترتیب

حروف الفبا (بر اساس نام خانوادگی نگارنده) مشخصات کامل کتاب شناسی منبع ذکر شود روش ذکر منابع در انتهای مقاله به صورت زیر است:

کتاب: نام خانوادگی نگارنده، نام نگارنده، نام و نام خانوادگی سایر نگارندگان، سال انتشار، عنوان کتاب، جلد، نام مترجم یا مصحح، نوبت چاپ، محل انتشار، ناشر.

مقاله: نام خانوادگی نگارنده، نام نگارنده، نام و نام خانوادگی سایر نگارندگان، سال انتشار، «عنوان مقاله»، نام مجله، ترتیب انتشار و نوبت چاپ، شماره صفحات مقالات در مجله.

شماره تماس: ۰۲۱-۸۲۸۸۳۶۱۰ همراه: ۰۹۳۶۲۰۰۵۰۶۱